

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زنان مطالعات

سال اول، شماره‌ی ۲
تابستان و پائیز ۱۳۸۲

فصل نامه

دانشگاه الزهراء
پژوهشکده‌ی زنان

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء
مدیر مسئول: دکتر زهره خسروی
سرمدبیر: دکتر خدیجه سفیری

ویراستار فارسی: وفا سرمست
ویراستار انگلیسی: محمد حسین هاشمی
طراح و صفحه‌آرا: وفا سرمست
طراح جلد: اشرف موسوی‌لر
مدیر اجرایی: مریم فتاحی

ناشر: انتشارات دانشگاه الزهراء
چاپ و صحافی: انتشارات دانشگاه الزهراء
ترتیب انتشار: فصل‌نامه
تیراژ: ۱۰۰۰

نشانی: تهران، میدان ونک، خیابان ونک
کد پستی: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶
تلفن و فکس: ۸۰۴۹۸۰۹
تلفن عمومی: ۸۰۴۴۰۵۱ داخلی ۶۱۷
پست الکترونیک: women_rc@alzahra.ac.ir

هیئت تحریریه

استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران
دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران
استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

دکتر زهرا افشاری
دکتر زهره خسروی
دکتر حکیمه دبیران
دکتر زهرا رهنورد
دکتر هما زنجانی زاده
دکتر خدیجه سفیری
دکتر فاطمه علایی رحمانی
دکتر شکوفه گلخو
دکتر احمد جعفرنژاد
دکتر باقر ساروخانی

داوران این شماره

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران
عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء
عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء

دکتر منصوره اعظم آزاده
دکتر ناهید اتقیا
دکتر زهرا درویزه
دکتر باقر ساروخانی
دکتر خدیجه سفیری
دکتر مریم صدارتی
دکتر اشرف السادات موسوی

فهرست

- ۱ یادداشت سردبیر
دکتر خدیجه سفیری
- ۳ آیا می‌توان بین کار زن در خانه و کار بیرون آشتی برقرار کرد؟
دکتر غلامعباس توسلی
- ۲۷ بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده
دکتر محمدصادق مهدوی
حبیب صبوری خرمشاهی
- ۶۹ آموزش و جنسیت در ایران
ام‌البنین چابکی
- ۱۰۱ بررسی توصیفی خشونت خانگی علیه زنان در شهر ارومیه
دکتر مرضیه عارفی
- ۱۲۱ بررسی علل و عوامل مدرسه‌گزینی دانش‌آموزان دختر دبیرستان‌های
شهر تهران
دکتر سوسن سیف
مهرانگیز شعاع کاظمی
- ۱۵۳ مقایسه و ارتباط سلامت روانی فرزندان و مادرانی که حضانت
فرزندان‌شان را دارند با فرزندان و مادرانی که حضانت فرزندان‌شان
از آن‌ها سلب شده‌است
دکتر سیمین حسینیان
- ۱۶۹ بررسی و مقایسه‌ی زنان فعال در رشته‌های مختلف ورزشی و زنان
غیرورزشکار در میزان تراکم توده‌ی استخوانی
مریم رحیمیان مشهدی
پریسا حجازی

یادآوری به نویسندگان

- مقاله تایپ شده و حداکثر ۳۰ صفحه باشد.
- مقاله‌های رسیده نباید قبلاً در مجله‌های فارسی‌زبان داخل یا خارج کشور به چاپ رسیده باشد.
- نام کامل نویسنده، مرتبه‌ی دانشگاهی یا موقعیت علمی و نشانی الکترونیکی وی قید شود.
- چکیده‌ی مقاله حداکثر در یک صفحه و به زبان‌های فارسی و انگلیسی همراه با واژگان کلیدی نوشته شود.
- ارسال دو نسخه از مقاله الزامی است و مقالات رسیده برگشت داده نمی‌شود.
- متن تایپ شده‌ی کامل و نهایی مقاله و چکیده‌ی آن، به صورت فایل با فرمت Microsoft Word یا متن Unicode با مقاله فرستاده شود.
- در متن مقاله، هر جا که لازم بود، نام مؤلف، سال انتشار، منبع و صفحه‌ی مورد نظر در داخل پرانتز نوشته و در مورد اصطلاحات و اسامی خارجی، معادل خارجی آن در پاورقی آورده شود.
- منابع و یادداشت‌ها به ترتیب الفبایی نام خانوادگی در پایان مقاله آورده شود.
- نگارش مشخصات منابع (مورد استفاده در مقاله) به ترتیب زیر خواهد بود:
 - کتاب‌ها: نام خانوادگی، نام نویسنده، سال انتشار. نام کتاب. شماره‌ی جلد و چاپ. نام ناشر، محل انتشار.
 - مقاله‌ها: نام خانوادگی، نام نویسنده، سال انتشار. «عنوان مقاله». نام مجله. شماره‌ی مجله.
- نشریه‌ی مطالعات زنان ترجیح می‌دهد مقالاتی را چاپ کند که نتیجه‌ی تحقیقات ایرانی در مورد مسائل زنان در ایران باشد.
- نشریه در ویرایش مقاله‌های رسیده، بدون تغییر در محتوای آن آزاد است.
- مسئولیت مطالب آمده در مقالات به عهده‌ی نویسندگان می‌باشد.

دکتر خدیجه سفیری

یادداشت سردبیر

دومین شماره‌ی مطالعات زنان را در شرایطی منتشر می‌کنیم که شماره‌ی نخستین آن با استقبال گرم صاحب‌نظران و فرهیختگان علوم اجتماعی مواجه شد و ما را بیش از پیش دل‌گرم نمود تا در تلاش خود اشتیاق بیشتری نشان دهیم.

تحول اجتماعی در عرصه‌ی مطالعات زنان، روزبه‌روز افزون‌تر و چشم‌گیرتر می‌شود. تحقیقات گسترده‌ی علمی در این وادی از دانش بشری، سرفصل جدیدی را در این برهه از تاریخ اجتماعی ما رقم می‌زند. مطالعات زنان دارای اهمیتی ویژه است، نه برای این که مربوط به قشر زنان جامعه می‌باشد، بلکه از این رو که پدیده‌ئی است که هم‌چون دیگر دگرگونی‌های علمی و تکنولوژیکی، دست‌آورد طبیعی تحولات پرشتاب یافته‌های بشری است.

سن جوان این مطالعات، حاکی از آن است که عنصر اساسی جنبش زنان در ایران بر محورهایی هم‌چون تبعیض و مردسالاری می‌گردد که سالیان دراز بر زندگی زنان سایه افکنده و پی‌آمد طبیعی آن نابرابری در حقوق مدنی است.

موضوع مهم دیگر، توجه به سرمایه‌ی اجتماعی^۱ است. فرآیند توسعه‌ی اجتماعی، تنها در گرو امکانات مالی و برخورداری از نیروی انسانی نیست؛ زیرا اثربخشی و کارایی منابع مادی و انسانی تابعی است از سرمایه‌ی اجتماعی. بنا

1. Social Capital

به گفته‌ی فوکویاما، مطالعات موجود نشان‌دهنده‌ی پی‌آمدهای نابرابری جنسیتی در نتیجه‌ی فروپاشی سرمایه‌ی اجتماعی است. در این شماره، اندیشه‌مندان و پژوهش‌گران، یافته‌های تحقیقاتی خود را در زمینه‌های مختلف در اختیار ما گذاشته‌اند. با امید به گسترش هر چه بیشتر تحقیقات زنان و پربارتر شدن مطالعات زنان.

ومن الله التوفیق

دکتر غلامعباس توسلی*

آیا می‌توان بین کار زن در خانه و کار بیرون آشتی برقرار کرد؟

* استاد و عضو هیئت علمی دانشکده‌ی علوم اجتماعی، دانشگاه تهران
Tavasoli@Chamran.ut.ac.ir

چکیده

در این مقاله، ضمن بررسی روند کلی شرکت زنان در فعالیتهای اقتصادی در چند دهه‌ی اخیر و تحول اندکی که در این زمینه حاصل شده، به ارائه‌ی نتایج یک بررسی در رابطه با تعارض نقش‌های خانه‌داری با کار زنان در بیرون خانه پرداخته شده‌است. در این بررسی که با ۳۲۵ زن در چهار منطقه‌ی تهران صورت گرفته، بیشتر زنان مورد پرسش (۶۰ درصد) بر اهمیت نقش سنتی و مسئولیتهای خانه‌داری خود تأکید کرده و در قبال این نقش نسبت به کار بیرون از خانه اولویت قائل شده‌اند. آن‌ها معتقد بودند که بین کار به عنوان یک فعالیت اقتصادی در جامعه، و حفظ و نگهداری زندگی خانوادگی و مراقبت از کودکان تعارض وجود دارد و آن‌ها غالباً حفظ زندگی خانوادگی را بر کار بیرون ترجیح می‌دهند، اما همچنان علاقه‌مند به کار و فعالیت اقتصادی بیرون از خانه هستند. قدر مسلم، این تعارض به‌آسانی قابل حل نیست، مگر آن که مانند برخی کشورهای توسعه‌یافته، مقررات و امکانات حمایتی وسیعی ایجاد شود و مادران بتوانند هنگام کار بیرون، از خدمات مؤسسات ذی‌ربط (مهد کودک، کودکانستان و ...) و یا اشخاص بهره‌مند باشند و تفاهم بیشتری در این باره بین زن و شوهر پدید آید.

کلیدواژه‌ها

اشتغال، خانه‌داری، تعارض نقش، فشار نقش، ادراک نقش، قوانین حمایتی، تعدیل نقش

طرح مسئله

جامعه‌ی ایران از چند دهه‌ی پیش، برای رسیدن به مرحله‌ی یک جامعه‌ی پیش‌رفته‌ی صنعتی با مقتضیات اجتماعی-اقتصادی خاص آن تلاش می‌کند. هر چند در موارد مختلف پیش‌رفت‌هایی حاصل شده، اما بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌ها و پتانسیل نیروی انسانی میسر نگشته، و به‌ویژه توسعه‌ی کار زنان هنوز در مراحل اولیه‌ی خود باقی مانده‌است؛ بدین معنا که کار زن در بیرون از خانه، به عنوان یک عامل اقتصادی، هنوز فراگیر نشده‌است.

بر اساس آمارهای سرشماری، علی‌رغم افزایش اندک حجم فعالیت زنان، از سه دهه‌ی پیش تا کنون، نسبت درصد اشتغال زنان در حدود ۱۰ درصد جمعیت فعال زن باقی مانده‌است که نسبت به کشورهای توسعه‌یافته‌ی صنعتی نسبتی پایین است. از عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مختلفی که می‌تواند مورد توجه و نگرش قرار گیرد، تعارض بین کار خانه‌داری (که سنتاً به زنان تعلق داشته) و کار بیرون از خانه (که عمدتاً مردان متصدی انجام آن بوده‌اند) می‌باشد که هم ناشی از ساختارهای اقتصادی و هم ناشی از پایداری نظام سنتی گذشته است. جالب توجه است که بیشتر زنان مورد پرسش در یک بررسی (حدود ۶۰ درصد)، ضمن اذعان به این تعارضات، بر اهمیت نقش سنتی خانه‌داری و ضرورت آن تأکید کرده و برای این نقش نسبت به کار بیرون اولویت قائل بوده‌اند. در این مقاله سعی شده‌است ضمن ارائه و تحلیل شرایط کنونی کار زنان در ایران به لحاظ کمی، به نتایج تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده اشاره شود.

نظری به شرایط و تحول فعالیت و اشتغال زنان

آمار جمعیت فعال کشورها و مقایسه‌ی آمارهای سرشماری‌های مختلف با یک‌دیگر نشان می‌دهد که نسبت و میزان فعالیت زنان در ایران و اروپا تقریباً

معکوس است. بدین معنی که مثلاً در کشوری مثل فرانسه، در حالی که تنها ۱۰ درصد زنان در سن فعالیت کار نمی‌کنند و بقیه شاغل هستند، در ایران، تنها کمتر از ۱۰ درصد زنان در سن فعالیت کار می‌کنند. به طور کلی، هنوز کار زنان در کشور ما هیچ عمومیتی پیدا نکرده و خانه‌داری و وابستگی به مرد، در زندگی زن نقشی عمده و اصلی دارد. شکی نیست که امروزه برای بهره‌گیری از تمامی نیروی انسانی در سن فعالیت، تلاشی درخور توجه می‌شود؛ و یا به عبارتی، به لحاظ نظری، نه از سوی دولت و نه از طرف خانواده‌ها (به طور کلی)، مانعی برای پرداختن زنان به فعالیت‌های اقتصادی بیرون خانه وجود ندارد؛ اما وزنه‌ی سنت‌ها هنوز سنگینی می‌کند. مناسبات خانوادگی، تعداد فرزندان و آماده‌نبودن محیط‌های اجتماعی، برای پذیرش بی‌قیدوشرط و بدون اشکال زنان در کارهای بیرون خانه - به‌خصوص کارهایی که به مردانه معروف شده -، عملاً توسعه‌ی کافی پیدا نکرده‌است. قدر مسلم، تعداد زنانی که به بازار کار عرضه می‌شوند و به کار می‌پردازند هر روز بیشتر می‌شود، اما با توجه به رشد جمعیت و نیازهای اقتصادی روزافزون خانواده به کار زن، علی‌رغم افزایش تدریجی حجم نیروی فعال زن از گذشته تا به امروز، نسبت جمعیت فعال زن همچنان ثابت باقی مانده و حتا رو به کاهش رفته‌است. دست کم در سرشماری‌های ۵ گانه‌ی سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۵، نوسان این نسبت کاملاً محسوس است، به طوری که امروز، هنوز فقط ۹ درصد زنان در سن فعالیت عملاً فعال هستند، که در مقایسه با میزان فعالیت مردان حدود $\frac{1}{10}$ بیشتر نیست. یعنی از هر ۱۰ زن در سن فعالیت، عملاً یک نفر به کار اشتغال می‌ورزد.

در جدول ۱ مشاهده می‌گردد که در سال ۱۳۵۱ کثرت و انبوهی زنان در بخش کشاورزی قابل ملاحظه می‌باشد، ولی آنچه حائز اهمیت است آن که زنان نسبت به سال‌های گذشته دارای مهارت و تخصص بیشتری شده و کارآیی آنان افزایش یافته‌است. با این حال، اکثریت زنان ده‌ساله و بالاتر کشور خانه‌دار یا محصل هستند.

نسبت زنان خانه‌دار در سن فعالیت که در سرشماری سال ۱۳۵۵، ۷۹ درصد بوده، در سرشماری سال ۱۳۷۵ یعنی بیست سال بعد به ۶۵ درصد کاهش یافته‌است. اما این کاهش نباید ما را در افزایش اشتغال زنان دچار توهم کند، زیرا این تفاوت به نفع بازار کار زنان نبوده، بلکه توسعه‌ی تحصیلات زنان و علاقه‌ی دختران به ادامه‌ی تحصیل موجب این تفاوت شده‌است: درصد محصلین زن بین دو سرشماری مذکور از ۱۷ درصد جمعیت غیر فعال در سال ۱۳۵۵ به حدود ۳۰ درصد در سال ۱۳۷۵ رسیده‌است که این افزایش موجب بالارفتن سطح تحصیلات زنان می‌شود و ازدواج دختران را با تأخیر مواجه می‌کند و نیز می‌تواند در صورت اشتغال به بهره‌وری کمک کند. (شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی کار زنان، ۱۶۹)

جدول ۱- توزیع جمعیت شاغل بر حسب مهارت و جنس در نقاط شهری و روستایی در سال ۱۳۵۱ (وزارت کار و امور اجتماعی)

انواع مهارت	جمع	درصد	جمع زنان	درصد زنان
کشاورز	۳'۳۴۷'۷۹۳	۴۳/۸	۸۰'۹۶۱	۱۰/۷
ساده	۱'۰۴۳'۸۰۴	۱۳/۷	۸۶'۳۲۲	۱۱/۵
ماهر	۲'۷۰۷'۸۹۴	۳۵/۵	۴۰۶'۹۴۶	۵۳/۹
استادکار	۴۴۷'۶۱۰	۵/۹	۱۶۷'۰۳۵	۲۲/۱
متخصص عالی	۸۷'۴۷۶	۱/۱	۱۳'۸۲۴	۱/۸
اظهار نشده	۱'۰۵۶	۰/۰۰	-	-
جمع	۷'۶۳۵'۶۳۳	۱۰۰/۰	۷۵۵'۰۸۸	۱۰۰/۰

جداول آماری بر اساس سرشماری‌ها آشکار می‌سازد که حدود ۹۰ درصد زنان ۱۰ ساله و بالاتر کشور غیر فعال هستند که از این نسبت ۲۹/۶ درصد محصل و دانش‌جو و ۶۵ درصد مسئولیت خانه‌داری را بر عهده داشته‌اند (سرشماری ۱۳۷۵). بنابراین در سال ۱۳۷۵ حدود ۸ درصد زنان ۱۰ ساله و بالاتر عملاً شاغل و ۱/۲ درصد بی‌کار و جویای کار بودند (که ۰/۱ درصد آن‌ها نیز قبلاً شاغل بوده و شغل خود را از دست داده بودند).^۱

۱- ر.ک. سرشماری سال ۱۳۷۵، سال‌نامه‌ی آماری کشور ۱۳۷۷، مرکز آمار ایران، ۱۱۰-۱۳۰

بررسی‌های بیشتر نشان می‌دهد که کثرت زنان شاغل در بخش کشاورزی است و بقیه به عنوان کارگر ساده و ماهر و استادکار و در مواردی متخصص و با تحصیلات عالی ملاحظه می‌شود.

جدول ۲- توزیع نسبی جمعیت غیر فعال بر حسب مناطق

به تفکیک جنس

(آمار سرشماری‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵)

تغییرات	۱۳۷۵		۱۳۶۵		۱۳۵۵		شرح	
	زن	مرد	زن	مرد	زن	مرد		
+ افزایش نسبت زنان - کاهش نسبت زنان ± نوسان	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمعیت غیر فعال	کل کشور
	۲۹/۵۹	۷۶/۷۷	۱۸/۲۱	۷۳/۶۷	۱۷/۰۶	۸۰/۵۴	محصل	
	۶۴/۹۷	۱/۳۸	۷۵/۳۷	۳/۰۳	۷۸/۹۹	-	خانه‌دار	
	۱/۸۰	۱۰/۷۶	-/۹۲	۸/۱۴	۲/۴۶	۱۲/۳۹	دارای درآمد بدون کار	
	۳/۶۴	۱۱/۰۹	۵/۵۰	۱۵/۱۶	۱/۴۹	۷/۰۷	سایر	
+ رو به افزایش - رو به کاهش ± نوسان	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمعیت غیر فعال	مناطق شهری
	۳۳/۹۹	۷۷/۲۱	۲۲/۵۶	۷۴/۹۴	۲۶/۱۲	۸۲/۰۹	محصل	
	۶۱/۹۳	۱/۲۴	۷۳/۱۶	۲/۷۹	۷۰/۷۵	-	خانه‌دار	
	۱/۳۲	۱۱/۸۷	-/۹۱	۱۰/۶۸	۲/۰۰	۱۱/۹۰	دارای درآمد بدون کار	
	۲/۷۶	۹/۶۸	۳/۳۷	۱۱/۵۹	۱/۱۳	۶/۰۱	سایر	
+ افزایش - کاهش ± نوسان	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمعیت غیر فعال	مناطق روستایی
	۲۲/۲۵	۷۵/۹۶	۱۲/۸۴	۷۱/۸۸	۷/۸۵	۷۷/۹۰	محصل	
	۷۰/۰۰	۱/۶۷	۷۸/۱۰	۳/۳۶	۸۷/۵۵	-	خانه‌دار	
	۲/۴۳	۸/۵۰	-/۹۴	۴/۵۵	۲/۸۴	۱۳/۲۲	دارای درآمد بدون کار	
	۵/۳۲	۱۳/۸۷	۸/۱۲	۲۰/۲۱	۱/۷۶	۸/۸۸	سایر	

از لحاظ حجم جمعیت فعال زن در سال ۱۳۷۶، از میان ۲'۳۶۰'۴۲۰ نفر کارکنان دولت، ۲'۱۲۹'۴۴۸ نفر مشمول قوانین و مقررات استخدام کشوری بوده که قریب به ۱'۴۵۴'۰۳۵ نفر آن مرد و ۶۷۵'۴۲۴ تن زن بوده‌اند و این نشان می‌دهد که تعداد زنان در بخش خدمات دولتی به نسبت زیادتر است. به‌علاوه، از حدود ۲۳۰'۸۷۲ نفر کارکنان تابع قانون کار، ۲۱۷'۸۷۴ نفر مرد و تنها ۱۲'۹۹۸ تن زن بوده که در ۲۵ وزارتخانه و نهاد انقلاب اسلامی مشغول کار بوده‌اند. بیشترین تعداد زنان که حدود ۶۷۵'۴۲۳ نفر را شامل

می‌شود در آموزش و پرورش و بعد از آن در وزارت بهداشت اشتغال داشته‌اند. در سال ۱۳۷۶ حدود ۱۳'۰۰۰ نفر از زنان از کل ۲۳۰'۰۰۰ نفر، تابع قانون کار بوده‌اند. در حدود ۹'۰۰۰ نفر زن در وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، ۱'۵۰۰ نفر در وزارت نیرو و بقیه در مؤسسات و سازمان‌های مختلف (کمتر از ۴۰۰ نفر) مشغول به کار بوده‌اند.

جدول ۳- توزیع جمعیت شاغل بر حسب جنس^۱

وضعیت شغلی	کل	مرد	زن
بخش خصوصی	۹'۷۹۴'۰۰۰	۸'۸۱۲'۰۰۰	۹۸'۰۰۰
کارفرما	۵۲۸'۰۰۰	۵۱۱'۰۰۰	۱۶'۰۰۰
مزد و حقوق‌بگیر	۳'۲۷۰'۰۰۰	۳'۰۲۰'۰۰۰	۲۵۰'۰۰۰
کارکن خانوادگی بدون مزد	۷۹۷'۰۰۰	۴۳۱'۰۰۰	۳۶۷'۰۰۰
مزد و حقوق‌بگیر بخش دولتی	۴'۲۵۸'۰۰۰	۳'۵۶۰'۰۰۰	۶۹۸'۰۰۰
بخش تعاونی	۵۷'۰۰۰	۴۸'۰۰۰	۹'۰۰۰
اظهارنشده	۴۶۳'۰۰۰	۳۸۴'۰۰۰	۷۹'۰۰۰
جمع کل کارکنان	۱۴'۵۷۲'۰۰۰	۱۳'۸۰۶'۰۰۰	۱'۷۶۵'۰۰۰

نکته‌ی قابل ملاحظه این است که علی‌رغم نسبت پایین جمعیت فعال زن به کل جمعیت، حدود ۱'۷۶۵'۰۰۰ نفر زن شاغل وجود دارد که بیش از یک‌میلیون نفر در بخش خصوصی و بقیه به صورت کارگر و یا کارمند در بخش‌های دولتی و تعاونی و غیره فعال اند که کارشان می‌تواند با نگهداری کودکان‌شان تعارض داشته‌باشد.

قدر مسلم، خانه‌داری زنان بر فعالیت بیرون از خانه غلبه دارد، اما اگر زنان عملاً بخواهند مجدانه در فعالیتهای اقتصادی و بازار کار حضور داشته‌باشند، بی‌شک نیاز به حمایت و کمک‌های مادی و معنوی فراوانی دارند. در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی که نسبت زنان فعال و شاغل به مردان بسیار نزدیک است، مشکلات و محظورات فراوانی برای زنان

۱- ر.ک. سرشماری سال ۱۳۷۵، سال‌نامه‌ی آماری کشور ۱۳۷۷، مرکز آمار ایران، ۱۱۰-۱۳۰

خانه‌دار وجود دارد که نه تنها تناقضاتی بین کار و نگهداری اطفال ایجاد می‌کند، بلکه تنش‌ها و کشاکش‌های درونی زیادی نیز برای خود زنان به وجود می‌آورد و در موارد زیادی زنان باید تلاش و کار مضاعفی را تحمل کنند تا بتوانند تا حدی تعارض میان کار خانه و کار بیرون از خانه را جبران کنند. سایر راه حل‌ها، مثل کار مردان و کمک به زنان در خانه، هر چند تا حدی مؤثر بوده، اما نه عمومیت پیدا کرده و نه توانسته است مسئله را یک‌باره حل کند.

به همین دلیل است که امروزه، دولت فرانسه برای مواجه شدن با مشکل کمبود نیروی انسانی و پیری جمعیت و پاسخ دادن به تمایل خانواده برای داشتن فرزند بیشتر، به مقررات و قوانین مهم جدیدی متوسل می‌شود که بتوانند حمایت از زنان کارکن دارای فرزند را هر چه بیشتر گسترش و تعمیم دهد، و در این راه - صرف نظر از هزینه‌ی هنگفت و پیش‌بینی در بودجه تا مبلغ بیش از یک میلیارد یورو- مقررات ویژه‌ی نحوه‌ی نگهداری از فرزند بر حسب تمایل مادر و والدین را مد نظر قرار داده‌است.^۱

اکنون این سؤال پیش می‌آید که در شرایط ایران که ظاهراً نسبت زنان شاغل بسیار کمتر از مردان است، چنین قوانین حمایتی ضرورت دارد یا خیر؟ با توجه به نزدیک به دومیلیون زنی که در شرایط حاضر به فعالیت‌های اقتصادی خارج از خانه می‌پردازند، و سیل عظیم زنان تحصیل‌کرده و دانشجویانی که به تدریج فارغ‌التحصیل شده، به بازار کار عرضه می‌شوند و با توجه به تخصص‌های متنوع و ارزنده‌ی کار زنان که می‌تواند در رفع نیازهای جامعه و شرکت ماهرانه و متخصصانه در فعالیت‌های اقتصادی، بازده کار را کم‌کم و کیفیاً ارتقا دهد، باید دید چه راه‌کارها و ابزارهایی برای بهره‌گیری بیشتر از این نیروی انسانی ماهر وجود دارد و می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، بدون آن که به ارکان خانواده و کیفیت زندگی درونی و مراقبت از کودکان و حفظ جو عاطفی خانواده‌های ایرانی لطمه‌ئی جبران‌ناپذیر وارد سازد.

۱- برای توضیح بیشتر رجوع شود به Le Monde, No. 30, Avril 2003, pp. 9,15.

در این‌جا، برخی نتایج یک پژوهش را که در بین زنان خانه‌دار زیر نظر این‌جانب در مورد «تعارض شغلی و خانوادگی زنان شاغل‌به‌کار» از دیدگاه خود آن‌ها به عمل آمده یادآور می‌شویم. باشد که ما را تا حدی با واقعیت‌های زندگی زنان ایرانی آشنا سازد. در این بررسی که در چهار منطقه‌ی تهران به عمل آمده، سعی شده‌است اقشار مختلفی پوشش یابد. برخی سوالات مطروحه در این زمینه به قرار زیر بوده‌است^۱:

- آیا زنان شاغل در ایفای نقش کاری خانه‌داری دچار تعارض نقش می‌شوند؟

- در صورت جواب مثبت، میزان این تعارض تا چه حد است؟

- تعارض کار-خانه‌داری موجود در بین زنان شاغل تابع چه عواملی است؟

- در کدام گروه‌های شغلی این تعارض بیشتر است؟

- زنان چه تصور و ادراکی از نقش‌های سنتی خود دارند و آیا قائل به

تعدیل آن هستند؟

- میزان مشارکت همسران زنان شاغل در امور خانه‌داری تا چه حد است

و آیا به نظر آنان این میزان مشارکت کافی و منصفانه است؟ و آیا این امر

از میزان تعارض نقش کار-خانه‌داری می‌کاهد یا خیر؟

- زنان شاغل تا چه حد خود را در انجام وظائف خانه‌داری موفق می‌دانند؟

چهارچوب نظری این تحقیق، تعارض نقش و روابط خانواده-کار است که

در جامعه‌شناسی از جایگاه و اهمیتی خاص برخوردار است. اما در این‌جا، با

توجه به ابعاد محدود مقاله، نمی‌خواهیم وارد بحث‌های طولانی نظری شویم،

لذا تنها به اشاره‌ئی مختصر بسنده می‌کنیم و چند مفهوم را در رابطه با

تصادها و تعارض نقش‌ها توضیح می‌دهیم:

۱- **دل‌سردی از نقش**- هنگامی اتفاق می‌افتد که نقش معینی در زندگی

فرد از اولویت و اهمیت برخوردار نیست و شخص به جای آن که نقش را در

۱- بررسی تعارض شغلی و خانوادگی زنان شاغل (کار-خانه‌داری)، به کوشش محمد تهوری، دانشکده‌ی علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، سال تحصیلی ۷۸-۷۷، زیر نظر دکتر غلام‌عباس توسلی

ذهن و روح خود جایگزین کند، آن را تنها به این دلیل می‌پذیرد و ایفا می‌کند که ضرورت ایجاب می‌کند یا دیگران از او انتظار دارند. ایفای نقش در این حالت، غالباً همراه با فشارهای روانی است، تا جایی که فرد ممکن است اولویت خود را تغییر داده، نقشی جدید را به عنوان امری مثبت پذیرا شود یا به آن صورت نمایشی بدهد و عملاً خود را جدا از یکی از دو نقش احساس کند، به طوری که از کارش نتیجه‌ئی مطلوب به دست نیآورد.

۲- فشار نقش- نتیجه‌ی تعارض وظایف یا توقعاتی است که در قبال آن نقش وجود دارد. به این وضعیت فشار نقش می‌گویند.

۳- شکست در ایفای نقش- وقتی افراد چندین نقش را هم‌زمان ایفا می‌کنند، در معرض خواست‌های متعارضی قرار می‌گیرند و ممکن است در ایفای یک یا چند نقش خود دچار شکست و ناکامی شوند. اما آنچه غالباً اتفاق می‌افتد این است که افراد بیشتر در ایفای نقش اکتسابی (یا محقق) خود دچار شکست می‌شوند.

۴- تعارض نقش‌ها- در صورتی که تعارض و کش‌مکش بین نقش‌ها پیش آید، فرد دچار اختلال فکری و بی‌نظمی می‌شود و ممکن است به کش‌مکش‌های روانی و حتا انواع استرس منجر شود. حال در مورد خاص این تحقیق، سؤال اصلی که محور فرضیه را تشکیل می‌دهد، این است که در بین زنان شاغل ایرانی، تا چه حد کار بیرون از خانه با زندگی خانوادگی در تعارض قرار می‌گیرد و تا چه حد امکان برطرف کردن فشارها و تعارضات برای زنان خانه‌دار وجود دارد. به نظر می‌رسد که در شرایط فعلی که هنوز کار زنان عمومیت پیدا نکرده، این تعارض (وقتی که پیش آید) عمدتاً به نفع پایگاه خانواده و عدم اولویت دادن کار بیرون منجر می‌شود. در موارد خاص، دل‌بستگی به نقش کار بیرون از خانه نزد زنان ممکن است منجر به کش‌مکش‌های درون خانه و احیاناً طلاق گردد^۱.

۱- نگاه کنید به بروس کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس دکتر توسلی، رضا فاضل، انتشارات سمت، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱، صص ۸۳ تا ۱۰۳

با توجه به پرسش‌های طرح‌شده در این‌جا، برخی عوامل مؤثر در تعارض ایفای نقش خانه‌داری با کار بیرون نزد زنان (بدون دنبال کردن پی‌آمدهای احتمالی آن) مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌است و به‌ویژه، ضرورت تصویب قوانین حمایتی از زنانی که کار بیرون خانه دارند گوش‌زد شده‌است. کارکردگرایان از این فرض آغاز می‌کنند که همه‌ی جوامع تفاوت‌های جنسیتی را تشویق می‌کنند، زیرا این تفاوت‌ها اثراتی مثبت بر کل جامعه دارد. به باور آن‌ها، حداقل در جوامع سنتی و ماقبل صنعت، ایفای نقش‌های متفاوت کارکرد مثبتی برای زنان و مردان داشته‌است و خانواده با تبعیت از این الگو کارکرد مؤثرتری می‌تواند داشته‌باشد^۱. اما نظریه‌های فمینیستی این گونه نقش‌های جنسیتی را نمی‌پذیرند و زنان را در موقعیت نابرابر با مردان و یک گروه ستم‌دیده تلقی می‌کنند که قربانی نظامی مردسالارانه شده‌اند^۲.

مرور مطالعات انجام‌یافته

هر چند در مورد کار زنان مطالعات پراکنده‌ئی موجود است، اما رابطه‌ی کار و خانه‌داری و اثرات متقابل آن‌ها کمتر مورد بررسی قرار گرفته‌است؛ به‌ویژه عناوین کمتری در مورد تضاد بین کار خانه‌داری و کار بیرون از زبان خود زنان ابراز شده‌است.

آن‌چه از پایان‌نامه و مقاله در دسترس است، به نحو غیرمستقیم با این مسئله در ارتباط است تا مستقیم. برای نمونه، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خانم فرشته آقائی زیر عنوان *سنجش نگرش مردان شاغل در آموزش و پرورش تهران نسبت به اشتغال زنان در خارج از منزل*، ضمن بحث در انگیزه‌ها و موانع اشتغال زنان به آثار و پی‌آمدهای آن در خانواده نیز پرداخته‌است. به نظر ایشان، یکی از مهم‌ترین موانع اشتغال زنان در ایران، چه‌گونگی نگرش مردان و زنان در سطوح کلی جامعه و گسترش آن به خود زنان نسبت به اشتغال

۱- رابرتسون، یان، ۱۳۷۲. *درآمدی بر جامعه*. ترجمه‌ی حسین مهران. ص ۲۸۰.

۲- ریترز، جورج، ۱۳۷۴. *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران. ص ۵۱۴.

زنان در بیرون از خانه است. این نگرش، نگرشی منفی است. در این بررسی، پژوهشگر «آثار اشتغال بر خانواده» را، هم مثبت و هم منفی ارزیابی کرده است. از جمله، در طبقات پائین جامعه که خانواده نیاز شدیدی به درآمد زن دارد، کار زن طبیعی می‌نماید، زیرا جنبه‌ی حیاتی دارد و خانواده نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند، اما برای طبقات بالا چنین نیست. در مورد اثرات اشتغال زن بر خانواده، ایشان بر این باور است که زمانی که زن و مرد، هر دو شاغل هستند قهراً تعدد نقش‌ها برای زن پیش می‌آید و کار خانه دائماً دچار اختلال می‌شود. راه‌حل پیشنهادی ایشان، تقسیم کار در منزل بین زن و مرد است و مرد باید زن را در کار خانه یاری کند، اما در عمل مشاهده می‌شود که مردان تمایل اندکی برای کمک به همسران شاغل خود در خانه دارند (آقائی، ۱۳۷۳: ۷۴).

در این اثر آمده است که تعدد وظایف تنها مسئله‌ی زن امروز نیست، بلکه تنوع و تعارض پدیده‌ی خاص عصر ما است. از دیدگاه زنان شاغل، مادر بودن یعنی بعد عاطفی رفتار را قوی‌تر ساختن از کاری که برای کارفرما یا رئیس انجام می‌شود. وی می‌افزاید: این تناقض بزرگ، در طبیعت جامعه‌ی امروزی است و از آن رو است که زن با تسخیر فضاهای اجتماعی جدید، خواه و ناخواه بارهای سنتی را نیز بر دوش می‌کشد و مسئولیت‌های تازه بر مسئولیت‌ها و وظایف قبلی او افزوده می‌شود، اما مردان تمایل کمتری به انجام امور خانه از خود نشان می‌دهند. حتی در کشورهای صنعتی مانند ژاپن که هنوز وزنه‌ی سنت سنگین است، مردها تنها ۱۵ دقیقه از وقت روزانه‌ی خود را به انجام امور خانه اختصاص می‌دهند و در هندوستان، ۴۰ درصد مردان در امر خرید یا نگهداری از کودکان به زنان کمک می‌کنند^۱.

۱. نگاه کنید به مجله‌ی کار، از انتشارات وزارت کار و امور اجتماعی، شماره‌ی ۴۰، ص ۴۳.

مطالعات میدانی

برخی ویژگی‌های جمعیت آماری به قرار زیر بوده‌است:

۱- توزیع سنی

بر حسب این جدول، افراد کمتر از ۲۵ سال فقط ۴ درصد بوده، بنابراین اکثریت زن‌های مورد پرسش در سن میانه، یعنی ۳۰ تا ۴۹ سال (۸۴ درصد) است که معمولاً سن باروری و فرزندداری از یک سو و سن فعالیت شدید از سوی دیگر است. جوان‌ترها و افراد مسن که در دو قطب پیوستار هستند اندک اند. بنابراین توزیع سنی نمونه متناسب به نظر می‌رسد و موازنه‌ی سنی وجود دارد.

جدول ۴- توزیع سنی پاسخ‌گویان

سن	درصد
کمتر از ۳۰ سال	۲۴
۳۰ تا ۳۴ سال	۲۳/۵
۳۵ تا ۳۹ سال	۱۷
۴۰ تا ۴۹ سال	۲۳/۵
۵۰ سال و بیشتر	۱۲
جمع	۱۰۰

میانگین سن افراد نمونه ۳۶/۱ سال بوده‌است.

۲- سطح سواد

میانگین سطح سواد نیز در زنان مورد مطالعه بالا بوده و ۸۵ درصد آنان دیپلم و بالاتر بوده‌اند. فقط ۳ درصد بی‌سواد و ۵ درصد دارای تحصیلات ابتدایی بوده‌اند.

در مجموع، جمعیت نمونه از سطح تحصیلات بالائی برخوردار اند و در عین حال به خانه‌داری رغبت دارند؛ لیکن همگی شاغل نیز بوده‌اند.

جدول ۵- توزیع زنان نمونه بر حسب سطح سواد

درصد	میزان سواد
۸	کمتر از ابتدائی
۷	راهنمائی و دبیرستان
۳۴	دیپلم
۵۱	تحصیلات عالی
۱۰۰	جمع

۳- توزیع شغلی

اکثریت زنان شاغل (۴۷درصد) به مشاغل آموزشی می‌پردازند و این میزان با توجه به نسبت زنان شاغل در کل فعالیت‌های آموزشی منطبق است. در درجه‌ی دوم زنان شاغل مذکور به مشاغل کارمندی می‌پردازند که جمعاً ۷۰درصد زنان شاغل را شامل می‌شود. مشاغل تخصصی در سطح عالی ۹درصد، پرستار و ماما ۴درصد و مشاغل خدماتی ۱۳درصد بوده‌اند.

جدول ۶- توزیع جمعیت نمونه بر حسب گروه‌های عمده‌ی شغلی

درصد	نوع شغل
۴۷	مشاغل آموزشی
۲۳	کارمند
۱۳	مشاغل خدماتی و حرفه‌ئی
۹	مشاغل تخصصی سطح عالی
۴	پرستاری و مامائی
۴	مشاغل آزاد
۱۰۰	جمع

اشتغال در امور آموزشی، اعم از آموزگاری، دبیری و مشاغل مدیریتی مرتبط با آن در ایران امروز، جزو مشاغل اکثریت زنان تحصیل کرده است که به کار اشتغال می‌ورزند. مشاغل تخصصی و مشاغل آزاد در مورد زنانی که

خانه‌داری می‌کنند با توجه به سنگینی این‌گونه کارها اندک است. تزاحم این‌گونه مشاغل (آموزشی) با وظائف مادری و همسری کمتر از سایر مشاغل است و این‌گونه مشاغل را می‌توان مشاغل بیشتر زنانه نامید که با درآمد اندک آن می‌تواند کمک‌کار خانواده‌های متوسط و پایین باشد و بخشی از هزینه‌های زندگی این‌گونه خانواده‌ها را تأمین کند. مشاغلی که علاوه بر کسب درآمد برای خانواده این امکان را فراهم می‌آورد که بتوانند انتظار جامعه را به عنوان یک زن خانه‌دار برآورده کنند. (شادی‌طلب، ۱۳۷۶: ۱۵۷)

آ- تغییرات اظهار نظر زنان در مورد ایفای نقش سنتی

نخستین پرسش این است که زنان خود تا چه حد به کار بیرون از خانه رغبت و علاقه نشان می‌دهند و تا چه حد وزنه‌ی سنت و عادت آن‌ها را به خانه‌داری و نقش فرزندداری ترغیب و متمایل می‌کند. نتیجه‌ی این پرسش نشان می‌دهد که اکثریت قاطع زنان هنوز تمایل زیادی به حفظ و ادامه‌ی نقش سنتی خود دارند. ۶۰ درصد پاسخ‌گویان به طور کامل قائل به نقش سنتی هستند و ۳۰ درصد به نقش نیمه‌سنتی و تنها ۱۰ درصد به نقش غیر سنتی قائل اند. بنابراین اکثریت زنان شاغل برای اشتغال خارج از خانه اولویت قائل نیستند و نقش نان‌آوری را به مرد ارجاع می‌دهند.

پرسش مکمل این سؤال این بود که: «با این نظر که می‌گویند نان‌آوری و کار، بیشتر وظیفه‌ی مردان؛ و خانه‌داری و رسیدگی به فرزندان بیشتر وظیفه‌ی زنان است تا چه حد موافق هستید؟»

مجموعه‌ی این دو سؤال ما را به مفهوم ادراک نقش هدایت کرد که در

جدول ۷ منعکس است.

باید توجه داشت که بین این زنان، اکثریت قابل ملاحظه‌ی دارای سطح تحصیلی عالی جدید بوده‌اند (جدول ۵). مسلماً این گرایش در بین زنان شاغلی که در سطوح تحصیلی پایین‌تر قرار می‌گیرند بیشتر است.

جدول ۷- در رابطه با کار بیرون و خانه‌داری برای کدام نقش اولویت قائل اید؟

ادراک نقش	درصد
قائل به نقش سنتی (خانه‌داری)	۶۰
قائل به نقش نیمه‌سنتی	۳۰
قائل به نقش غیر سنتی	۱۰
جمع	۱۰۰

ب- میزان علاقه به همکاری شوهران در امور خانه‌داری و مسئولیت مشترک زن و مرد چه اندازه است؟

به عبارت دیگر تا چه حد معتقد اند که زوجین بالسّویّه در امور درون خانه باید مشارکت داشته‌باشند و مردان از زنان انتظار انجام موفقیت‌آمیز همه‌ی وظائف و کارهای خانه‌داری را نداشته‌باشند.

برای سنجش این موضوع، سوآلاتی به شرح زیر مطرح گردید که نتایج آن در جدول ۸ آمده‌است.

۱- با این نظر که «وظائف خانه‌داری مسئولیت مشترک و برابر زنان و همسران آن‌ها است» تا چه حد موافق اید؟

۲- با این نظر که «زنان شاغل نبایستی انتظار داشته‌باشند که آنان در

امور خانه‌داری مانند زنان خانه‌دار موفق باشند» تا چه حد موافق اید؟

۳- با این نظر که «وظائف خانه‌داری بار اضافی بر دوش زنان شاغل

است» تا چه حد موافق اید؟

مجموعه‌ی این پرسش‌ها ما را به مفهومی زیر عنوان تعدیل نقش زن در

خانواده هدایت می‌کند که نتیجه‌ی پاسخ‌ها به شرح جدول زیر است:

جدول ۸- میزان تعدیل نقش‌های خانوادگی نزد زنان

میزان	درصد
کم	۱۸
متوسط	۷۷
زیاد	۵
جمع	۱۰۰

چنان که در این جدول منعکس است، اکثریت قابل ملاحظه‌ئی از زنان به میزان متوسط و کم در ایفای نقش‌های سنتی‌شان تعدیل حاصل شده‌است، اما کسانی که به افراط گرائیده‌اند اندک اند (۵درصد). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تحولی در جهت تعدیل وظائف خانوادگی زن به وجود آمده و تعدادی از زنان خواهان مشارکت همسران خود در قبول و ایفای وظائف درون خانه هستند. چنین تغییر نگرشی نزد زنان شاغل نسبت به تعدیل نقش زن و مرد در خانواده که می‌تواند برحسب گروه‌های مختلف متفاوت باشد، قابل ملاحظه است و در عین حال طبیعی به نظر می‌رسد.

زنان با پذیرش ایفای نقش حرفه‌ئی خارج از خانه، پیشاپیش خود را از محدوده‌ی سنتی تقسیم وظائف مشترک خارج ساخته و به‌تدریج چنین تعدیلی را از چه‌گونه‌ی نقش مشترک و کسب درآمد پذیرا شده‌اند. اما در این تغییر نگرش هنوز در میانه‌ی راه هستند؛ یعنی چنین تعدیلی هنوز مورد رضایت کامل طرفین قرار نگرفته‌است و عملاً تعارض نقش‌ها به تعارضات (خانوادگی) دیگر کشیده‌می‌شود. اما در نهایت می‌تواند منجر به تعادل بیشتر ایفای نقش مشترک شود. به عبارت دیگر، به موازات اشتغال زن در بیرون از خانه و کسب درآمد برای خانواده، زن و شوهر بیشتر آمادگی پیدا می‌کنند تا در دیدگاه سنتی توزیع نقش‌های خانگی تغییر ایجاد کنند، اما این یک فرآیند طولانی است.

پ- میزان موفقیت زنان شاغل در امر خانه‌داری

در پاسخ به این پرسش که «تا چه حد در انجام وظائف خود در امر خانه‌داری و اداره‌ی منزل موفق هستید؟» پاسخ‌ها به شرح جدول زیر بوده‌است:

جدول ۹- تا چه حد در انجام وظائف خود در امر خانه‌داری و اداره‌ی منزل موفق هستید؟

میزان موفقیت ابرازشده	درصد
کم	۳
متوسط	۲۳
زیاد	۷۴
جمع	۱۰۰

روشن است که زنان شاغل کار خانه‌داری خود را اکثراً موفقیت‌آمیز دانسته‌اند و نسبت بسیار کمی (۳درصد) به عدم موفقیت خود قائل بوده‌اند. به نظر می‌رسد که با توجه به نوع مشاغل اکثریت زنان (کارهای آموزشی و اداری) که هرچند دشواری‌های خاص خود را دارد، اما وقت اضافی برای رسیدگی نسبی به کار خانه و خانواده در اختیار آنان قرار می‌دهد، زنان شاغل پاسخ‌گو، در مجموع، انجام وظائف خانوادگی را برای خود دشوار ندانسته و در این زمینه با مشکل عمده‌ئی مواجه نبوده‌اند. تلقی دیگر این است که این نتایج را می‌باید نوعی دفاع زنان از اشتغال بیرون خانه تلقی کرد و آن را چنین ارزیابی کرد که زنان شاغل مایل نیستند علی‌رغم کار بیرون خانه و اشتغال، در ایفای نقش خانوادگی و وظائف زن ایرانی که در استحکام خانواده و رضایت شوهر نقش دارد، خود را ناتوان جلوه دهند. به‌علاوه، در این صورت با توجه به اهمیت و اولویت نقش‌های خانوادگی، نقش حرفه‌ئی زن، نقش نان‌آوری مردان و خانه‌داری زنان مورد تردید و سؤال قرار می‌گیرد. زنان خانه‌دار شاغل نگران آن هستند که

اشتغال‌شان قربانی ایفای نقش خانوادگی گردد. به این ترتیب تلاشی مضاعف را می‌پذیرند و به رغم اشتغال بیرون خانواده، در کار خانه نیز خود را موفق جلوه می‌دهند و فشار مضاعف ناشی از مسئولیت‌ها و تعهدات هر دو نقش حرفه و خانواده را ندیده می‌انگارند. دلیل آن این است که آن دسته از زنان شاغل که خود را در اداره‌ی کار خانه ناموفق می‌دانند، این عدم موفقیت را به زیاد بودن حجم کارهای خانه‌داری و بچه‌داری منسوب می‌کنند، نه تعارض میان کار داخل و کار بیرون؛ بنابراین آن‌ها مسئله‌ئی به عنوان تعارض را نمی‌پذیرند و منشأ عدم موفقیت خود را به تعدد و حجم کارهای درون خانه منتسب می‌کنند و اشتغال و فشار کاری را ندیده می‌گیرند.

بنابراین در پاسخ این پرسش که عدم موفقیت زنان شاغل در امور خانه‌داری را چه‌گونه ارزیابی می‌کنند، بیشتر متمایل به مشکل شمردن وظائف خانه‌داری هستند.

جدول ۱۰- عامل عدم موفقیت زنان شاغل در امور خانه‌داری چیست؟

پاسخ‌ها	درصد
مشکل بودن و سختی وظائف شغلی	۴۵/۵
دشواری و حجم زیاد وظائف خانه‌داری	۵۴/۵
جمع	۱۰۰

بنا بر آنچه گذشت بحث تعارض میان نقش کار و خانه‌داری در بسیاری از موارد ابهام‌آمیز و تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد و زنان به طور قاطع چنین تعارضی را نمی‌پذیرند. به‌علاوه، عواملی هم‌چون سابقه‌کار، شرایط زندگی، تعداد فرزندان و امکانات رفت‌وآمد و غیره می‌تواند به عنوان عوامل جنبی وجود و میزان چنین کش‌مکش و تعارضی را تحت تأثیر خود قرار دهد. به عنوان نمونه، متغیر سابقه‌کار زیاد میزان تعارض را کمتر نشان می‌دهد و با افزایش سابقه‌کار، کاهش تعارض ابراز شده‌است.

جدول ۱۱- تغییرات میزان تعارض کار-خانه‌داری با توجه به سابقه کار

سابقه کار	پائین	متوسط	بالا
میزان تعارض کم	۶	۵	۱۵
متوسط	۵۵	۵۹	۵۶
زیاد	۳۹	۳۶	۲۹

گویه‌ها و پاسخ‌ها

برای سنجش میزان تعارض نقش زنان شاغل خانه‌دار شش گویه مطرح گردید که مجموعه‌ی این گویه‌ها دارای هم‌بستگی درونی بود. از مجموع آن‌ها شاخص واحدی به دست آمد که در زیر توضیح داده می‌شود.

گویه‌ها

- ۱- زنان شاغل وقتی از سر کار به منزل برمی‌گردند، دیگر تمایل و حوصله‌ی برای کارهای خانه ندارند.
- ۲- بیشتر وقت‌ها زنان شاغل بیش از آن که به فکر کارشان باشند به فکر کارهای منزل هستند.
- ۳- گاهی اوقات احساس می‌کنم که نمی‌توانم هم یک زن شاغل و هم یک زن خانه‌دار باشم.
- ۴- گاهی اوقات فکر می‌کنم شغل‌ام اجازه نمی‌دهد که با دقت کافی به خانه و خانواده برسم.
- ۵- زنان شاغل آرامش خاطر و آسودگی زنان خانه‌دار را ندارند.
- ۶- اگر شغل‌ام طوری بود که می‌توانستم وقت بیشتری صرف خانه و خانواده‌ام کنم راضی‌تر بودم.

پاسخ‌ها

پاسخ‌های زنان با توجه به شاخص‌ها نشان می‌دهد که بیشتر زنان تا حد متوسطی تعارض نقش کار-خانه‌داری را احساس می‌کنند (۵۷درصد) و در مورد بیش از یک‌سوم آن‌ها (۳۵درصد) تعارض بسیار شدید است. نسبت پاسخ‌گویانی که تعارض کمی احساس کرده‌اند، تنها ۸درصد است.

از نتایج آماری جدول چنین برمی‌آید که زنان شاغل با سابقه‌ی اشتغال کم، تعارض نقش بیشتری احساس می‌کنند و زنان با سابقه‌ی بیشتر و اندوخته‌ی تجارب خود، آمادگی بیشتری برای حل تعارض میان خانه‌داری و اشتغال بیرون دارا هستند. ممکن است جوانی و تعداد فرزندان نیز این تعارض را برای زنان جوان افزایش دهد.

زنانی که هنوز خود را آماده‌ی پذیرش وظائف خانه‌داری نساخته‌اند، با تعهدات و مسئولیت‌های کار بیرون از خانه مواجه می‌شوند و احساس تعارض خانه‌داری-کار در آن‌ها شدت پیدا می‌کند. اما زنان شاغل با تجربه‌ی کاری بیشتر مواجهه با این تعارض را از طریق راه‌کارها و ابتکارات و نوع تغییراتی که در محیط کار خانه و محیط کار بیرون ایجاد می‌کنند بین کار درون و بیرون سازش بیشتری ایجاد و تعارض کمتری احساس می‌کنند؛ در حالی که زنان کم‌سابقه فاقد چنین آمادگی و تجاربی هستند.

در این‌جا نباید اهمیت ادراک نقش را در حل تعارض نادیده گرفت. در واقع، کسانی که تابع الگوی جنسیتی نقش هستند، در درجه‌ی اول خود را یک زن خانه‌دار می‌دانند که شغل‌شان جنبه‌ی فرعی و ثانوی دارد؛ در حالی که برای کسانی که نقش اجتماعی بیرون از خانه را اصل می‌دانند و حرفه‌ی خود را مقدم می‌شمارند، مسلماً کار خانه را به نفع شغل و حرفه‌ی خود بی‌اهمیت جلوه می‌دهند یا راه‌های دیگری برای آن پیدا می‌کنند و یا در تعارض باقی می‌مانند.

نتیجه‌گیری

با توجه به این که در نمونه‌های آماری این بررسی، اکثریت (۶۰ درصد) زنان در جامعه بر نقش سنتی و وظائف و مسئولیت‌های خانه‌داری تأکید کرده، آن را می‌پذیرند، و عقیده دارند که وظیفه‌ی یک زن بیش از اشتغال به کار در خارج از خانه، پرداختن به وظائف مادری و همسری است و مرد علی‌الاصول نان‌آور خانواده و شاغل اصلی محسوب می‌شود. آن‌ها همچنان به تفکیک این دو نقش قائل اند، هر چند که عملاً خود به کار اشتغال دارند. با این حال، اکثریت قابل ملاحظه‌ئی در همان حال در حد متوسط خواهان تعدیل نقش‌های سنتی خود هستند (۷۷ درصد) و معتقد اند که وظائف خانه‌داری مسئولیت مشترک زنان و همسران آن‌ها است و همسران زنان شاغل نباید انتظار داشته باشند که آنان در امور خانه‌داری نیز از هر حیث موفق باشند و انتظار کمک از همسران خود دارند؛ اما عملاً پاسخ مطلوبی از همسران‌شان دریافت نمی‌کنند (بیش از نیمی از زنان شاغل میزان مشارکت همسران‌شان را در امور خانه‌داری کم ارزیابی می‌کنند). به هر حال، زنان در عین حال که علاقه‌مند اند هر دو نقش را ایفا کنند، اما قادر به پاسخ‌گوئی و ایفای نقش‌های متعدد در مسئولیت سنگین خانه‌داری در کنار وظائف سنگین شغلی خود نیستند. این امر به خصوص برای زنان شاغل با تحصیلات پائین که احياناً همسران کم‌سواد یا بی‌سواد دارند و سابقه‌ی کمتری در شغل خود دارند، با دشواری‌ها و مشکلات بیشتری همراه است. بنابراین، اگر تعارض میان خانه‌داری و اشتغال را در مجموع قطعی بدانیم، رفع این تعارض یا کاهش آن هم بستگی به تفاهم بیشتر میان زنان و همسران آن‌ها دارد که انتظارات خود را از زنان شاغل خود کاهش دهند و در دیدگاه‌های سنتی خود در مورد نقش زن تجدید نظر کنند و در عین حال تعهد در امور داخلی خانواده را از وظائف انحصاری زنان تلقی نکنند؛ در عین حال زنان با توجه به جو عاطفی و تأثیر بیشتری که بر

تربیت کودکان خود دارند نقش درون خانواده را ثانوی و فرعی محسوب نکرده، نسبت به آن بی‌اعتنا باقی نمانند یا احیاناً به مشاغل پاره‌وقت بپردازند. تجربه‌ی کشوری مانند فرانسه نشان می‌دهد که در شرایطی که نسبت زنان شاغل افزایش قابل ملاحظه‌ئی پیدا می‌کند و کار بیرون از خانه، به‌خصوص در مرحله‌ی پیش‌رفت کار صنعتی جدی‌تر و سنگین‌تر می‌شود، حل این تعارض بدون کمک‌های همه‌جانبه‌ی دولت و کمک تأمین اجتماعی در سطح وسیع امکان‌پذیر نخواهد بود؛ اما باید شرایط خاص فعالیت و اشتغال و نیازهای روزافزون اقتصادی خانواده را نیز از عوامل مهم این معضل به حساب آورد.^۱

۱- در اردی‌بهشت امسال (آوریل ۲۰۰۳)، به هنگام برگزاری کنفرانس سالانه‌ی خانواده در فرانسه، وزیر مشاور در امور خانواده، تصمیم مهم و بی‌نظیری را اعلام داشت برای آشتی بین زندگی کار و زندگی خانوادگی در جهت نگهداری از اطفال مادرانی که با داشتن کودک کم‌سن‌وسال به کار بیرون می‌پردازند. کمک‌های جامع برای تمامی خانواده‌ها شامل ۲۰۰ هزار خانوار که موجب خواهد شد ضمن نگهداری از کودکان خانواده‌ها بتوانند به کار برگردند (طرح PAJF). در حقیقت، دولت متعهد شد که تمامی هزینه‌های نگهداری فرزندان زانی را که کار بیرون دارند بپردازد تا چه در شیرخوارگاه و چه با استفاده از کمک در خانه، خیال‌شان آسوده باشد. این برنامه، مبلغی در حدود یک‌میلیارد یورو در سال برای دولت فرانسه هزینه خواهد داشت (لوموند، ۳۰ آوریل ۲۰۰۳، ص ۹).

منابع

- ۱- آقائی، فرشته. *سنجش نگرش مردان شاغل در آموزش و پرورش نسبت به اشتغال زنان در خارج از خانه*. پایان‌نامه‌ی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مرکز، سال تحصیلی ۴-۱۳۷۳.
- ۲- احمدنیا، شیرین. «برخی عوامل فرهنگی-اجتماعی مؤثر بر مشارکت محدود زنان». *نامه‌ی انجمن جامعه‌شناسی ایران (ویژه‌نامه‌ی دومین هم‌ایش مسائل اجتماعی ایران)*. شماره‌ی ۴، ۱۳۸۰، صص ۷۱ تا ۸۳.
- ۳- اعزازی، شهلا، ۱۳۷۶. *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران. انتشارات روشن‌گران.
- ۴- توسلی، غلام‌عباس، ۱۳۸۱. *جامعه‌شناسی کار و شغل*. تهران. انتشارات سمت. چاپ پنجم.
- ۵- توسلی، غلام‌عباس. «عوامل اجتماعی تعلیم و تربیت». *فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت*، نشریه‌ی پژوهشکده‌ی تعلیم و تربیت. شماره‌ی ۳، پائیز ۱۳۷۹، صص ۷۵ تا ۱۰۶.
- ۶- رابرتسون، یان، ۱۳۷۲. *درآمدی بر جامعه*. ترجمه‌ی حسین مه‌ریان. تهران. انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۷- راوودراد، اعظم. «تحلیلی بر نقش زن در توسعه با تأکید بر اشتغال». *نامه‌ی علوم اجتماعی*. شماره‌ی ۱۵، بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۳ تا ۲۷.
- ۸- ریتزر، جورج، ۱۳۷۴. *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران. انتشارات علمی.
- ۹- سفیری، خدیجه، ۱۳۷۷. *جامعه‌شناسی اشتغال زنان*. تهران. مؤسسه‌ی فرهنگی-انتشاراتی تبیان.
- ۱۰- شادی‌طلب، ژاله، ۱۳۷۶. «توسعه و عقب‌ماندگی زنان». *نامه‌ی انجمن جامعه‌شناسی ایران*. شماره‌ی ۲، پائیز ۱۳۷۶، صص ۱۴۷ تا ۱۶۸.
- ۱۱- مگالن، مارتین، ۱۳۷۰. *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*. ترجمه‌ی حمید الیاسی. تهران. نشر مرکز.
- ۱۲- *سال‌نامه‌ی آماری کشوری*، ۱۳۷۷. انتشارات مرکز آمار ایران.
- ۱۳- *جزوات آماری سرشماری سال ۱۳۷۵*، انتشارات مرکز آمار ایران.

دکتر محمدصادق مهدوی *

حبیب صبوری خسروشاهی **

بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده

* استاد و عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی

mahadavi@cc.sbu.ac.ir

** مدرس دانشگاه آزاد اسلامی

HabibSabouri@hotmail.com

چکیده

پژوهش حاضر با ترکیب سه وجه از ساختار توزیع قدرت در خانواده، یعنی وجوه تقارن رابطه^۱، حوزهی قدرت^۲ و نحوهی برخورد زن و شوهر^۳، میزان دموکراتیک و غیردموکراتیک بودن توزیع قدرت در خانواده را مورد مطالعه قرار داده است. این پژوهش با استفاده از رویه‌ی پیمایش و از طریق پرس‌وجو در سه منطقه‌ی ۳، ۶ و ۱۶ شهر تهران و با یک نمونه‌ی ۲۰۰ نفری انجام شده است. تکنیک‌های آماری مورد استفاده، آماره‌های شاخص تمرکز و تشتت، هم‌بستگی دومتغیری، هم‌بستگی جزئی، تحلیل عاملی، رگرسیون چندمتغیری و تحلیل مسیر بوده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد ساختار قدرت در خانواده‌های جنوب شهر غیردموکراتیک‌تر و در شمال شهر دموکراتیک‌تر بوده است و عواملی نظیر سطح تحصیلات و اشتغال زنان، مشارکت زن در انتخاب همسر، باعث افزایش و متغیرهایی نظیر تصور فرمان‌برانه‌ی زن از نقش خود و تصور اقتدارگرایی شوهر، موجب کاهش دموکراتیزه شدن خانواده می‌گردد.

کلیدواژه‌ها

ساختار قدرت، تقسیم قدرت، تقارن رابطه، حوزه‌ی قدرت، خانواده‌ی دموکراتیک

1. Symmetry
2. Area of Power
3. Couple Strategy

مقدمه

اهمیت مسئله

خانواده یکی از بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی است که در طول تاریخ بر اثر عوامل گوناگون دستخوش تغییر شده‌است. تأثیر دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی جوامع بر نهادهای اجتماعی غیرقابل‌انکار است و خانواده نیز از این تأثیر مستثنا نبوده‌است. یکی از این دگرگونی‌ها در ساخت خانواده، بالأخص کنش متقابل میان زن و شوهر، تغییر در مفهوم نقش است. دگرگونی‌های اجتماعی و تحول در الگوهای زندگی جوامع شهری و ورود زنان به اجتماع، موجب تغییر و تحول در نگرش افراد در توزیع نقش‌ها و به تبع آن توزیع قدرت در خانواده شده‌است. تحقیقات تجربی بسیاری درباره‌ی توزیع قدرت و پی‌آمدهای آن در خانواده انجام شده‌است. خانواده کانونی است که در آن چه‌گونگی توزیع و نحوه‌ی اعمال قدرت در شکل‌گیری و رشد شخصیت افراد، اجتماعی شدن فرزندان، عزت نفس، انسجام و حتا احساس رضایت، احساس بیگانگی و تنهایی و خوش‌بختی زناشویی اثر می‌گذارد. چه‌گونگی تقسیم قدرت^۱ در خانواده میان زن و شوهر، با کم و کیف خوش‌بختی زوجها و احساس عادلانه بودن قدرت رابطه دارد (سایینی،^۲ ۱۹۹۵).

با تحولات اخیر و گذار کشورمان از جامعه‌ی سنتی به جدید، توأم با تحولات مرتبط با شرایط وضع حقوقی، اقتصادی و اجتماعی زنان همراه بوده که مسائل تازه‌ی را در محیط زندگی مطرح کرده‌است؛ تا جایی که هیل در مطالعاتی که در سه نسل از خانواده (پسر، پدر و پدربزرگ) داشته، به این نتیجه رسیده که تغییر در رشد و توسعه‌ی اقتصادی موجب دگرگونی ارزش‌ها، عرف و عادات خانوادگی می‌شود (میشل، ۱۳۵۴). با نظر به این تحولات در

1. Division of Power

2. Sabini

جوامع گذار نظیر کشور ما، ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر بیشتر احساس می‌شود. چه، این که زنان، دیگر به برداشت الگوهای رفتار سنتی از نقش خود بسنده نکنند و انتظارات و نقش‌هایی جدید را بر خود مترتب بدانند.

هدف

از توضیحات فوق، مسئله‌ی تحقیق در دو هدف اصلی و فرعی استنتاج شده و در پاسخ به این دو هدف است:

۱- هدف اصلی در پاسخ به چستی است که توصیف و بیان مسئله است:

- ساختار توزیع قدرت در خانواده میان زن و شوهر چه‌گونه است؟ بدین معنا، میزان دموکراتیک بودن خانواده چه قدر است؟
 - ۲- هدف فرعی در پاسخ به چرایی است که تبیین مسئله است:
 - عوامل مؤثر بر کم و کیف دموکراتیک بودن خانواده در چیست؟
- به طور خلاصه، هدف از این تحقیق، بررسی توزیع قدرت در خانواده‌های تهرانی از دید زنان و عوامل مؤثر بر آن است.

چارچوب نظری

در این بخش، به بررسی نظرات درباره‌ی مفهوم قدرت می‌پردازیم. با توجه به نظرات موجود، مسئله‌ی تحقیق را مجدداً بررسی و تحدید نموده و چارچوب نظری مناسبی برای تبیین مسئله انتخاب می‌کنیم. با استفاده از چارچوب نظری، فرضیه‌های اساسی تحقیق مشخص و متغیرها استخراج خواهد شد.

تعریف عام قدرت

معنای عام قدرت^۱، توانایی کنترل بر اعمال سایر افراد علی‌رغم میل‌شان است (هورتن^۲، ۱۹۷۲ و برون^۳، ۱۹۹۴). معنایی که جامعه‌شناسان برای تعریف قدرت به کار گرفته‌اند برگرفته از اندیشه‌ی وبر است. وبر قدرت را رابطه‌ی اجتماعی می‌داند که فرد در موقعیتی است که می‌تواند خواست خود را علی‌رغم هر مقاومتی اعمال کند (وبر ۱۳۷۳؛ بلومن^۴، ۱۹۸۴ و بلا^۵، ۱۹۶۴). بر اساس این تعریف می‌توان هسته‌ی اصلی قدرت را در «وادار کردن به رفتار علی‌رغم میل فرد» دید.

تعریف قدرت در حوزه‌ی خانواده

یکی از حوزه‌های کاربرد مفهوم قدرت در گروه‌های کوچک، در حوزه‌ی خانواده است. بسیاری از محققین توافقی بر روی مفهوم قدرت در خانواده ندارند، لیکن صرف‌نظر از اختلافات موجود، وجه تصمیم‌گیری^۶ را به نمایندگی از مفهوم قدرت در خانواده به کار برده‌اند (آبوت^۷، ۱۹۹۳ و ایسوان^۸، ۱۹۹۱). وقتی که می‌پرسیم چه کسی اعمال قدرت می‌کند، این امر متوجه تصمیم‌گیری‌ها در خانواده است (اولسون^۹، ۱۹۶۹). ایسوان برای مشاهده‌ی قدرت در خانواده به این ابعاد توجه می‌کند: قدرت تصمیم‌گیری در تعیین موالید، قدرت تصمیم‌گیری در امور اجتماعی، قدرت تصمیم‌گیری در امور اقتصادی، و استقلال در خانواده. در حالی که فرانکس^{۱۰} برای تعیین حوزه‌های قدرت در خانواده به ابعاد دیگری

1. Power
 2. Horton
 3. Browne
 4. Blumen
 5. Blau
 6. Decision making
 7. Abbott
 8. Isavan
 9. Olson
 10. Franks

اشاره می‌کند. از نظر وی، قدرت زن و شوهر دارای چندین حوزه‌ی تصمیم‌گیری می‌باشد، بدین معنا که در زمینه‌ی هزینه‌کردن پول، خرید امکانات برای خانواده و تربیت فرزندان چه کسی حرف آخر^۱ را می‌زند. (فرانکس، ۱۹۷۲).

از طرفی، برخی از جامعه‌شناسان، براساس یافته‌ها، نحوه‌ی اعمال قدرت و وادار کردن افراد به انجام امور در خانواده را طبقه‌بندی کرده‌اند (ویگینز^۲، ۱۹۹۴).

در پاسخ به این سؤال که «زمانی که همسران از شما می‌خواهد کاری را انجام دهید که شما تمایلی به انجام آن کار ندارید، چه می‌کنید؟»، پژوهش‌گران از طریق تحلیل آماری پاسخ‌ها، در مجموع برای وادار کردن افراد، به طبقه‌بندی زیر رسیده‌اند:

۱- منابع زور و اجبار.

۲- استراتژی کاربرد منابع پاداش.

۳- استراتژی کاربرد منابع اطلاعات.

۴- استراتژی کاربرد منابع هنجاری.

بیشتر محققین، بر اساس نوع روابطی که بین زن و شوهر در خانواده وجود دارد، آرایش الگوهای تصمیم‌گیری در خانواده را در چهار وجه تصمیم‌گیری از نوع تشریک مساعی زن و شوهر در حل مسائل^۳، حوزه‌ی مستقلانه‌ی هر یک از زن و شوهر در تصمیم‌گیری^۴، حاکمیت زن^۵ و حاکمیت شوهر^۶ تقسیم کرده‌اند (فرانکس، ۱۹۷۲ و بلاد^۷، ۱۹۶۹). در نوع تشریک مساعی، زن و شوهر هر یک درباره‌ی تصمیم‌های اصلی با یک‌دیگر گفت‌وگو می‌کنند و به یک راه‌حل مشترک می‌رسند. در نوع حوزه‌های مستقلانه، هر یک مستقلاً، در برخی از ابعاد نظارت دارند، خصوصاً در تصمیم‌گیری‌های مربوط به نقش‌هایشان بر اساس جنسیت عمل می‌کنند. شوهر، تصمیم‌های مربوط به شغل و امور خود، و همسر، امور مربوط به خانه‌داری را اتخاذ می‌کنند. در نوع حاکمیت زن

1. Final say

2. Wiggins

3. Syncretic

4. Autonomic

5. Wife dominant

6. Husband dominant

7. Blood

یا شوهر به صورت نابرابر، تصمیم‌گیری‌های نهایی در خانواده توسط یکی از زن یا شوهر صورت می‌گیرد (همان منبع).

هم‌چنین بلاد معتقد است که بهترین و مطلوب‌ترین نوع تصمیم‌گیری‌ها، نه تنها باید برابانه و صمیمانه باشد، بلکه باید دوجانبه بودن را نیز در بر گیرد (همان منبع).

تاورمینا بر مبنای این که چه کسی تصمیم‌های اساسی و مهم را در خانواده می‌گیرد به سه الگو رسیده‌است: الگوی حاکمیت شوهر، الگوی حاکمیت زن و الگوی برابانه و مشارکتی بودن تصمیم‌گیری (تاورمینا، ۱۹۷۸).

بوئرمن^۱ الگوهای ساختار خانواده را در سطوح زیر دیده‌است (بوئرمن، ۱۹۶۴):
 ۱- ساختار مستبدانه^۲ - پدر یا مادر بر فرزند صرفاً دیکته می‌کنند و فرزند حق اظهارنظر ندارد.

۲- ساختار اقتدارگرایانه^۳ - پدر یا مادر به حرف فرزندان گوش می‌دهند، اما خودشان تصمیم می‌گیرند.

۳- ساختار دموکراتیک^۴ - به فرزند فرصت کافی برای تصمیم‌گیری داده می‌شود، ولی تأیید تصمیم با اولیا است.

۴- ساختار مبتنی بر برابری^۵ - سهم اولیا و فرزندان در تصمیم‌گیری به صورت مشارکت ۵۰ به ۵۰ می‌باشد.

۵- ساختار مخیرانه^۶ - فرزند نسبت به اولیا نفوذ بیشتری در تصمیم‌گیری‌ها دارد. به عبارتی، تصمیم فرزند مورد تمایل و توجه اولیا قرار می‌گیرد.

البته بلاد نیز دو الگو به این سیستم‌های کنترل می‌افزاید (بلاد، ۱۹۷۳):

۶- الگوی عدم مداخله و آزادانه^۷ - فرزند با خواسته‌های اولیا در تصمیم‌گیری مخالفت نشان می‌دهد.

۷- الگوی اغماض^۱ - اولیا توجهی به رفتار فرزندان‌شان نمی‌کنند.

1. Bowerman
 2. Autocratic
 3. Authoritarian
 4. Democratic
 5. Equalitarian
 6. Permissive
 7. Laissez faire

پژوهشی که کینگ در ارتباط با ساختار قدرت در خانواده انجام داده، روابط بین پدر و مادر و فرزندان را در آرایش تصمیم‌گیری‌ها با یک‌دیگر مورد ملاحظه قرار داده و سپس بر اساس حیطه‌های اعمال قدرت در تصمیم‌گیری‌های مربوط به امور خانواده، اقدام به مقوله‌بندی و سنخ‌شناسی شش‌گانه‌ای از ساختار قدرت در خانواده کرده‌است (کینگ، ۱۹۶۹):

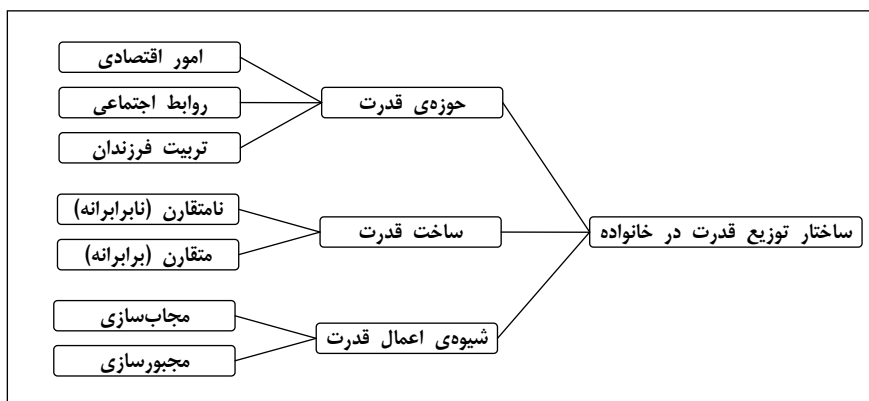
- ۱- قدرت مستقلانه‌ی پدر- تا حدی پدر به تنهایی تصمیم‌گیرنده است.
- ۲- قدرت مستقلانه‌ی مادر- تا حدی مادر به تنهایی تصمیم‌گیرنده است.
- ۳- قدرت فرزندان- تا حدی فرزندان به تنهایی تصمیم‌گیرنده اند.
- ۴- قدرت مشارکتی پدر- تا حدی پدر و فرزندان در تصمیم‌گیری سهیم هستند.

۵- قدرت مشارکتی مادر- تا حدی مادر و فرزندان در تصمیم‌گیری‌ها سهیم اند.

۶- قدرت مشارکتی- تا حدی پدر و مادر با فرزندان یا بدون فرزندان در تصمیم‌گیری‌ها سهیم هستند.

با توجه به نظریات طرح‌شده، می‌توان در نمودار ۱ چهارچوب مسئله‌ی تحقیق را ارائه کرد.

نمودار ۱- مسئله، ابعاد و عناصر آن



عوامل مؤثر بر قدرت در خانواده

در این بخش، به نظریاتی می‌پردازیم که به تبیین قدرت در خانواده و عوامل مؤثر بر آن توجه کرده‌اند و به عبارتی، به چرایی مسئله پاسخ می‌دهیم.

تئوری تفکیک نقش‌ها

پارسونز بر پایه‌ی مطالعات بیلز، معتقد است که دو عنصر عمده برای تشکیل خانواده وجود دارد که تفکیک بر مبنای جنسیت و تفکیک بر مبنای سن است. در این ارتباط، دلایلی که مطرح می‌کند مرتبط با تفاوت‌های بیولوژیکی است، به طوری که زنان بر اساس خصوصیات جنسی (باروری و شیردهی) نشان می‌دهند که با مردان متفاوت اند. از طرف دیگر، وی معتقد است که جوامع به نکات و اهمیت اجتماعی آن توجه کرده و اکثر نظام‌های خانواده نقش‌های متفاوتی تعیین کرده‌اند (بلاد، ۱۹۷۲).

پارسونز ساختار خانواده را پی‌آمد تمایزپذیری و تفکیک در دو محور

می‌بیند:

- ۱- محور سلسله‌مراتبی قدرت نسبی.
 - ۲- محور نقش‌های ابزاری در مقابل احساسی-عاطفی.
- بر اساس این تفکیک‌پذیری، پارسونز به چهار نوع تقسیم‌بندی بنیادی از نقش-پایگاه در خانواده‌ی هسته‌ئی می‌رسد (پارسونز، ۱۹۵۵: ۴۵):
- ۱- نقش پدر- پدر دارای نقش ارتباط با دیگران است. هم دارای قدرت بالایی است و هم در خانواده، وجه ابزاری در دست او است؛ و از طرفی، نقش احساسی-عاطفی او نیز پایین است.
 - ۲- نقش مادر- مادر دارای قدرت بالایی در وجه احساسی-عاطفی است و در نقش ابزاری از موقعیت پایینی برخوردار است.

۳- نقش فرزند پسر- پسر از نظر قدرت در سطح پایین ولی دارای وجه ابزاری است.

۴- نقش فرزند دختر- دختر از نظر قدرت در سطح پایین ولی دارای وجه احساسی-عاطفی است.

پارسونز معتقد است که این تفکیک نقش‌ها با یکدیگر مرتبط است و قدرت، محور این تمایز و تفکیک است که حاوی درجه‌ی نفوذ کمی است. وی معتقد است که بزرگسالان در امور خانواده، به عنوان یک سیستم، بیش از کوچکترها تأثیر می‌گذارند و با بزرگ شدن فرزندان در خانواده میزان قدرت فرزندان نیز افزوده می‌شود و نابرابری آنان در مقابل خانواده کاهش می‌یابد. ولی نکته‌ی اصلی، وجه ابزاری و احساسی-عاطفی است که ضرورتاً این تفکیک، حاوی کارکرد برای خانواده است (همان منبع) و از این ایفای نقش‌ها است که پارسونز برای زن نقش رهبری عاطفی یا کاریزمایی و برای مرد نقش رهبری اجرایی یا ابزاری قائل است (همان منبع). از این رو، وی ساخت نقش‌های زن و مرد را به وظایف‌شان در پاره‌نظام خانواده مربوط ساخته و مورد بررسی قرار می‌دهد. شوهر با داشتن شغل و درآمد، یک دسته از وظایف را بر عهده دارد و برحسب زندگی شغلی او در خانواده است که نظام جامعه، شوهر را رهبر اصلی و وظیفه‌ی مادر را حفظ وحدت و انسجام خانواده می‌داند (میشل، ۱۳۵۴: ۱۲۶).

دیدگاه فمینیست‌ها به توزیع قدرت در خانواده

یکی از دیدگاه‌های مهمی که در جامعه‌شناسی در مقابل دیدگاه کارکردگرایان قرار دارد، دیدگاه فمینیست^۱ها (طرفداران حقوق زنان) می‌باشد که به شدت با نظریات کارکردگرایان در ارتباط با توزیع قدرت و تفکیک نقش‌ها مخالف می‌باشد.

1. Feminist

اساس نظریه‌ی فمینیست‌ها در نابرابری جنسی^۱، بر این اصل استوار است که معتقد اند زنان در جامعه در موقعیت نابرابری نسبت به مردان واقع شده‌اند. زنان به نسبت مردان دسترسی کمتری به منابع مالی، پایگاه اجتماعی، قدرت و فرصت برای خویش‌نمایی در اجتماع دارند و این نابرابری نتیجه‌ی سازمان‌دهی جامعه است، نه این‌که منشأ آن بیولوژیکی یا تفاوت‌های شخصیتی بین زنان و مردان باشد (ریتزر^۲، ۱۹۷۶).

در حوزه‌ی خانواده نیز، فمینیست‌ها معتقد اند که اساساً خانواده به سوی برابری و تقارن نرفته‌است و بر این باور هستند که خانواده مکان نابرابری است، جایی که زنان مطیع اند و نقش‌هاشان از پیش تعیین شده است. آنان بر این باور اند که دو ساختار بسته از تابعیت و فرمان‌برداری زنان در خانواده وجود دارد (آبوت و والاس، ۱۹۹۳):

۱- موقعیت زنان به عنوان همسران و مادران.

۲- فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده.

این دو ساختار گرایش‌ات جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی کرده، آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی شدن سلطه‌ی مرد و مطیع بودن زن می‌شود.

به اعتقاد این دیدگاه، انتخاب این که چه کسی باید در خانه کار کند یا برای مراقبت فرزندان و کارهای خانه در منزل بماند، براساس ایده‌تولوژی نقش‌های جنسیت مطلوب است که از طریق عوامل بازار کار تقویت می‌شود. نقطه‌ی عزیمت این دیدگاه در این است که معتقد اند چه‌گونه‌ی توزیع منابع مالی در خانواده بستگی به روابط قدرت بین زن و شوهر دارد؛ و روابط قدرت به این امر برمی‌گردد که چه کسی حق تصمیم‌گیری دارد که چه‌گونه و کجا پول خانواده صرف شود (همان منبع).

1. Gender inequality

2. Ritzer

تئوری مبادله

یکی از دیدگاه‌های مهمی که در جامعه‌شناسی به قدرت توجه کرده، رهیافت مبادله است. تا آنجا که ترنر معتقد است قدرت یکی از مفاهیم محوری تئوری مبادله^۱ است (ترنر^۲، ۱۹۸۳).

مهم‌ترین اثری که در این زمینه از رهیافت مبادله ارائه شده، کتاب *مبادله و قدرت در زندگی اجتماعی پیتر بلا* است. اساس نظریه‌ی مبادله درباره‌ی قدرت در این است که نابرابری در منابع تولید باعث تمایز و تفاوت در قدرت در بین کنش‌گران می‌شود (همان منبع). بلا همانند هومنز ماهیت قدرت و ریشه‌ی آن را در ارائه‌ی خدمات ارزش‌مند یک‌طرفه می‌داند، به طوری که این مبادله نتیجه‌اش عدم توازن است (والاس و ولف^۳، ۱۹۸۶).

یکی از آثار قابل‌توجهی که متأثر از رهیافت مبادله در زمینه‌ی ارتباط با قدرت نسبی و عرضه‌ی خدمات در گروه‌های کوچک بالأخص تجربی است، مطالعات *بلاد و ولف* در زمینه‌ی توازن قدرت بین زن و شوهر بوده‌است (همان منبع: ۱۸۱). دیدگاه *بلاد و ولف* به نام نظریه‌ی منابع^۴ معروف است. این نظریه بر اساس رهیافت مبادله، توزیع قدرت بین زن و شوهر را در تصمیم‌گیری‌ها تبیین می‌کند (بلاد، ۱۹۶۹). بنیاد این نظریه برای توزیع قدرت در خانواده بر حسب منابعی است که هر یک از زن و شوهر در ازدواج به خانواده آورده‌اند. این منابع ارزش‌مند، به طور اخص، تحصیلات، شغل و قدرت مالی هر یک از زن و شوهر می‌باشد که به میزان برخوردارگی از این منابع دارای قدرت تصمیم‌گیری در خانواده هستند (باهر^۵، ۱۹۹۶). البته منابع ارزشی دیگری نیز مثل علاقه و وابستگی زوجین (گود، ۱۹۸۹) و جذابیت فرد برای همسر (ریتزر، ۱۹۷۹) دخیل هستند که در توزیع قدرت در تصمیم‌گیری در خانواده نقش مهمی دارد.

1. Exchange theory
2. Turner
3. Wallace & Wolf
4. Resource theory
5. Bahr

جامعه‌پذیری جنسیت

جامعه‌پذیری^۱ فرآیندی است که افراد نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای مناسبی را به عنوان عضوی از یک فرهنگ، درونی می‌کنند (شافر، ۱۹۹۲). در این باره، می‌توان نقش‌های جنسیت را به عنوان رفتارهای مورد انتظار، نگرش‌ها، وظایف و رجحان‌هایی که یک جامعه به هر جنس نسبت می‌دهد، تعریف کرد (کلر، ۱۹۹۴). این ره‌یافت به دیدگاه تعامل‌گرایی نمادی نزدیک است.

اصولاً جامعه‌شناسان، عوامل جامعه‌پذیری را به چند بخش عمده تقسیم می‌کنند: خانواده، مدارس و رسانه‌ها (ویتن، ۱۹۹۴). این عوامل، معمولاً از زنان تصویری مطیع، منفعل، عاطفی، وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم ترسیم کرده‌اند (همان منبع). تا جایی که تحقیقات نشان داده، زنانی که در خانواده‌ی پدری مطیع و فرمان‌بردار بوده‌اند، در خانواده‌ی شوهر نیز مطیع اند. لذا جامعه‌پذیری عاملی است که نگرش افراد را درباره‌ی رفتار جنسی تحت تأثیر قرار می‌دهد (همان منبع). در این ارتباط، دیدگاه‌های جامعه‌پذیری و گرایش‌های نقش، معتقد اند که رفتار و نقش مناسب برای مردان و زنان، تا حدی به آموزه‌هایی برمی‌گردد که در طول جامعه‌پذیری داشته‌اند (ساث و اسپتزر،^۲ ۱۹۹۴).

بخشی از قدرت تصمیم‌گیری در خانواده به کارکرد نقش‌های سنتی جنس مذکر و مؤنث برمی‌گردد (ریتزر، ۱۹۷۹). به اعتقاد ریتزر در چنین جامعه‌ئی، از زنان انتظار می‌رود که نسبت به مردان نقش مطیع را بازی کنند. البته تا حدی در چنین شرایطی زنان نقش جنسی سنتی پایگاه مطیع بودن را می‌پذیرند. این امر حتا در قلمرو کار و شغل نیز وجود دارد. بر اساس تحقیقاتی که در گروه‌های کاری انجام پذیرفته، نشان داده‌شده که همان گونه که مردان به طور مستقل جامعه‌پذیر می‌شوند، به همان نسبت از نفوذ بیشتری

1. Socialization

2. South & Spitzze

نسبت به زنان برخوردار اند. در مقابل، زنان اعتمادبه‌نفس کمتری دارند. در این ارتباط، زنان احساس وابستگی و انفعال بیشتری در حضور مردان می‌کنند (پو و همکاران^۱، ۱۹۸۳). البته ریتزر اضافه می‌کند که در شرایط کنونی این پایگاه مطیع بودن در اکثر زوج‌ها در حال تغییر است و ایده‌ی برابرطلبانه در امر ازدواج در حال رایج شدن است (ریتزر، ۱۹۷۹) و ورود زنان به عرصه‌ی کار با عدم پذیرش نقش‌های جنسی سنتی توأم است (ورنر و همکاران^۲، ۱۹۷۵).

به اعتقاد لسل^۳ از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد، خودآگاهی درباره‌ی نقش‌های زن‌شویی بوده‌است که انتظارات نقش‌های زن‌شویی نیز در این امور تغییر یافته‌است (لسلی^۳، ۱۹۸۰).

متغیرهای جمعیتی

دسته‌ئی از متغیرهای جمعیتی، مانند سن، فاصله‌ی سنی زوجین، تجربه‌ی شهرنشینی، مدت ازدواج و مرحله‌ی چرخه‌ی زندگی، بعد خانوار و سن فرزندان، بر کم و کیف توزیع و ساخت قدرت در خانواده تأثیر می‌گذارد (لسلی، ۱۹۷۳ و بلاد، ۱۹۷۲).

خلاصه‌ی مباحث تئوریک

پس از تعریف قدرت، هسته‌ی اصلی قدرت در «وادارکردن به رفتار» دیده‌شده‌است. کاربرد قدرت در سطح خرد در گروه‌ها مانند خانواده مورد ملاحظه قرار گرفت. خانواده به عنوان یک گروه تعاملات نسبتاً پایدار، حداقل بین دو شخص وجود دارد که بخشی از تعاملات، روابط قدرت بین زوجین است. قدرت در خانواده دارای قلمرو و حوزه‌های متفاوتی است؛ حوزه‌هایی که شامل امور اقتصادی، اجتماعی، تربیت فرزندان و ... می‌شود. همچنین ساخت

1. Pugh et al
2. Werner et al
3. Leslie

قدرت در خانواده مورد ملاحظه قرار گرفت و ساختار قدرت در خانواده به چهار الگوی حاکمیت پدر، حاکمیت مادر، تشریک در تصمیم‌گیری‌ها به وسیله‌ی زوجین و حوزه‌های مشخص و جداگانه‌ی تصمیم‌گیری‌ها تقسیم شد، که دو نوع اول و دوم ساخت قدرت، حاوی روابط نامتقارن و نوع سوم و چهارم متقارن می‌باشد. شیوه‌های اعمال قدرت به مجاب‌سازی و مجبورسازی تقسیم‌بندی شده است.

به طور کلی، تئوری‌هایی که برای تبیین قدرت در خانواده وجود دارد، عمدتاً سه دسته است:

۱- تئوری‌هایی که بر تفکیک نقش‌ها تأکید می‌کنند و توزیع قدرت را در حیطه و قالب نقش مورد بررسی قرار داده‌اند، مانند دیدگاه فونکسیونالیست‌ها بالأخص نظریات پارسونز.

۲- تئوری‌هایی که بر حسب منابع ارزش‌مند در توزیع قدرت در خانواده مورد توجه قرار گرفته‌اند. معروف‌ترین نظریه‌پردازان این دیدگاه، بلاد و ولف می‌باشند که نظریه‌ی آنان به نام «تئوری منابع» معروف است و اساس و اندیشه‌ی این تئوری نیز ریشه در ره‌یافت مبادله دارد.

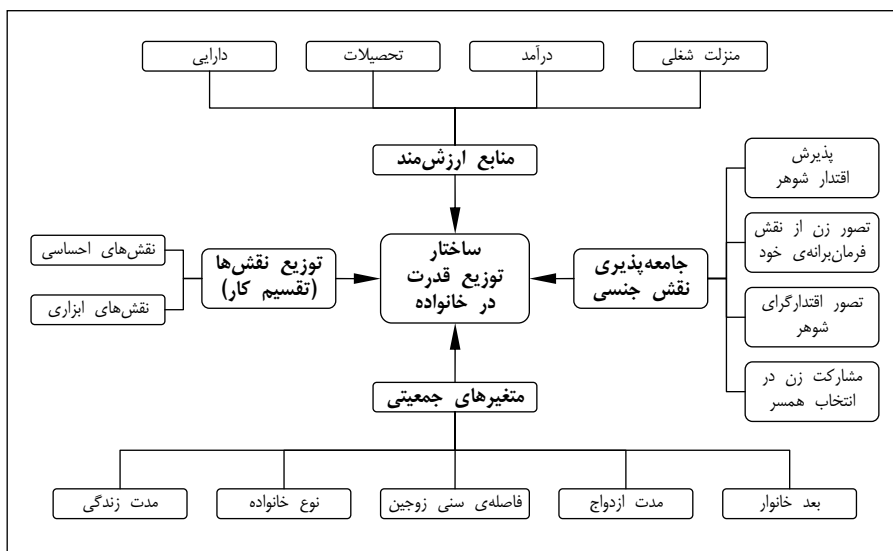
۳- دیدگاه سوم به نقش جامعه‌پذیری اشاره دارد و نیز به ایدئولوژی‌های غالبی که جامعه‌پذیری نقش جنسی را مطرح می‌کنند و اساساً تصورات و رفتارهای جنسی را متأثر از قالب و شکل‌گیری جامعه‌پذیری می‌داند، و در فرآیند جامعه‌پذیری، زنان را دارای تصویری منفعل و مردان را فعال و مستقل، ترسیم می‌کنند. می‌توان اساس این دیدگاه را بر اساس نظریات تعامل‌گرایی و شکل‌گیری شخصیت افراد طبقه‌بندی کرد.

نظریات دیگری نیز درباره‌ی قدرت در خانواده وجود دارد مانند دیدگاه تضاد و بالأخص دیدگاه فمینیست‌های مارکسیست که ریشه‌ی نابرابری و توزیع قدرت در خانواده را به ساختار جامعه ارجاع می‌دهند.

مدل تحلیلی

در این جا با استفاده از چارچوب تئوریک، فرضیه‌های اساسی تحقیق، متغیرها و روابط میان آنها در نمودار ۲ نشان داده شده است.

نمودار ۲- عوامل مؤثر بر ساختار توزیع قدرت در خانواده



در این مدل، در ارتباط با مسئله‌ی تحقیق دو نوع متغیر قابل تمیز می‌باشد:

۱- متغیر وابسته که در این‌جا بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده است. همان طور که بحث شد، توزیع قدرت در خانواده از سه بعد تشکیل یافته‌است (نگاه کنید به نمودار ۱):

۱-۱- حوزه و قلمرو قدرت زن و شوهر در خانواده.

۲-۱- ساخت قدرت در خانواده (الگوی تصمیم‌گیری)

۳-۱- شیوه‌ی اعمال قدرت (استراتژی برخورد).

۲- متغیرهای مستقل که در اینجا از ره‌یافته‌های زیر استفاده شده‌است:

- ۱-۲- ره‌یافت فونکسیونالیستی تئوری تفکیک نقش‌ها (نقش‌های ابزاری و نقش‌های احساسی).
- ۲-۲- ره‌یافت مبادله (تئوری منابع ارزش‌مند: منزلت شغلی، سطح تحصیلات، درآمد و تملک دارایی).
- ۳-۲- ره‌یافت جامعه‌پذیری نقش‌های زن و شوهر (تصور زن از نقش فرمان‌برانه‌ی خود، تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر، پذیرش اقتدار شوهر و مشارکت زن در انتخاب همسر).
- ۴-۲- متغیرهای دموگرافیک (مدت ازدواج، بعد خانوار، تجربه‌ی شهرنشینی، سن زن و شوهر و نوع خانواده).

فرضیه‌های محوری تحقیق

در این‌جا، براساس چارچوب نظری مدل آمده در نمودار ۲ به فرضیات محوری اشاره شده‌است:

- ۱- میان برخورداری از منابع ارزش‌مند و ساخت قدرت رابطه وجود دارد.
- ۲- بین نوع جامعه‌پذیری نقش‌های زن و شوهر و ساخت قدرت تفاوت وجود دارد.
- ۳- بین توزیع نقش‌های زن و شوهر (نحوه‌ی تقسیم کار) و ساخت قدرت رابطه وجود دارد.
- ۴- متغیرهای جمعیتی از جمله‌ی متغیرهایی هستند که دارای هم‌تغییری با توزیع و ساخت قدرت در خانواده است.

روش تحقیق

این تحقیق به روش پیمایش اجتماعی^۱ انجام گرفته‌است و واحد تحلیل در آن، خانواده است. به عبارتی، واحد اجتماعی^۲ و عنصر بسیط، خانواده (قدرت در

1. Social Survey
2. Social unit

خانواده) و سطح مشاهده^۱، فرد می‌باشد. ابتدا، منابع موجود در این زمینه به روش اسنادی و بررسی ادبیات موضوعی جمع‌آوری شده و سپس چارچوب نظری تهیه گردیده‌است. همچنین، متغیرها و شاخص‌های مسئله بر اساس چارچوب نظری تعیین، و اطلاعات مورد نیاز به‌وسیله‌ی پرسش‌نامه تکمیل شده‌است.

نحوه‌ی سنجش و آزمون هر یک از متغیرهای تحقیق با استفاده از سوالات باز و بسته، طیف‌های مجموع نمرات و مقیاس لیکرت بوده و با توجه به سطوح سنجش هر یک از آزمون‌های آماری مرتبط به کار گرفته شده‌است. پس از تهیه‌ی پرسش‌نامه‌ی مقدماتی و پیش‌آزمون آن، پرسش‌نامه‌ی نهایی تدوین شد.

جامعه‌ی آماری این تحقیق بنا بر ضرورت موضوع و مسئله، شامل زنان متأهل دارای حداقل یک فرزند بوده‌است. حجم نمونه با توجه به امکانات مالی و زمانی و در نظر گرفتن آزمون‌های آماری، ۲۰۰ آزمودنی انتخاب شده‌است. شیوه‌ی نمونه‌گیری، بر اساس نمونه‌گیری با احتمال متناسب با حجم خوشه^۲ بوده‌است و نمونه‌ی ۲۰۰ نفری از مناطق ۳ (شمال)، ۶ (مرکز) و ۱۶ (جنوب) تهران انتخاب شده‌است. مراحل انتخاب نمونه با تجزیه‌ی مناطق به نواحی، نواحی به محله‌ها، محله‌ها به بلوک‌ها، بلوک‌ها به خیابان‌ها و نهایتاً به کوچه‌ها و منازل بوده‌است.

پس از انجام تحقیقات مقدماتی و آزمون روائی طیف‌ها، اطلاعات مورد نظر در پرسش‌نامه‌ی نهایی گردآوری شد و پس از این مراحل، اطلاعات جمع‌آوری شده استخراج و در قالب ماتریس داده‌ها تنظیم گردید. در مرحله‌ی بعد، اطلاعات موجود با استفاده از نرم‌افزار آماری SPSS، با توجه به سطوح سنجش، در دو سطح توصیف شامل شاخص‌های تشتت و تمرکز، و تحلیل شامل ضرائب هم‌بستگی، معادله‌ی رگرسیونی، تحلیل عاملی و تحلیل مسیر پردازش گردید.

1. Level of observation

2. P.P.S

یافته‌های تحقیق

ابتدا توزیع فراوانی ویژگی‌های جمعیتی خانواده‌ها ارائه می‌شود. در مرحله‌ی بعد، ساختار توزیع قدرت در خانواده و ابعاد آن تشریح، و سپس روابط متغیرهای مستقل با متغیر وابسته مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت و نهایتاً عوامل مؤثر بر مسئله بررسی می‌گردد.

ویژگی‌های جمعیتی خانواده‌ها

ویژگی‌های جمعیتی پاسخ‌گویان که ۲۰۰ نفر بودند، در جدول‌های ۱ تا ۵ آمده‌است.

جدول ۱- بعد خانوار

درصد	بعد خانوار (نفر)	میانگین = ۵
٪۴۶	۳-۴	
٪۳۹	۵-۶	
٪۱۱/۵	۷-۸	
٪۳/۵	۹ و بیشتر	

جدول ۲- مدت ازدواج

درصد	مدت ازدواج (سال)	میانگین = ۲۱
٪۹	۰-۵	
٪۱۱/۵	۶-۱۰	
٪۱۵/۵	۱۱-۱۵	
٪۱۸	۱۶-۲۰	
٪۱۱/۵	۲۱-۲۵	
٪۱۳	۲۶-۳۰	
٪۲۱/۵	۳۱ و بالاتر	

جدول ۳- مدت اقامت در تهران

درصد	مدت اقامت (سال)	بزرگترین سن = ۳۳
٪۶	۱-۱۰	
٪۱۲	۱۱-۲۰	
٪۲۴	۲۱-۳۰	
٪۳۳	۳۱-۴۰	
٪۱۸/۵	۴۱-۵۰	
٪۶/۵	۵۱ و بالاتر	

جدول ۴- فاصله‌ی سنی زن و شوهر

درصد	فاصله‌ی سنی (سال)	بزرگترین سن = >
٪۸	هم‌سن	
٪۲۲/۵	۱-۵	
٪۴۱	۶-۱۰	
٪۱۴	۱۱-۱۵	
٪۴/۵	۱۶ و بالاتر	

در عرف چون شوهر بزرگ‌تر از زن است، مبدأ فاصله‌ی سنی بر اساس سن شوهر است. ردیف اول نشان می‌دهد که ۸٪ از شوهران هم‌سن و یا کم‌سن‌تر از همسران‌شان هستند و ردیف‌های دیگر فاصله‌ی بزرگی شوهر از همسران را نشان می‌دهد.

جدول ۵- وضعیت خانواده از حیث محل زندگی

درصد	وضعیت محل زندگی
٪۷۸/۵	نومکانی
٪۱۸/۵	پدرمکانی
٪۳	مادرمکانی

روی هم‌رفته، می‌توان بیان کرد که ویژگی‌های جمعیتی خانواده‌های تهرانی (بعد خانوار، فاصله سنی زوجین، مدت ازدواج، مدت اقامت در تهران و وضعیت

خانواده از حیث محل زندگی پس از ازدواج) به گونه‌ئی است که پراکندگی لازم را در نمونه‌ی تحقیق دارا می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت جوانب گوناگون نظرات متفاوت (ساختار جمعیتی) در کنار هم بالقوه جمع‌آوری شده‌است.

ساختار توزیع قدرت در خانواده‌های تهرانی

در بخش چارچوب نظری، ساختار توزیع قدرت (میزان دموکراتیک بودن) تشریح و تعریف شد. این مفهوم در حوزه‌ی خانواده در سه وجه مورد توجه قرار گرفت و عناصر و اجزای آن به ابعاد زیر تجزیه گردید.

- ۱- ساخت قدرت در خانواده (میزان تقارن روابط).
- ۲- حوزه و قلمرو قدرت زن و شوهر در خانواده (میزان شوهرمحوری).
- ۳- شیوه‌ی اعمال قدرت در خانواده (میزان مجاب‌سازی از سوی شوهر).

■ ساخت قدرت در خانواده

همان گونه که در قسمت چارچوب و روش اشاره شد منظور از ساخت قدرت در خانواده، ویژگی یک‌سویه (نامتقارن) و دوسویه (متقارن) بودن قدرت در خانواده می‌باشد و به عبارتی، الگوی تشریح مساعی زن و شوهر در تصمیم‌گیری در امور زندگی مورد بررسی قرار گرفته‌است. با استفاده از مقیاس **مجموع نمرات**، ابزاری برای سنجش میزان تقارن روابط در خانواده ساخته‌شد. این مقیاس حاوی دوازده گویه‌ی مثبت و منفی است. اگر به جمع‌بندی پیش‌نهادی از گویه‌های جدول ۶ توجه شود، تمام گویه‌ها در سه مقوله جای گرفته‌اند. به نظر می‌رسد به طور عام، در خانواده تبادل نظر برای تصمیم‌گیری‌ها وجود دارد و در این‌جا ساخت روابط قدرت متقارن است (گویه‌های ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹ و ۱۰). اگر به حساسیت گویه‌های ۷، ۸ و ۱۲ توجه شود، این گویه‌ها نمایان‌گر رابطه‌ی نامتقارن است چرا که «کسب اجازه از شوهر» و «حرف آخر توسط شوهر» نقش محوری‌تری در روابط قدرت در خانواده دارد.

لذا شاید بتوان با احتیاط گفت هنوز الگوهای سنتی (نقش شوهر در تصمیم‌گیری‌ها) پابرجا است.

جدول ۶- نتایج مربوط به اظهارات پاسخ‌گویان درباره‌ی هر یک از گویه‌های میزان تقارن (ساخت قدرت) در خانواده‌های تهرانی (N=۲۰۰)

میانگین	وزن طیف					شماره گویه
	کاملاً مخالف	مخالف	بینابین	موافق	کاملاً موافق	
						گویه‌های ساخت روابط قدرت
۲/۲۶	۲۳/۵	۴۶/۵	۱۴/۵	۱۱	۴/۵	۱ معمولاً شوهرم در تصمیماتی که در خانه گرفته می‌شود نظر مرا نمی‌خواهد.
۲/۹۹	۱۱/۵	۲۵/۵	۲۵	۲۹	۹	۲ گاهی اوقات مخالفت با تصمیماتی که شوهرم در امور زندگی می‌گیرد، بی‌فایده است.
۳/۲	۱۰	۱۹	۲۵	۳۲	۱۴	۳ شوهر من چندان هم در جزئیات رفتار من دخالت نمی‌کند.
۲/۵۹	۱۶/۵	۳۷/۵	۲۲/۵	۱۸	۵/۵	۴ به طور کلی همسرم کمتر به نظرات من در زندگی توجه دارد.
۲/۷۵	۱۴	۳۳/۵	۲۳	۲۲/۵	۷	۵ کمتر اجازه می‌دهد به تنهایی تصمیم بگیرم.
۳/۵۸	۱/۵	۴	۴۳	۳۷/۵	۱۴	۶ فکر می‌کنم اگر نظری در مورد چیزی به طور کلی در خانواده بدهم، شوهرم می‌پذیرد.
۳/۱۴	۱۱/۵	۲۲	۲۳	۲۷/۵	۱۶	۷ در بیشتر اموری که در منزل قرار است انجام دهم باید از شوهرم اجازه بگیرم.
۳/۲۸	۱۱/۵	۲۰/۵	۱۷	۳۰/۵	۲۰/۵	۸ اگر قرار باشد جایی بروم (دعوت، ...) حتماً باید از شوهرم اجازه بگیرم.
۳/۸	۱/۵	۱۰	۱۸/۵	۴۷	۲۳	۹ اگر شوهرم قصد انجام کاری را داشته باشد در اکثر مواقع با من مشورت می‌کند.
۳/۶۸	۰	۱۰	۳۵/۵	۳۱	۲۳/۵	۱۰ در گرفتن تصمیمات زندگی مشترکمان، نظرات من برای همسرم بسیار مهم است.
۳۰/۶	۱۰/۵	۲۵	۲۹	۱۸/۵	۱۷	۱۱ درست است که همسرم در گرفتن تصمیمات به حرف‌های من گوش می‌دهد، اما در آخر، این خودش است که به تنهایی تصمیم می‌گیرد چه کار باید انجام شود.
۳/۲۱	۱۱	۲۰/۵	۲۴	۲۵	۱۹/۵	۱۲ روی هم رفته، در خانواده حرف آخر را شوهرم می‌زند.

برای یافتن میزان تقارن در مجموع در خانواده، نمرات هر گویه را برای هر یک از پاسخ‌گویان جمع نمودیم تا شاخص میزان تقارن در خانواده به دست آید. نتایج به‌دست‌آمده از شاخص مذکور در جدول ۷ نشان داده‌شده‌است. همان‌گونه که جدول نشان می‌دهد، ۳۴٪ از خانواده‌ها دارای تقارن زیاد و خیلی زیاد، ۳۶٪ در حالت بینابینی و ۳۰٪ دارای تقارن کم و خیلی کم می‌باشند.

جدول ۷- شاخص میزان تقارن در خانواده‌های تهرانی

میزان تقارن	بسیار زیاد	زیاد	تا حدودی	کم	بسیار کم	جمع
	۵	۴	۳	۲	۱	
فراوانی	۱۷	۵۱	۷۲	۴۲	۱۸	۲۰۰
درصد	۸/۵٪	۲۵/۵٪	۳۶٪	۲۱٪	۹٪	۱۰۰٪

میانگین = $3/25$ حداقل = $1/76$ حداکثر = $4/75$
تعداد گویه = ۱۲ انحراف استاندارد = $0/65$ ضریب آلفا = $0/79$

▪ حوزه و قلمرو قدرت در خانواده

با استفاده از مقیاس مجموع نمرات، ابزاری برای سنجش حوزه‌های قدرت (شوهرمحوری) در تصمیم‌گیری خانواده ساخته‌شد. این مقیاس حاوی تعدادی گویه می‌باشد که مرتبط است با حوزه‌های تصمیم‌گیری زوجها در امور زندگی. مطابق تعریف، حوزه‌های تصمیم‌گیری بین زن و شوهر در سه زیرمجموعه‌ی امور اقتصادی، اجتماعی و تعیین مولید مفهوم‌سازی شد. جدول ۸ نظرات پاسخ‌گویان را درباره‌ی هر یک از حوزه‌های تصمیم‌گیری زن و شوهر در امور زندگی نشان می‌دهد. این جدول به اندازه‌ی کافی گویا است و نشان می‌دهد که حوزه‌های قدرت بین زن و شوهر از حوزه‌ی به حوزه‌ی دیگر تفاوت دارد. به عبارتی، در امور اقتصادی، نظیر جابه‌جایی منزل و صرف منابع مالی خانواده، مردان نسبت به زنان نقش بیشتری در تصمیم‌گیری‌ها دارند.

جدول ۸- نتایج مربوط به اظهارات پاسخ‌گویان درباره‌ی هر یک از حوزه‌های تصمیم‌گیری بین زن و مرد (N = ۲۰۰)

میانگین	وزن طیف					شماره‌ی گویه	حوزه‌ها
	۱ منحصراً خودم	۲ اغلب خودم	۳ مشترکاً	۴ اغلب شوهرم	۵ منحصراً شوهرم		
۳/۲۵	۵	۷	۶۴	۵	۱۹	۱	امور اقتصادی
۳/۱۸	۹	۱۱/۵	۵۱	۹	۱۹/۵	۲	امور اقتصادی
۳/۶	۴	۵	۴۷/۵	۱۳/۵	۳۰	۳	امور اقتصادی
۲/۹۵	۱۰/۵	۱۰	۶۳/۵	۴/۵	۱۱	۴	امور اقتصادی
۲/۸	۹	۹/۵	۷۱/۵	۵	۴/۵	۵	روابط اجتماعی
۲/۷۷	۷/۵	۱۸/۵	۶۵	۶/۵	۲	۶	روابط اجتماعی
۱/۹۴	۴۱	۳۱/۵	۲۱	۲/۵	۳	۷	روابط اجتماعی
۲/۹۴	۸/۵	۸	۶۴/۵	۶	۶/۵	۸	روابط اجتماعی
۲/۳۷	۲۷/۵	۳۱	۲۴/۵	۸	۸	۹	روابط اجتماعی
۲/۶۴	۲۲/۵	۲۶	۲۸	۱۲/۵	۱۱	۱۰	روابط اجتماعی
۲/۸۵	۱۱	۱۴	۵۵	۱۵	۵	۱۱	روابط اجتماعی
۲/۹۷	۸	۹	۷۰	۸	۵	۱۲	روابط اجتماعی
۳/۰۷	۷	۱۵	۵۲	۱۴	۱۲	۱۳	تعیین موایب
۲/۹۹	۱۰	۱۴	۵۳	۱۱	۱۲	۱۴	تعیین موایب

برای یافتن میزان شوهرمحوری در مجموع در خانواده، نمرات هر یک از گویه‌ها را برای هر یک از پاسخ‌گویان جمع نمودیم تا این شاخص به دست آید. نتایج به‌دست‌آمده از شاخص مذکور در جدول ۹ نشان می‌دهد که میزان شوهرمحوری در خانواده‌های تهرانی ۱۷٪ زیاد و خیلی زیاد، ۶۴٪ متوسط و ۱۹٪ کم و خیلی کم می‌باشد.

جدول ۹- شاخص میزان شوهرمحوری در حوزه‌های تصمیم‌گیری امور زندگی در خانواده‌های تهرانی

شوهرمحوری	بسیار زیاد	زیاد	تا حدودی	کم	بسیار کم	جمع
	۵	۴	۳	۲	۱	
فراوانی	۲	۳۲	۱۲۸	۳۴	۴	۲۰۰
درصد	۱٪	۱۶٪	۶۴٪	۱۷٪	۲٪	۱۰۰٪

حداکثر = $4/42$

حداقل = ۱

میانگین = $2/98$

انحراف استاندارد = $0/51$

تعداد گویه = ۱۴

■ شیوهی اعمال قدرت در خانواده

برای سنجش میزان مجاب‌سازی شوهر در شیوهی اعمال قدرت با همسر، ۱۰ گویه طرح و به پاسخ‌گویان ارائه گردید که نتایج در جدول ۱۰ دیده می‌شود.

جدول ۱۰- نتایج مربوط به اظهارات پاسخ‌گویان درباره‌ی میزان مجاب‌سازی از سوی شوهر ($N = 200$)

شماره‌ی گویه	وزن طیف					میانگین
	کاملاً موافق	موافق	بی‌بین	مخالف	کاملاً مخالف	
۱	۲۶/۵	۴۳	۱۸/۵	۹	۳	۳/۸۱
۲	۷	۱۶/۵	۲۶	۳۴/۵	۱۶	۲/۶۵
۳	۱۳	۲۳/۵	۲۵	۲۳/۵	۱۵	۳/۰۴
۴	۱۳	۱۵	۱۹	۳۲/۵	۲۰/۵	۲/۶۸
۵	۵	۷/۵	۱۸	۴۷	۲۲/۵	۲/۲۹
۶	۲۰/۵	۳۵/۵	۲۰/۵	۱۸/۵	۵	۳/۴۸
۷	۱۸	۲۹	۱۶/۵	۲۱/۵	۱۵	۳/۱۲
۸	۱۴	۱۵	۲۳/۵	۳۵/۵	۱۲	۲/۸۴
۹	۱۶	۱۴	۱۶	۳۷/۵	۱۶/۵	۲/۷۶
۱۰	۲۱/۵	۳۳/۵	۱۹	۱۷	۹	۳/۴۱

همان طور که شاخص (جدول ۱۱) نشان می‌دهد، میزان مجاب‌سازی شوهر در شیوهی اعمال قدرت در خانواده‌های تهرانی، ۴۴٪ زیاد و خیلی زیاد، ۲۸/۵٪ متوسط و ۲۷/۵٪ کم و خیلی کم می‌باشد. ارقام نشان می‌دهد وجه غالب در شیوهی اعمال قدرت خانواده‌ها، بیشتر وجه مجاب‌سازی است.

جدول ۱۱- شاخص میزان مجاب‌سازی شوهر در خانواده‌های تهرانی

مجاب‌سازی	بسیار زیاد	زیاد	تا حدودی	کم	بسیار کم	جمع
	۵	۴	۳	۲	۱	
فراوانی	۳۵	۵۳	۵۷	۳۲	۲۳	۲۰۰
درصد	۱۷/۵٪	۲۶/۵٪	۲۸/۵٪	۱۶٪	۱۱/۵٪	۱۰۰٪

میانگین = ۳/۳۴ حداقل = ۱/۹ حداکثر = ۵
تعداد گوپه = ۱۰ انحراف استاندارد = ۰/۶۷

■ شاخص کل ساختار توزیع قدرت در خانواده

اکنون در اینجا مناسب است پس از بررسی شاخص‌های ابعاد سه‌گانه‌ی ساختار توزیع قدرت (میزان تقارن روابط، میزان شوهرمحوری، میزان مجاب‌سازی) به تجمع سه بعد متغیر وابسته پرداخته و شاخص کل ساختار توزیع قدرت (میزان دموکراتیک بودن) در خانواده‌های تهرانی بررسی شود. برای این منظور، ابتدا نمره‌های هر یک از گوپه‌های ابعاد سه‌گانه‌ی متغیر وابسته را با یک‌دیگر جمع کردیم تا نمره‌ی هر یک از پاسخ‌گویان را برای کل شاخص به دست آوریم. جدول ۱۲ نشان می‌دهد که میزان دموکراتیک بودن خانواده‌های تهرانی ۳۷/۵٪ درحد زیاد و خیلی زیاد، ۳۹٪ درحد متوسط و ۲۳/۵٪ درحد کم و خیلی کم است.

جدول ۱۲- شاخص میزان مجاب‌سازی شوهر در خانواده‌های تهرانی

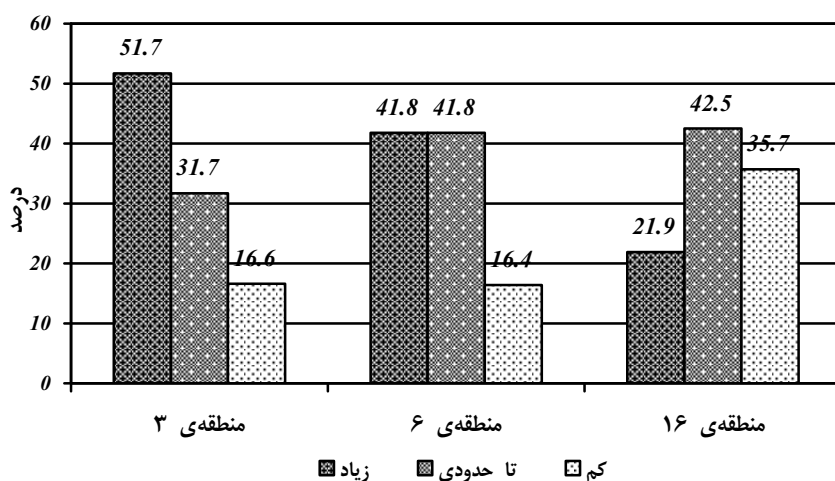
دموکراتیک بودن	بسیار زیاد	زیاد	تا حدودی	کم	بسیار کم	جمع
	۵	۴	۳	۲	۱	
فراوانی	۱۸	۵۷	۷۸	۳۹	۸	۲۰۰
درصد	۹٪	۲۸/۵٪	۳۹٪	۱۹/۵٪	۴٪	۱۰۰٪

میانگین = ۳/۲۰ انحراف استاندارد = ۰/۴۷ ضریب آلفا = ۰/۸۶
تعداد گوپه = ۳۶

نمودار ۳ نیز میزان دموکراتیک بودن خانواده‌ها را برحسب منطقه نشان

می‌دهد.

نمودار ۳- میزان دموکراتیک بودن خانواده‌های تهرانی بر حسب منطقه



هم‌بستگی متغیرهای مستقل با شاخص کل میزان دموکراتیک بودن خانواده‌ها

جدول ۱۳ ضرائب هم‌بستگی دوبه‌دوی متغیرهای مستقل را با میزان دموکراتیک بودن خانواده نشان می‌دهد.

۱- تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر- میزان هم‌بستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده‌ها $0.75-$ است. جهت رابطه معکوس، شدت رابطه قوی و در سطح $P = 0.000$ معنی‌دار است. احتمال این‌که این نمونه از جمعیت تحقیق آماده باشد زیاد است. هم‌بستگی بین این دو متغیر نشان می‌دهد هر چقدر تصور و انتظار مرد از زن اطاعت و فرمان‌برداری باشد، میزان دموکراتیک بودن خانواده کمتر است. به عبارتی، این هم‌بستگی نشان می‌دهد که نقش جامعه‌پذیری مردان، شکل‌گیری شخصیت و تصورات آنان نسبت به فرمان‌بری زنان بسیار حائز اهمیت است. این پنداشت‌ها معمولاً موجب تقویت رفتار می‌شود.

جدول ۱۳- ضرائب هم‌بستگی دوجه‌دوی متغیرهای مستقل با میزان دموکراتیک بودن خانواده

میزان دموکراتیک بودن خانواده		تعداد نمونه	متغیرهای مستقل
سطح معنی‌داری	هم‌بستگی		
۰/۰۰۰	R = -۰/۷۵	۲۰۰	۱- تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر
۰/۰۰۰	R = -۰/۳۳	۲۰۰	۲- تصور زن از نقش فرمان‌برانه‌ی خود
۰/۱۰۸	S = -۰/۰۹	۲۰۰	۳- پذیرش اقتدار شوهر
۰/۰۰۰	E = ۰/۲۹	۲۰۰	۴- مشارکت زن در انتخاب همسر
۰/۰۰۰	R = ۰/۳۹	۱۹۸	۵- تحصیلات مرد
۰/۰۰۰	R = ۰/۳۷	۱۹۷	۶- تحصیلات زن
۰/۰۰۰	R = ۰/۲۹	۲۰۰	۷- منزلت شغلی مرد
۰/۲۸۰	R = ۰/۱۰	۳۶	۸- منزلت شغلی زن
۰/۰۰۰	R = ۰/۳۵	۱۸۲	۹- درآمد مرد
۰/۰۱۰	E = ۰/۱۷	۱۹۹	۱۰- اشتغال زن
۰/۷۶۰	E = ۰/۰۵	۱۹۳	۱۱- مالکیت منزل
۰/۰۰۱	R = -۰/۲۳	۱۹۴	۱۲- بعد خانوار
۰/۱۱۱	R = -۰/۰۹	۱۹۹	۱۳- مدت ازدواج
۰/۱۰۱	R = -۰/۰۹	۲۰۰	۱۴- فاصله‌ی سنی زن از شوهر
۰/۱۲۰	E = ۰/۱۵	۱۹۶	۱۵- نوع خانواده
۰/۰۰۰	E = ۰/۳۴	۲۰۰	۱۶- منطقه‌ی زندگی
۰/۱۶۶	R = ۰/۰۷	۱۹۲	۱۷- مدت اقامت در تهران

R: ضریب هم‌بستگی پیرسون Pearson دامنه‌ی تغییرات: $-1 \leq r \leq +1$

S: ضریب هم‌بستگی اسپیرمن Spearman دامنه‌ی تغییرات: $-1 \leq r_s \leq +1$

E: ضریب هم‌بستگی اتا Eta دامنه‌ی تغییرات: $0 \leq E \leq +1$

۲- تصور زن از نقش فرمان‌برانه‌ی خود- میزان هم‌بستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده‌ها $-0/33$ است. جهت رابطه معکوس، شدت رابطه متوسط و در سطح $P = 0/000$ معنی‌دار است. احتمال این‌که این رابطه از جمعیت تحقیق آماده باشد زیاد است. هم‌بستگی بین این دو متغیر نشان می‌دهد که هر قدر زن تصور فرمان‌برانه‌تری از خود در مقابل شوهرش

داشته‌باشد، میزان دموکراتیک بودن خانواده کمتر است. به عبارتی، این هم‌بستگی نشان می‌دهد تصویری که زنان از نقش خود ترسیم می‌کنند (مانند مطیع بودن، فرمان‌بر و منفعل بودن)، عاملی مهم در کم و کیف ساخت قدرت در خانواده‌ها است.

۳- پذیرش اقتدار شوهر- میزان هم‌بستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده بسیار کم است. به عبارتی، رابطه‌ی بین این دو متغیر ضعیف است و احتمال اینکه از جمعیت تحقیق آماده باشد کم است ($P = 0/108$).

۴- مشارکت زن در انتخاب همسر- بین این متغیر و میزان دموکراتیک بودن خانواده تفاوت معنی‌داری وجود دارد. به عبارتی، زنانی که در خانواده‌ی پدری حق تصمیم‌گیری برای انتخاب همسر خود داشته‌اند، در خانواده‌ی شوهر نیز، ساخت قدرت صبغی دموکراتیک‌تری به خود گرفته‌است. در واقع، می‌توان گفت حضور فعال و مشارکت زنان در انتخاب همسر، اثر جامعه‌پذیری زنان را نشان می‌دهد. میزان رابطه $0/29$ است و در سطح $P = 0/000$ معنی‌دار است.

۵- تحصیلات مرد- میزان هم‌بستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده $0/39$ است. جهت رابطه مستقیم، شدت رابطه متوسط و در سطح $P = 0/000$ معنی‌دار است. به عبارتی، با افزایش سطح تحصیلات مرد، میزان دموکراتیک شدن خانواده بیشتر می‌شود. این هم‌بستگی که بسیار حائز اهمیت است، نشان می‌دهد با افزایش سطح تحصیلات مرد، احتمالاً افزایش تقدس دموکراسی بیشتر می‌شود. از طرفی، افزایش سواد مرد موجب تغییر نگرش او نسبت به الگوهای سنتی رفتار می‌گردد. این الگوها نقشی خاص برای مردان قائل اند. از سوی دیگر، وجود قاعده‌ی هم‌سان‌همسری میزان رابطه‌ی این متغیر را منطقی جلوه می‌دهد، بدین اعتبار که زنان باسواد متمایل به ازدواج با مردان باسواد هستند. در این میان، یکی از ارزش‌های والدین باسواد، تقدس و ارج نهادن به ارزش‌های دموکراسی است.

۶- تحصیلات زن- میزان هم‌بستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده $0/37$ است. جهت رابطه مثبت، شدت رابطه متوسط و در سطح $P = 0/000$

معنی‌دار است. به عبارتی، با افزایش سطح تحصیلات زن، ما شاهد افزایش دموکراسی در خانواده هستیم. از سوئی، سطح تحصیلات زن به عنوان یک منبع ارزش‌مند نقشی بسیار محوری دارد و از سوی دیگر موجب تغییر نگرش زنان نسبت به الگوهای سنتی و نقش‌های مورد انتظار از زنان می‌شود.

۷- منزلت شغلی مردان- همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده به میزان $0/29$ است. جهت رابطه مثبت، شدت رابطه ضعیف و در سطح $P = 0/000$ معنی‌دار است. این همبستگی نشان می‌دهد که منزلت شغلی مرد موجب افزایش دموکراسی در خانواده شده‌است. از آنجائی که منزلت شغلی با میزان سواد مرتبط است، این امر تا حدودی منطقی است.

۸- منزلت شغلی زنان- همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده $0/10$ است. شدت رابطه ضعیف است و به لحاظ آماری معنی‌دار نیست.

۹- درآمد مردان- همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده $0/35$ است. جهت رابطه مثبت و شدت رابطه متوسط است. به عبارتی، با افزایش درآمد میزان دموکراتیک بودن خانواده افزایش می‌یابد. با کنترل متغیرهایی نظیر میزان تحصیلات، منزلت شغلی مرد و به تبع آن سطح تحصیلات زن، میزان همبستگی جزئی (خالص) بین درآمد و دموکراتیک بودن خانواده به $0/18$ می‌رسد. همبستگی جزئی بین این دو متغیر نشان می‌دهد که بخش زیادی از این رابطه با متغیرهایی دیگر ارتباط داشته که همبسته با میزان درآمد مرد بوده‌است.

۱۰- اشتغال زنان- بین اشتغال زنان و دموکراتیک بودن خانواده تفاوت وجود دارد و این تفاوت به لحاظ آماری معنی‌دار است. به عبارتی، زنانی که شاغل اند به نسبت زنانی که شاغل نیستند ساخت قدرت در خانواده‌شان دموکراتیک‌تر است. اشتغال زنان به عنوان یک منبع ارزش‌مند در میزان دموکراتیک بودن خانواده مؤثر است.

جدول ۱۴- رابطه‌ی بین اشتغال زنان و دموکراتیک بودن خانواده

معنی‌داری	Eta	F	میانگین گروهی	تعداد	طبقات	متغیر مستقل	متغیر وابسته
۰/۰۱	۰/۱۷	۶/۲	۳/۳۸	۳۶	بله	اشتغال زن	دموکراتیک بودن خانواده
			۳/۱۶	۱۶۳	خیر		

۱۱- مالکیت منزل- بین مالکیت منزل و میزان دموکراتیک بودن خانواده تفاوت معنی‌داری وجود ندارد. به عبارتی، چنانچه محل سکونت متعلق به زن یا مرد باشد با دموکراتیک بودن خانواده ارتباطی ندارد.

۱۲- بعد خانوار- میزان همبستگی این متغیر و دموکراتیک بودن خانواده $P = ۰/۰۰۰$ است. جهت رابطه معکوس، شدت رابطه ضعیف و در سطح $P = ۰/۰۰۰$ معنی‌دار است. به عبارتی، خانواده‌هایی که تعداد اعضای بیشتری دارند، ساخت قدرت کمتر صبغی دموکراتیک دارد. البته علل این امر به همبستگی بعد خانوار با میزان تحصیلات والدین دارد. به عبارتی، در خانواده‌های با میزان تحصیلات بالا، بعد خانوار کمتر است و صبغی دموکراتیک بودن این خانواده‌ها بالا می‌باشد.

۱۳- مدت ازدواج- میزان همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده $P = ۰/۰۰۹$ است. جهت رابطه معکوس و شدت رابطه ناچیز است. این رابطه به لحاظ آماری معنی‌دار نیست.

۱۴- فاصله‌ی سنی زن و شوهر- میزان همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده $P = ۰/۰۰۹$ است. جهت رابطه معکوس و شدت رابطه ناچیز است. این رابطه به لحاظ آماری معنی‌دار نیست.

۱۵- نوع خانواده- بین نوع خانواده و میزان دموکراتیک بودن خانواده تفاوت معنی‌داری مشاهده نشد. به عبارتی، وضعیت زندگی خانواده به لحاظ نومکانی یا پدرمکانی تأثیری در دموکراتیک بودن آن ندارد.

۱۶- منطقه‌ی زندگی- بین محل سکونت پاسخ‌گویان و دموکراتیک بودن خانواده تفاوتی معنی‌دار وجود دارد. به عبارتی، در خانواده‌هایی که به‌ترتیب در

مناطق ۳ و ۶ زندگی می‌کنند، به نسبت منطقه ۱۶، ساخت قدرت صبغهی دموکراتیک‌تری دارد.

۱۷- مدت اقامت در تهران- میزان همبستگی این متغیر با دموکراتیک بودن خانواده‌ها ۰/۰۷+ است. این رابطه ناچیز و به لحاظ آماری معنی‌دار نیست.

تحلیل مسیر

نمودار مسیر وسیله‌ئی است سودمند برای نمایش الگوی روابط علی در میان مجموعه‌ئی از متغیرها. از آنجائی که تحلیل مسیر با رگرسیون خطی هم‌خانواده است، دارای مفروضات نسبتاً مشترکی هم هستند. اما برای تحلیل مسیر چند نکته قابل ذکر است:

۱- روابط بین متغیرهای موجود در نمودار مسیر خطی است.

۲- جریان علیت در دستگاه یک‌طرفه است.

۳- سطح سنجش متغیرها در مقیاس فاصله‌ئی فرض شده‌است.

۴- ضرائب مسیر^۱، همان وزن بتا^۲ است.

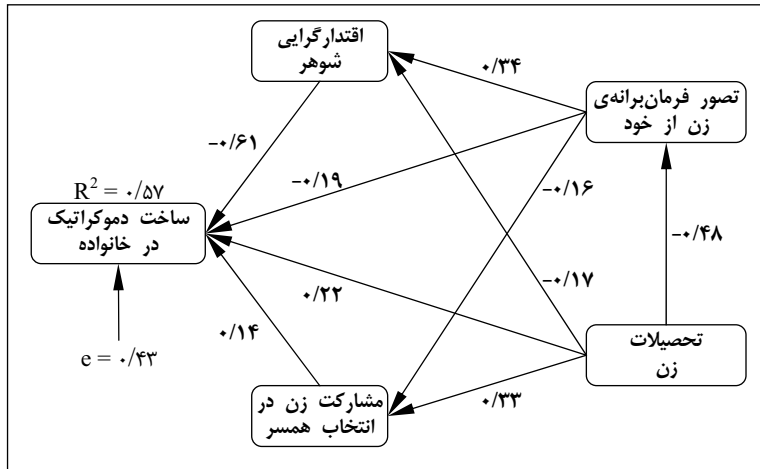
لازم به ذکر است که در تحلیل رگرسیونی نمودار مسیر مدل حاضر، روش گام‌به‌گام^۳ به کار رفته‌است. در این روش، متغیرها به ترتیب بیشترین مقدار واریانس با متغیر وابسته وارد معادله می‌شود، ولی با ورود هر متغیر جدید، همهی متغیرهای موجود در معادله بررسی می‌شود، و هر کدام‌شان که سطح معنی‌داری خود را از دست داده‌باشد، قبل از ورود متغیر جدید از معادله خارج می‌شود. در پایان عملیات، هیچ متغیری با سطح معنی‌داری کمتر از سطح تعیین‌شده (۰/۰۵) در معادله حضور نخواهد داشت. بر اساس این رویه، بسیاری از متغیرهای پژوهش مورد پالایش و تعدیل و تقلیل قرار گرفت. نمودار ۴ مدل ارتباط منطقی متغیرها را در نمودار مسیر نشان می‌دهد.

1. Path coefficient

2. Beta weight

3. Stepwise

نمودار ۴- نمودار مسیر



در این مدل، ساخت دموکراتیک خانواده تابعی است از متغیرهای درونی^۱ مدل. به عبارتی، میزان تأثیر مستقیم هر کدام از متغیرها بر روی ساخت دموکراتیک خانواده ارائه شده است.

تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر بالاترین سهم را در دموکراتیک بودن خانواده دارد، میزان تأثیر این متغیر $-0/61$ است. افزایش میزان این تصور، موجب کاهش دموکراتیک شدن خانواده می‌شود.

سطح تحصیلات زن، در مرتبه‌ی دوم تبیین قرار دارد و میزان تأثیر آن بر دموکراتیک شدن خانواده $0/22$ است. به بیان دیگر، با افزایش سطح سواد زن، خانواده بیشتر به سوی دموکراتیک شدن حرکت می‌کند.

تصور فرمان‌برانه‌ی زن از نقش خود، با تأثیر $-0/19$ در مرتبه‌ی سوم رابطه قرار دارد. هر قدر زنان تصور فرمان‌برانه‌تری از نقش خود در مقابل شوهر داشته باشند، ساخت قدرت در خانواده کمتر دموکراتیک می‌باشد.

سرانجام، متغیر مشارکت و حضور فعال زن در انتخاب همسر در مرتبه‌ی چهارم این توضیح قرار دارد و میزان تأثیر آن $0/14$ است. به عبارتی، زنانی

1. Endogenous variables

که در انتخاب همسر نقش فعال‌تری داشته‌اند در خانه‌ی شوهر ساخت قدرت دموکراتیک‌تر بوده‌است.

تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر، تابعی است از میزان تحصیلات زن و تصور فرمان‌برانه‌ی زن از شوهر و میزان تأثیر مستقیم هر یک به ترتیب $0/17-$ و $0/34+$ بوده است. به عبارتی، از سویی با افزایش سطح تحصیلات زنان، تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به زن کاهش می‌یابد و از سوی دیگر تصور فرمان‌برانه‌ی زن از شوهر موجب تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر می‌شود.

نهایتاً باید گفت ۵۷ درصد از واریانس متغیر وابسته (R^2)، توسط متغیرهای درون مدل توضیح داده شده و ۴۳ درصد آن بی‌توضیح مانده‌است. به عبارتی، ۴۳ درصد ناشی از متغیرهای بیرونی^۱ می‌باشد که خارج از مدل است. در پایان، قابل ذکر است در بخش پیوست، ماتریس ضرائب هم‌بستگی دوجه‌دوی متغیرها، میانگین‌ها، انحراف معیار و حجم نمونه گزارش شده‌است. هدف از اطلاعات مذکور، فراهم‌آوری شرایط هر تحلیل رگرسیون چندمتغیره‌ی خطی می‌باشد.

نتیجه‌گیری و پیش‌نهادها

ساختار توزیع قدرت، نقش بسیار مهمی در تعاملات میان اعضای خانواده دارد. کم و کیف ساخت قدرت در خانواده، در جامعه‌پذیری و شکل‌گیری شخصیت فرزندان، عزت‌نفس اعضا، انسجام خانواده و حتا در خوش‌بختی زناشویی اثرگذار است. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از یافته‌های این پژوهش، $37/5$ درصد خانواده‌های تهرانی ساخت دموکراتیک دارند؛ 39 درصد، تاحدی دارای ساخت دموکراتیک اند و در $23/5$ درصد خانواده‌ها ساخت غیردموکراتیک حاکم است.

عواملی نظیر تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر، تصور زن از نقش فرمان‌برانه‌ی خود، مشارکت زن در انتخاب همسر خود و سطح تحصیلات

زنان، نقش بسیار مهمی را در کم و کیف ساخت دموکراتیک خانواده بر عهده دارند. به عبارتی، می‌توان گفت از میان متغیرهای مستقل تحقیق، بیشترین سهم در توضیح تغییرات ساختار توزیع قدرت در خانواده، به جامعه‌پذیری و شکل‌گیری تصورات هر یک از زن و شوهر در ارتباط با نقش فرمان‌دهی-فرمان‌بری برمی‌گردد.

با وجود این که الگوی قدرت تصمیم‌گیری در رفتار سنتی جامعه ما پدرمحوری می‌باشد، لیکن به نظر می‌رسد اشتغال و افزایش سواد زنان موجب تعدیل هرم قدرت مردان شده، به نحوی که مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌های امور اساسی خانواده مانند انتخاب مسکن، چه‌گونگی هزینه شدن بودجه‌ی خانواده و ... بیشتر گشته‌است، تا جایی که در خانواده‌ها می‌توان برابری‌ئی نسبی میان قدرت زن و شوهر مشاهده کرد. لذا پرسش اساسی را این طور می‌توان بیان کرد: دموکراتیزه یا غیردموکراتیزه شدن ساخت قدرت در خانواده، چه پی‌آمدهایی خواهدداشت؟ براساس یافته‌های محققین دیگر، صبغهی دموکراتیک و غیردموکراتیک بودن رهبری (قدرت) در خانواده، بر کم و کیف رضایت و ثبات خانواده اثر می‌گذارد. اکنون چه‌گونه می‌توان ساخت قدرت را در خانواده دموکراتیزه نمود؟

برای این که خانواده‌ها دموکراتیزه‌تر شوند، تصور اقتدارگرایی مردان از نقش همسر بسیار حائز اهمیت است. به بیانی، ضرورت نوعی بازسازی و تغییر تصور اقتدارگرایی مردان احساس می‌شود. به عبارتی، دارا بودن حق انتخاب برای اعضای خانواده ضروری است. این امر، موجب کم‌رنگ‌تر شدن شیوه‌های غیردموکراتیک در خانواده خواهدشد.

تصمیم‌گیری بر پایه‌ی مشارکت و متقاعدسازی، می‌تواند عاملی مهم در شکل‌گیری شخصیت فرزندان و رشد پایه‌های دموکراسی در خانواده باشد. خانواده می‌تواند بستری مناسب در شکل‌گیری رشد عاطفی و عقلی اعضای خانواده مهیا کند. به بیان دیگر، می‌توان سؤال کرد اگر محور تصمیم‌گیری‌ها در خانواده فقط یک نفر باشد و هیچ یک از اعضا حق مشارکت و حق

انتخاب نداشته باشند و اساس تصمیم‌ها، یک‌جانبه و بر پایه‌ی اجبار باشد، ما چه شخصیت‌هایی در فرآیند جامعه‌پذیری خواهیم داشت؟ دموکراتیک شدن خانواده یک فرآیند است و در یک لحظه شکل نمی‌گیرد. برای کسی که هرگز در زندگی جرأت نداشته در مورد کوچک‌ترین مسائل شخصی‌اش اظهار نظر کند، فضای باز دموکراسی در خانواده همان قدر خنثا است که فضای استبدادی. از این رو، دموکراتیک بودن خانواده، تنها به زمان تشکیل خانواده بر نمی‌گردد، بلکه به سیر جامعه‌پذیری دموکراتیک یا استبدادی فرد از اوان زندگی راجع است. بنابراین جامعه، آموزش و پرورش و خانواده‌ی اولیه‌ی فرد، بیشتر در قبال دموکراتیک یا استبدادی شدن خانواده‌های فعلی فرد مسئول اند و باید نیروهای اصلی و مهم برای دموکراتیک‌تر شدن خانواده‌ها در این حوزه‌ها صرف و مبذول شود.

آن‌چنان که نتایج نشان می‌دهد، زنان نمی‌پذیرند که زن بایستی فرمان‌بر و مطیع، و مرد، آمر و حاکم باشد. این مسئله تضاد بین عرف و باورهای سنتی جامعه، به معنای فرمان‌بری مطلق زن از یک سو و مخالفت زنان با این تصور را از سوی دیگر نشان می‌دهد. این‌که مخالفت زنان با این مسئله امری درست یا نادرست، یا برخاسته از کجاست، مسئله‌ی دیگر است، اما اگر جامعه همچنان بر برداشت سنتی از نقش زنان (به معنای اطاعت محض) اصرار بورزد و زنان نیز همچنان با این خواسته مخالفت بورزند، در خانواده‌ها بین زن و شوهر تنش ایجاد خواهد شد. گرچه این تنش ممکن است در وجوه مختلفی رخ بنماید، اما اگر به تضاد منتهی نشود مسلماً در وجه فردی به بیماری‌های روانی و افسردگی زنان، و در وجه اجتماعی به نارضایتی و عدم احساس خوش‌بختی از سوی زن خواهد انجامید. احتیاطاً باید گفت اگر تصور سنتی از نقش زن کارکرد خود را از دست داده‌است، چه اصراری بر ابقا و ایفای آن راجع است؟ آیا در باورهای سنتی و فرهنگ خودی، برداشت‌های مشارکت‌جویانه از نقش زن وجود ندارد؟ اگر وجود دارد چرا از این منابع برای تقویت و استحکام و هر چه دموکراتیک‌تر شدن خانواده‌ها استفاده نکنیم؟

برداشته‌های مثبت از نقش زن، همچون «زن و مرد نیمه‌ی کامل یک‌دیگر»، «شریک زندگی» و همچنین شخصیت دادن به زن، از عواملی است که می‌تواند در آینده به دموکراتیک‌تر شدن خانواده کمک کند.

نتایج نشان می‌دهد که متغیرهای تصور مرد از نقش زن و همچنین تصور زن از نقش خود، بیشترین تأثیر را بر کم و کیف دموکراتیک بودن خانواده داشته‌است. این امر بدان معنا است که باورهای فرهنگی که از طریق جامعه‌پذیری به‌وسیله‌ی خانواده‌ها به افراد منتقل می‌شود، بعدها به طور ناخواسته‌ی منجر به استبدادی یا دموکراتیک شدن ساختار خانواده‌های آینده خواهدشد. محو عقاید قالبی، به معنای خانواده به عنوان محلی برای حکمرانی مرد و امربری سایر اعضا، یا نداشتن حق اظهار نظر زنان در امور خانواده، هنگامی رخ خواهدداد که در خانواده‌ها عملاً از کودکان (دختران) بخواهند که در مورد سرنوشت‌شان اظهار نظر کنند، یا اساساً خانواده از نوعی باشد که فرزندان عملاً شاهد دموکراتیک بودن خانواده‌ی خود باشند، یعنی مشاوره و هم‌فکری والدین را به چشم خود ببینند. در آن صورت، در مسیر شکل‌گیری شخصیت کودکان، هم‌فکری و مفاهمه به امری درونی بدل خواهدشد و افراد از زور و سلطه برای پیش بردن احکام و اهداف خود استفاده نخواهندکرد.

منابع

- ۱- میشل، آندره، ۱۳۵۴. جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج. اردلان. دانشگاه تهران.
- ۲- وبر، ماکس، ۱۳۷۴. اقتصاد و جامعه. عباس منوچهر و دیگران. انتشارات مولی.
- 3- Abbouit, P.; Wallace, C., 1993. *Sociology (Feminist Perspective)*. Routledge, London.
- 4- Bahr, Kathleen S., 1995. "Beyond Drudgery, Power & Equity: Toward an Expanded Discourse on the Moral Dimensions of Housework in Family". *Journal of Marriage & the Family*, Vol. 57, No. 1, pp. 54-68.
- 5- Blood, Robert, 1969. *Marriage*. The Free Press, New York.
- 6- Blood, R. O., 1972. *The Family*. The Free Press, New York.
- 7- Bowerman, Charles E., 1964. "Variations in adolescent Perception of Family Power Structure", *American Sociological Review*, Vol. 29, pp. 551-567.
- 8- Bluman & Lipman, J., 1984. *Gender Roles & Power*. Prentice-Hall, New York.
- 9- Browne, Ken, 1994. *Sociology*. Polity Press, London.
- 10- Franks, David D., 1972. "Role-taking & Power in Social Psychology". *American Sociological Review*, Vol. 37, pp. 605-614.
- 11- Goode, William J., 1989. *The family*. Prentice-Hall of India.
- 12- Horton & Hunt, 1972. *Sociology*. McGraw-Hill, New York.
- 13- Isvan, Nilufer A., 1991. "Productive & Reproductive Decisions in Turkey: the Role of Domestic Bargaining". *Journal of Marriage & the Family*, Vol. 53, No. 4, pp. 1057-1070.
- 14- King, Karl, 1969. "Adolescent Perception of Power Structure in the Negro Family", *American Sociological Review*, Vol. 31, pp. 751-755.
- 15- Keller et al, 1994. *Sociology*, McGraw-Hill, New York.
- 16- Leslie, Gerald R., 1973. *The Family in Social Context*. Oxford Press, London.
- 17- Olson, David H., 1969. "The Measurement of Family Power by Self-Report & Behavioral Methods", *Journal of Marriage & the Family*, Vol. 31, pp. 545-550.
- 18- Parson, T. & Bales, 1955. *Family, Socialization & Interaction Process*. The Free Press, New York.
- 19- Pugh, M. D. et al, 1983. "Neutralizing Sexism in Mixed-sex groups: Do Women have to be better than men?". *American Journal of Sociology*. Vol. 88, No. 4, pp. 746-762.

- 20- Ritzer, George et al, 1979. **Sociology**. Allyn & Bacon Inc, New York.
- 21- Sabin, John, 1995. **Social Psychology**. Norton, New York.
- 22- Schaefer, F. T. & Lamn, R. P., 1992. **Sociology**. Mcgraw-Hill, New York.
- 23- South, S. & Spitze, G., 1994. "Houswork in Marital & Nonmarital Households". **American Sociological Review**, Vol. 59, pp. 327-347.
- 24- Tavormina, Joseph B. et al, 1978. "Power Relationships in Families: a Social Exchange Perspective". **Family Process**. Vol. 17, pp. 423-435.
- 25- Turner, Jonathan H., 1983. **The Structure of Sociological Theory**. Wads Worth Publishing Co., New York.
- 26- Wallace, Ruth A. & Wolf, Alison, 1986. **Contemporary Sociology Theory**. Prentice-Hall, New York.
- 27- Werner, E. et al, 1975. "Dominance in Marital Decision making in women's liberation & Non-women's liberation families". **Journal of Marriage & the Family**, Vol. 14, No. 2, pp. 223-233.
- 28- Weiten, Wayne, 1994. **Psychology, Themes & Variants**. Cole Publishing Co., New York.
- 29- Wiggins, James A. et al, 1994. **Social Psychology**, Mcgraw-Hill Inc., New York.

پیوست ۱- راهنمای متغیرهای تحقیق

ردیف	برچسب متغیر	نظام کدبندی	دامنه‌ی تغییر
X ₁	ساخت دموکراتیک خانواده	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۵
X ₂	میزان تقارن روابط از شوهر به همسر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۵
X ₃	میزان مجاب‌سازی شوهر در تصمیم‌گیری‌ها	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۵
X ₄	میزان پدرمحوری در تصمیم‌گیری‌ها	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۵
X ₅	تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۵
X ₆	تصور زن از نقش فرمان‌برانه‌ی خود	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۵
X ₇	میزان مسئولیت زن در امور خانه	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۷
X ₈	میزان مشارکت زن در کارهای خانه (ساعت)	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۲ ~ ۱۲
X ₉	میزان مشارکت مرد در کارهای خانه (ساعت)	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۱۰
X ₁₀	نسبت مشارکت مرد به زن در کارهای خانه	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰
X ₁₁	میزان تحصیلات والدین	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۲۴
X ₁₂	میزان تحصیلات شوهر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۲۴
X ₁₃	میزان تحصیلات زن	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۲۰
X ₁₄	محل سکونت خانواده‌ها	۱: بالا ۲: وسط ۳: جنوب شهر	۱ ~ ۳
X ₁₅	میزان مشارکت زن در انتخاب همسر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۴
X ₁₆	پذیرش اقتدار شوهر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۵
X ₁₇	مدت اقامت در تهران	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۱ ~ ۷۰
X ₁₈	اشتغال زن	۱: شاغل ۲: فاقد شغل	-
X ₁₉	منزلت شغلی زن	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۷۸
X ₂₀	درآمد زن	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۲۵۰۰۰۰
X ₂₁	منزلت شغلی شوهر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۷۸
X ₂₂	درآمد شوهر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۰ ~ ۳۰۰۰۰۰
X ₂₃	مشارکت زن در هزینه‌های زندگی	۱: دارد ۲: ندارد	-
X ₂₄	مدت ازدواج	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۲ ~ ۵۰
X ₂₅	بعد خانواده	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۳ ~ ۱۱
X ₂₆	سن زن	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۲۰ ~ ۶۵
X ₂₇	سن شوهر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	۲۴ ~ ۷۸
X ₂₈	فاصله‌ی سنی زن و شوهر	کد بالا بیان‌گر رتبه‌ی بالای متغیر است.	-۲ ~ ۴۱

ام‌البین چابکی*

آموزش و جنسیت در ایران

* عضو هیئت علمی پژوهشی پژوهشکده‌ی زنان دانشگاه الزهرا
BaninChaboki@Yahoo.Com

چکیده

عوامل بسیاری در ایجاد نابرابری آموزشی دخالت دارد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به جنگ، فقر، نژادپرستی، کش‌مکش‌های داخلی و سیاست‌های غلط آموزشی اشاره کرد. محرومیت از آموزش، هنگامی که دختران به طور خاص مورد توجه قرار می‌گیرند، وضع اسفناکی به خود می‌گیرد؛ زیرا عامل بازدارنده‌ی دیگری به نام جنسیت مطرح می‌شود که تحت تأثیر عوامل فرهنگی و باورهای منفی درباره‌ی دختران، تبعیض آموزشی مضاعفی را علیه آنان رقم می‌زند.

در پژوهش حاضر که توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات مورد نیاز آن به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده‌است، به دلیل نقش غیر قابل تردید آموزش زنان بر توسعه‌ی کشور، سعی شده‌است وضعیت آموزش دختران کشورمان به لحاظ کمی و کیفی واکاوی شود، تا از این راه زمینه‌های نابرابری آموزشی بر اساس جنسیت و علل و عوامل این نابرابری‌ها مورد شناسایی قرار گیرد و راه‌کارهایی برای رفع معضلات و تنگناهای موجود ارائه شود.

کلیدواژه‌ها

آموزش؛ زنان؛ تبعیض جنسیتی؛ تبعیض آموزشی

مقدمه

آموزش و پرورش، در معنای وسیع خود، شامل آموزش‌هایی است که از خانواده شروع می‌شود و از طریق مدرسه، رسانه‌ها و دانشگاه ادامه می‌یابد و در معنای اخص خود شامل فرآیند رسمی و عمدی تحصیلی است (فیلیپ جی. اسمیت، ۱۳۷۷: ۵۱) که به منظور سازگار کردن کودکان و نوجوانان با محیط اجتماعی و سیاسی خود، سیستمی از ارزش‌ها را منتقل می‌کنند. از رهگذر آموزش و پرورش، انسان تلاش می‌کند دست‌آوردهای خود را برای زندگی بهتر به کودکان انتقال دهد (علی تقی‌پور ظهیر، ۱۳۷۶: ۱۴).

از نظر ارسطو، یکی از اهداف مهم تعلیم و تربیت، هدف اجتماعی و سیاسی است؛ زیرا بهترین راه بقای حکومت‌ها، که کمتر دولتی به آن اعتنا می‌کند، سازگار کردن روش تربیت با روح و سرشت قانون اساسی کشور است. اگر شیوه و نهاد زندگی شهروندان با شکل حکومت آن‌ها هم‌آهنگ نباشد، بهترین قوانین، هر چند به اتفاق آرای مردم به تصویب رسیده‌باشد، به پیشیزی نمی‌ارزد (ارسطو: ۲۳۵). در واقع، بسیاری آموزش و پرورش را به عنوان ابزار کنترل در جوامع مختلف می‌پندارند و آن را یکی از ابزارهای سلطه‌ی حکومت‌ها به شمار می‌آورند؛ زیرا حکومت‌ها از این راه برای خود، مشروعیت کسب می‌کنند و ایده‌ها و باورهای خود را در مردم درونی می‌سازند (اصلاحات در آموزش و پرورش، ۱۳۸۱: ۲۹۰).

البته نقش آموزش و پرورش از جنبه‌های دیگر نیز قابل توجه و تعمق است، به‌ویژه هنگامی که به عنوان زمینه‌ساز پیشرفت جامعه مطرح است. از این رو، امروزه از آن به عنوان یکی از شاخص‌های توسعه‌ی اجتماعی یاد می‌شود. به همین دلیل، همه‌ی کشورهای در حال توسعه در صدد ایجاد فرصت‌های برابر، برای همگان به منظور دسترسی یکسان به آموزش هستند و آن را در سرلوحه‌ی برنامه‌های آموزشی خود قرار داده‌اند.

طرح مسئله

بیش از یک دهه از زمانی می‌گذرد که حکومت‌ها و مجامع بین‌المللی اطمینان دادند که تا سال ۲۰۰۰ دسترسی جهانی به آموزش ابتدایی فراهم می‌شود و نرخ بی‌سوادی بزرگسالان به نصف میزان سال ۱۹۹۰ می‌رسد؛ اما با وجود این اطمینان، هنوز ۱۳۰ میلیون کودک در جهان وجود دارد که هرگز به مدرسه نرفته‌اند (UNESCO Courier, Mar. 2000). عوامل بسیاری کودکان را از رفتن به مدرسه باز می‌دارد. جنگ، فقر، نژادپرستی، کشمکش‌های داخلی و سیاست‌های غلط آموزشی از جمله‌ی این عوامل به شمار می‌روند. در واقع، عوامل آموزشی و فرهنگی، و نیز عوامل سیاسی و اقتصادی در ساختار آموزش دخالت کرده و بافت آموزشی، بافت مدرسه و نیروی انسانی را به گونه‌ئی شکل می‌دهد که مانع از دسترسی برابر به آموزش برای همه‌ی کودکان می‌شود.

محرومیت از آموزش، هنگامی که دختران به طور خاص مورد توجه قرار می‌گیرند، وضع اسفناکی به خود می‌گیرد؛ زیرا عامل بازدارنده‌ی دیگری به نام جنسیت مطرح می‌شود که تحت تأثیر عوامل فرهنگی، خرافات و باورهای منفی درباره‌ی دختران، تبعیض آموزشی مضاعفی را رقم می‌زند و این در حالی است که آموزش زنان برای تحقق اهداف توسعه در هر جامعه‌ئی از ضروریات به شمار می‌رود.

آنچه در این مقاله بررسی می‌شود، نابرابری جنسیتی در آموزش به لحاظ کمی و کیفی در ایران و مقایسه‌ی آن با برخی کشورها است.

ضرورت انجام پژوهش

انجام پژوهش حاضر، به دلیل تأثیر غیر قابل تردید آموزش زنان بر توسعه‌ی کشور ضرورت می‌یابد. آنچه به نقش آموزش زنان در توسعه اهمیت شایانی می‌بخشد، تأثیر آن بر افزایش بازده اقتصادی، ارتقای سطح بهداشت خانواده و

جامعه، پیشرفت تحصیلی فرزندان، کنترل جمعیت، برابری اجتماعی و توسعه‌ی اجتماعی است. افزون بر موارد یادشده، ایجاد فرصت‌های برابر آموزشی سبب تقویت حس اعتمادبه‌نفس و نیز استقلال و افزایش مشارکت‌های اجتماعی زنان می‌شود. از این رو، لازم است با انجام پژوهش‌هایی در این زمینه، موانع موجود بر سر راه ایجاد فرصت‌های برابر آموزشی در کشورمان مورد شناسایی قرار گیرد تا با رفع آن‌ها امکان آموزش بدون تبعیض برای تمام شهروندان فراهم آید.

اهداف

۱. بررسی وضعیت آموزشی دختران و شناخت زمینه‌های نابرابری آموزشی با تأکید بر جنسیت در ایران.
۲. شناسایی علل و عوامل نابرابری‌های آموزشی با تأکید بر جنسیت در ایران.
۳. ارائه‌ی پیشنهادهایی برای رفع تنگناهای موجود بر سر راه برابری فرصت‌های آموزشی و بهبود شرایط آموزشی دختران.

روش تحقیق

این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات مورد نیاز به روش کتابخانه‌ئی و با مطالعه‌ی کتاب‌های فارسی و لاتین و نشریات داخلی به منظور دستیابی به مباحث تئوریک و نیز از طریق آمارهای موجود در مرکز آمار ایران جهت آگاهی از تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان به تفکیک جنسیت جمع‌آوری شده‌است و سپس شاخص‌های آماری به تفکیک جنسیت و مقاطع مختلف تحصیلی و گروه‌های تحصیلی مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار گرفته‌اند.

مفاهیم

موضوع مورد بحث این مقاله «جنسیت و آموزش» است، لذا درباره‌ی دو مفهوم به‌کاررفته در موضوع، در زیر توضیح مختصری داده‌می‌شود.

۱. جنسیت: جنسیت (Gender)، اغلب مترادف جنس (Sex) به کار رفته‌است. در حالی که جنس به معنای مرد یا زن بودن از لحاظ زیستی است و امری فیزیولوژیک شمرده‌می‌شود؛ ولی جنسیت خصوصیات فرهنگی را هم در بر می‌گیرد (آبوت و والاس، ۱۹۹۱: ۱۸). به بیان دیگر، جنسیت یک پدیده‌ی کاملاً اجتماعی-فرهنگی است که ویژگی‌های زنانه و مردانه بودن را در جوامع مختلف شامل می‌شود.

۲. آموزش: آموزش (هم‌ارز لفظ Education) به‌سادگی قابل تعریف نیست و از این رو، تعاریف بسیاری از آن ارائه شده‌است. ریشه‌ی این لغت در زبان فارسی به تربیت، تعلیم و تربیت، پرورش و آموزش و پرورش ترجمه شده‌است. در زبان لاتین به معنای کشت گیاهان، پرورش حیوانات، تغذیه و تعلیم اطفال به کار رفته‌است (شکوهی، ۱۳۷۳: ۲۱). تعریف دیگری از این واژه، آن را پروسه‌ئی می‌داند که به‌وسیله‌ی آن موجودات عقلانی تربیت می‌شوند و از طریق آن، عقاید، احساسات و ارزش‌های مربوط به فرهنگ را کسب می‌کنند. تعریف امیل دورک‌هایم نیز از Education عبارت است از جامعه‌پذیری اسلوب‌شناسانه‌ی نسل جوان (Roger Scruton, 1982). باید گفت که با وجود تعاریف گوناگون از آموزش، موارد زیر در تمام تعاریف مشترک است (شکوهی، همان: ۲۴):

آ. بنا به ملاحظات عملی، همه‌جا به نوع بشر منحصر می‌شود.
 ب. عبارت است از عملی که از طریق فردی روی فرد دیگر و مخصوصاً از سوی بزرگ‌سال روی خردسال یا از طرف نسل بالغ روی نسل نابالغ اعمال می‌شود.

پ. فعالیتی عمدی و هدفدار است. و اما تعریف آموزش در این مقاله شامل پروسه‌ئی است از مقطع ابتدایی تا پایان دوره‌ی دکترای عمومی و کارشناسی ارشد، که طی آن آموزش‌های رسمی و دولتی از طریق برنامه‌های وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و آموزش عالی ارائه می‌شود.

دیدگاه‌های مربوط به آموزش دختران

برای تبیین وضع آموزشی دختران، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است که در مجموع، در سه دیدگاه قابل دسته‌بندی است: دیدگاه کلاسیک (برتری پسر بر دختر در آموزش)، دیدگاه برابر اما متفاوت، دیدگاه فمینیستی (تساوی کامل پسر و دختر در آموزش).

۱. دیدگاه کلاسیک

از منظر کلاسیک، وضعیت زنان در چهارچوب خانه و خانه‌داری ترسیم می‌شود و به همین لحاظ، آموزش در آن جایگاه خاصی نمی‌یابد. این بینش با برتر پنداشتن جنس مذکر، آموزش پسران را بر دختران اولویت می‌دهد و اصولاً به دلیل باور داشتن کلیشه‌های نقش جنسیتی، هیچ فایده‌ئی در فرستادن دختران به مدرسه نمی‌بیند و معتقد است مهارت‌های مورد نیاز دختران توسط مادران و خواهران به آنان آموزش داده می‌شود. از سوی دیگر، چون دختر در بیشتر جوامع جهان سوم پس از ازدواج به خانواده‌ی شوهر ملحق می‌شود، لذا صرف وقت و هزینه برای تحصیل او کاری بیهوده تلقی می‌شود. شاید این ضرب‌المثل آسیایی که می‌گوید «آموزش دختران مثل آب دادن به درختان باغ همسایه است» به خوبی دیدگاه کلاسیک را در رابطه با آموزش دختران تبیین کند (Kaziboni & Tabeth, 2000).

۲. دیدگاه برابر اما متفاوت

این دیدگاه که امروزه کماکان در غالب کشورها اعم از توسعه‌یافته و در حال توسعه رایج است، آموزش دختران را به دلیل تأثیر به‌سزای آن بر بهداشت خانواده و تعلیم و تربیت کودکان و ... امری لازم تلقی می‌کند، اما تحت تأثیر کلیشه‌های جنسیتی آموزش متفاوت از پسران را برای دختران مورد تأکید قرار می‌دهد. به همین دلیل دیده‌می‌شود که تقریباً در تمام کشورها دختران به سمت رشته‌هایی خاص که با وظایف مادری و همسری آنان هم‌خوانی دارد سوق داده‌می‌شوند و در این میان معلمان و به‌ویژه والدین نقش مهمی ایفا می‌کنند، زیرا برای والدین مشکل است که دختران‌شان را به انتخاب رشته‌های هم‌سان با پسران ترغیب کنند، به‌ویژه اگر این امر مغایر با علایق و منافع جنسیتی رایج در جامعه باشد (Nelson, M. A. & Stephen, W., 2001).

۳. دیدگاه‌های فمینیستی

انقلاب صنعتی سبب کشیده‌شدن تمام اقشار جامعه، از جمله زنان و بچه‌ها به بازار کار شد. تا قبل از انقلاب صنعتی، ضعف فیزیکی و جسمانی زنان مانع از مشارکت آنان در نیروی کار تولیدی می‌شد. کار در دوران صنعتی، با تکنولوژی‌های خودکار، پیش‌شرطی برای حضور زنان در عرصه‌ی اجتماعی و میدان کار شد. باید گفت انقلاب صنعتی تأثیری دوگانه بر زنان داشت. اولاً تقسیمات طبقاتی را توسعه داد و نخبگان جدیدی شامل زنان را پدید آورد، به گونه‌ئی که این اقلیت در مقایسه با زنانی که فاقد مهارت‌های کار با تکنولوژی جدید بودند از امتیازاتی برخوردار شدند. برای مثال، در سال ۱۹۸۰، زنان دارای تحصیلات دانشگاهی، در مقایسه با زنان دارای تحصیلات ابتدایی و زنانی که دبیرستان را به پایان رسانده‌بودند، دستمزد بیشتری دریافت

می‌کردند که قابل ملاحظه هم بود (Swirski, 1990:191). این امر به نوبه‌ی خود، اهمیت آموزش را برای زنان آشکار ساخت و انگیزه‌ی آنان را برای کسب آموزش و تحصیل در سطوح بالاتر افزایش داد. از سوی دیگر، حضور زنان در بازار کار (حیطه‌ئی که مردانه تلقی می‌شد) منجر به پایین آمدن دست‌مزد مردان شد و از این رو، با مقاومت‌ها و مخالفت‌های مردان مواجه شد. به این ترتیب رفته‌رفته زنان دریافتند که به عنوان زن دارای منافع مشترکی با زنان دیگر جوامع و منافی متفاوت با منافع مردان هستند. این امر، طرف‌داران حقوق زنان را به واکنش واداشت و موجب شد نظرات متفاوتی در رابطه با حقوق زنان مطرح شود. این نظرات، با وجود گوناگونی، در وهله‌ی نخست پرسش‌های مشابهی را مطرح می‌کرد؛ از جمله: نقش آموزش در بازتولید روابط جنسیتی چیست؟ چرا زنان و مردان نقش‌های متفاوتی در جامعه دارند؟ و آیا مدرسه می‌تواند روابط جنسیتی را در جامعه از بین ببرد؟ (Sarup, 1986)

این پرسش‌ها که سازمان و محتوای آموزش را مورد کنکاش قرار می‌دهد و در جست‌وجوی راهکارهایی برای حل معضلات موجود است، به پاسخ‌هایی متفاوت انجامیده که در زیر به‌اجمال به آن‌ها اشاره می‌شود:

آ- حق آموزش برابر با پسران

استفاده‌ی برابر از فرصت‌های آموزشی، از جمله حقوق اولیه‌ی هر انسانی است. برابری حقوق مدنی زنان و مردان در همه‌ی زمینه‌ها و از جمله در آموزش، مورد توجه فمینیسم لیبرال بود که نسبت به سایر گرایش‌ها از قدمت و سابقه‌ی طولانی‌تری برخوردار است. ماری ولستون کرافت در کتاب *استیفای حقوق زنان* که در سال ۱۹۷۲ نوشت، از تساوی حقوق زنان در تمام زمینه‌ها دفاع کرد و خواستار فرصت‌های تحصیلی مساوی به عنوان وسیله‌ئی برای دستیابی زنان به استقلال شد (Phillips, A., 1987:130). به اعتقاد این دسته از فمینیست‌ها، در قالب نظم اجتماعی موجود و از طریق ایجاد فرصت‌های برابر آموزشی، می‌توان به هدف یادشده تحقق داد. از این رو، راهکاری که ارائه

می‌دهند عبارت است از تشویق دختران به کسب همان آموزش‌هایی که امروزه پسران فرامی‌گیرند، بدون تغییر در محتوای آموزش یا ساختارهای آموزشی. به باور آنان، با دادن فرصت‌های برابر، زنان وارد حیطه‌های تحت تسلط مردان می‌شوند و هرچه قدر زنان بیشتری وارد این قلمرو شوند تساوی بیشتری حاصل می‌شود.

ب- واژگونی ساختارهای آموزشی

برخلاف فمینیست‌های لیبرال که برابری آموزشی را در قالب نهادهای آموزشی موجود جست‌وجو می‌کنند، فمینیست‌های رادیکال معتقد اند مردسالاری حاکم بر این ساختارها مانع از تحقق برابری واقعی حقوق زنان و مردان می‌شود. از نظر آنان، برابری جنسیتی، بدون آن که نهادهای سنتی حاکم دست‌خوش تغییرات ساختاری شود، منجر به آن می‌شود که هم جامعه در کل و هم زنان تحت استیلای اخلاق مردانه قرار گیرند (Oakley, 1981:16). از نظر این روی‌کرد که اصولاً به نهادهای سنتی بدبین بوده و آن‌ها را بی‌اعتبار می‌داند، مشکل اصلی زنان وجود ارزش‌های **مردمدارانه** است که این امر در ساختار آموزشی سبب شده که نه تنها محتوای مطالب و متون درسی **مردمحور** باشد، بلکه بافت کلمه‌ها نیز از لحاظ حرف‌هایی که در ترکیب آن‌ها به کار رفته از مفهومی **مردسالارانه** برخوردار است. از این رو، پیش‌نهاد می‌کنند که علاوه بر محتوای متون آموزشی، ساخت کلمه‌ها نیز مورد تجدید نظر قرار گیرد. برای مثال، کلمه‌ی Women که به سه حرف «M-E-N» ختم می‌شود به Wimin تغییر یابد (رابرت اچ. بورک، ۱۳۷۹). خلاصه آن که فمینیست‌های رادیکال هر گونه حرکت در جهت تحقق برابری آموزشی را بدون واژگونی کامل ساختار فعلی آموزش، که هم از طریق کتاب‌های آموزشی و هم توسط معلمان، علایق مردانه را در اولویت قرار می‌دهد، بی‌فایده می‌دانند. واقعیت آن است که نگرش معلمان به دانش‌آموزان دختر و پسر نیز فارغ از تعصب‌های جنسیتی نیست و تعدیل و تغییر این نگرش می‌تواند در تحقق هدف برابری آموزشی تأثیر به‌سزایی داشته‌باشد. نتایج یک پژوهش که

در سال ۲۰۰۰ توسط *جوئر کلی* و همکاران^۱ انجام شد نشان می‌دهد که تغییر و تعدیل تعصب‌های جنسیتی در معلمان بر اتخاذ استراتژی‌های برابری جنسیتی توسط آنان تأثیر مثبت دارد. این پژوهش بر روی معلمان دوره‌ی ابتدایی و دبیرستان ایالت لوئیزیانا^۱ که دست کم دارای ۵ سال سابقه‌ی تدریس بودند صورت گرفت و طی آن، به مدت ۸ هفته برنامه‌هایی به منظور زدودن و تعدیل باورهای کلیشه‌ئی جنسیتی در معلمان اجرا شد (Jones, Kelly, Sep. 2000).

پ- برابری واقعی با محو سرمایه‌داری

برابری آموزشی از نظر دسته‌ی دیگری از فمینیست‌ها در قالب مبارزه‌ی طبقاتی قرار می‌گیرد. به باور این روی‌کرد مارکسیستی و سوسیالیستی، اقتصاد زیربنا است و هر چیز دیگر از جمله آموزش در روبنا قرار دارد. از نظر فمینیست‌های مارکسیست، ابتدا باید رابطه‌ی بین ستم‌گری و سرمایه‌داری را شناخت و سپس با اتحاد زنان و مردان تحت ستم برای براندازی نظام سرمایه‌داری تلاش کرد؛ زیرا تنها با محو سرمایه‌داری است که همه‌ی انواع نابرابری‌ها و ستمگری‌ها نابود خواهد شد (McCarthy & Apple, 1988). در غیر این صورت، هر گونه اقدام در راستای برابری آموزشی بیهوده است و منجر به سوءتفاهم‌های نژادی و فرهنگی خواهد شد (Stephen, White, 1999).

نظرات متفاوت فمینیست‌ها در رابطه با نابرابری جنسیتی، اگرچه منجر به بهبود وضعیت زنان در پاره‌ئی از زمینه‌ها شده‌است، اما باید اذعان داشت که نابرابری‌ها در همه‌ی زمینه‌ها از جمله آموزش هنوز وجود دارد. به بیان دیگر، نابرابری‌های کمی و کیفی تقریباً در تمام کشورها دیده‌می‌شود که بی‌تردید با توجه به شرایط هر جامعه‌ئی نسبی است. این امر تأثیرات سوء بر رفتارهای اجتماعی و شخصیت افراد خواهد داشت. نتایج مطالعه‌ی *برن‌نان*^۲ (۱۹۹۵) نشان می‌دهد که دختران در مدرسه با عدم تساوی جنسیتی مواجه هستند و

1. Louisiana State

2. Brennan

تجربیات آنان در مدرسه برای تمام عمر بر سودمندی اجتماعی آنان اثر منفی می‌گذارد. گروسمن و گروسمن^۱، و سادکر و سادکر^۲ (۱۹۹۴) دریافتند که چون آموزش برای افراد زمینه‌ی موفقیت را در کارهای تجاری و مالی و سایر کارها فراهم می‌کند، آموزش مدرسه به شکل فعلی آن برای زنان به طور بالقوه ویران‌کننده است.

نتیجه‌ی یک تحقیق دیگر که توسط تابث و کازی‌بونی انجام شده است نشان می‌دهد که موانع برابری آموزشی عمدتاً تحت تأثیر انتظارات جنسیتی جامعه قرار دارد. این مطالعه بر روی یکصد زن دانشجویی در زیمبابوه که از بین ۸۰۶ دانشجوی زن به شیوه‌ی تصادفی سیستماتیک انتخاب شده بودند انجام شد و طی آن آزمودنی‌ها به پرسش‌نامه‌ها و مصاحبه‌ها پاسخ دادند. نتایج مطالعه، همچنین حاکی از آن است که عوامل اقتصادی مهم‌ترین دلیل ادامه‌ی تحصیل در زنان زیمبابوه است. آزمودنی‌ها، انتظارات جنسیتی را که از طریق فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی خلق شده‌اند عمده‌ترین مانع برابری آموزشی دانسته‌اند که به اعتقاد آنان سبب تبدیل زنان به شهروندان درجه‌ی دوم می‌شود (Kaziboni & Tabeth, 2000).

نتایج تحقیقات، در مجموع نمایان‌گر وجود نابرابری‌های آموزشی در جوامع مختلف است که در ادامه‌ی این مقاله، در قالب تفاوت‌های کمی و کیفی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سوالات پژوهش

بررسی نظرات گوناگون در رابطه با نابرابری فرصت‌های آموزشی با تأکید بر جنسیت این سوآل‌ها را در ذهن ایجاد می‌کند:

۱. زمینه‌های نابرابری فرصت‌های آموزشی با تأکید بر جنسیت در ایران

کدام است؟

1. Grossman, H. & Grossman, S.

2. Sadker, M. & Sadker, D.

۲. چه عواملی ایجادکننده‌ی نابرابری‌های آموزشی به زیان دختران در کشور ما است؟

شاخص‌ها

ارزش‌یابی وضعیت آموزشی، همانند هر ارزش‌یابی دیگر، به طور معمول بر اندازه‌گیری‌ها تکیه دارد و آن‌ها نیز بر اعداد و ارقام و به بیان بهتر بر آمار متکی اند. اندازه‌گیری، به کمیت درآوردن نتایج است. از این رو، در این مقاله شاخص‌های زیر در نظر گرفته شده‌است:

ا- شاخص‌هایی برای سنجش تفاوت‌های کمی:

۱. شمار باسوادان به تفکیک جنسیت.
۲. شمار شاغلان به تحصیل در مقاطع مختلف تحصیلی به تفکیک جنسیت.

ب- شاخص‌هایی برای مقایسه‌ی کیفی آموزش دختران با پسران:

۱. حضور دانشجویان در مقطع کارشناسی ارشد به تفکیک جنسیت (به منظور آگاهی از وضعیت تحصیلی دختران در مقاطع بالای آموزش عالی).
۲. حضور دانشجویان به تفکیک گروه‌های تحصیلی و جنسیت (به منظور آگاهی از نوع رشته‌هایی که دانشجویان دختر تمایل بیشتری به تحصیل در آن‌ها داشته‌اند).

یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش حاضر نشان‌دهنده‌ی آن است که نابرابری فرصت‌های آموزشی، از دو بعد شامل حال دختران می‌شود: هم به لحاظ کمی (دختران به تعداد کمتری در مقایسه با پسران به تحصیل اشتغال دارند) و هم به لحاظ کیفی (دختران بیشتر به رشته‌هایی رو می‌آورند که در بازار کار از اهمیت درجه‌ی دوم برخوردار است).

۱. تفاوت‌های کمی

هنگامی که سخن از تفاوت‌های کمی به میان می‌آید، منظور شکاف‌های موجود بین دختران و پسران در حال تحصیل به لحاظ شمار و تعداد آنان است. در این رابطه باید گفت که گزارش منتشرشده‌ی یونسکو حاکی از آن است که از هر سه کودک هرگز به مدرسه نرفته، دو نفرشان دختر هستند (UNESCO Courier, Ibid.). محرومیت دختران از تحصیل در کشورهای درحال توسعه از شدت و قوت بیشتری برخوردار است. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که در نوزده کشور درحال توسعه، شکاف جنسیتی بالایی در ثبت نام مدارس وجود دارد. این کشورها شامل ده کشور در صحرای سفلی آفریقا، چهار کشور در آسیای جنوبی و چهار کشور در جهان عرب و یمن است. نپال در سال ۱۹۹۵ بالاترین شکاف جنسیتی را به زیان دختران در آموزش داشته‌است. برخی کشورها مانند کره‌ی جنوبی، امارات متحد عربی و نیز کشورهایی چون کوبا و فیلیپین، در زمینه‌ی آموزش دختران خیلی خوب عمل کرده‌اند. شماری از کشورها مانند مالای و تونس، بر محرومیت جنسی در آموزش، از سال ۱۹۸۵ فائق آمده‌اند و در شماری از کشورها، از جمله لسوتو، شکاف جنسیتی وارونه به نفع دختران ایجاد شده‌است که علت عمده‌ی آن مهاجرت پسران برای کار به آفریقای جنوبی می‌باشد (Women's International Network News, Winter 99). نظیر چنین وضعیتی را در ایران در سطح آموزش عالی تا حدودی شاهد هستیم؛ زیرا در چهار سال اخیر، شمار دختران پذیرفته‌شده در مراکز آموزش عالی از شمار پسران پیشی گرفته‌است (که البته بررسی علل و عوامل این پدیده، خود نیازمند پژوهشی جداگانه است). در رابطه با سوادآموزی در کشور ما، باید گفت که شمار زنان بی‌سواد، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به شکل قابل توجهی کاهش یافته‌است؛ اگرچه، هنوز بین زنان و مردان در این زمینه فاصله وجود دارد. درصد زنان باسواد از

۵۲/۱ درصد در سال ۱۳۶۵ به ۷۴/۲۱ درصد در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته است و این در حالی است که شمار مردان باسواد در سال ۱۳۶۵، ۷۱ درصد و در سال ۱۳۷۵، ۸۴/۶۶ درصد بوده است (مرکز آمار ایران، مطالب آماری، شماره ۳۵). جداول زیر شمار باسوادان کشورمان را به تفکیک جنسیت و بر اساس شهری و روستایی بودن و نیز شمار دانش‌آموزان و دانشجویان را به تفکیک جنسیت و مقاطع تحصیلی نشان می‌دهد.

جدول ۱- باسوادان به تفکیک جنسیت در مناطق شهری و روستایی
(میلیون نفر)

(Iran- Statistical Digest, 1379-80 (Mar. 2000, Mar. 2001), p. 71)

سال	منطقه	مرد		زن	
		تعداد	درصد	تعداد	درصد
۱۳۶۵	شهری	۹	۵۶/۲۵٪	۷	۴۳/۷۵٪
	روستایی	۵	۶۲/۵۰٪	۳	۳۷/۵۰٪
۱۳۷۵	شهری	۱۵	۵۳/۵۷٪	۱۳	۴۶/۴۳٪
	روستایی	۸	۵۷/۱۴٪	۶	۴۲/۸۶٪

داده‌های جدول ۱ نشان‌دهنده آن است که طی ده سال (۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵) اگرچه شمار زنان باسواد به میزان قابل‌توجهی افزایش یافته است اما شکاف جنسیتی سال ۱۳۶۵، تا سال ۱۳۷۵ به قوت خود باقی مانده است.

جدول ۲- دانش‌آموزان به تفکیک جنسیت
(همان، p. 71)

سال	زن		مرد		کل	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۱۳۷۵-۷۶	۸'۷۰۰'۰۰۰	۴۶/۷۷٪	۹'۹۰۰'۰۰۰	۵۳/۲۳٪	۱۸'۶۰۰'۰۰۰	۱۰۰٪
۱۳۷۶-۷۷	۸'۸۰۰'۰۰۰	۴۷/۰۶٪	۹'۹۰۰'۰۰۰	۵۲/۹۴٪	۱۸'۷۰۰'۰۰۰	۱۰۰٪
۱۳۷۷-۷۸	۸'۹۰۰'۰۰۰	۴۷/۰۹٪	۱۰'۰۰۰'۰۰۰	۵۲/۹۱٪	۱۸'۹۰۰'۰۰۰	۱۰۰٪
۱۳۷۸-۷۹	۹'۰۰۰'۰۰۰	۴۷/۳۷٪	۱۰'۰۰۰'۰۰۰	۵۲/۶۳٪	۱۹'۰۰۰'۰۰۰	۱۰۰٪
۱۳۷۹-۸۰	۸'۷۰۰'۰۰۰	۴۷/۵۴٪	۹'۶۰۰'۰۰۰	۵۲/۴۶٪	۱۸'۳۰۰'۰۰۰	۱۰۰٪

بر اساس داده‌های جدول ۲، در ۵ سال تحصیلی مورد بررسی، تعداد دختران دانش‌آموز کمتر از پسران دانش‌آموز است، اگرچه این فاصله به آرامی کاهش یافته است.

جدول ۳- دانش‌آموزان مقاطع مختلف تحصیلی به تفکیک جنسیت
در سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹
(همان، p. 73)

مقطع تحصیلی	زن		مرد		کل	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
ابتدایی	۳'۷۹۳'۰۰۰	%۴۷/۶۰	۴'۱۷۶'۰۰۰	%۵۲/۴۰	۷'۹۶۹'۰۰۰	%۱۰۰
راهنمایی	۲'۲۷۸'۰۰۰	%۴۵/۳۲	۲'۷۴۹'۰۰۰	%۵۴/۶۸	۵'۰۲۷'۰۰۰	%۱۰۰
دیپریستان (نظام جدید و قدیم)	۱'۹۹۷'۰۰۰	%۴۹/۱۸	۲'۰۶۴'۰۰۰	%۵۰/۸۲	۴'۰۶۱'۰۰۰	%۱۰۰

داده‌های جدول ۳ نشان می‌دهد که دختران در مقاطع مختلف تحصیلی، تا قبل از ورود به دوره‌ی پیش‌دانشگاهی، شمار کمتری را در مقایسه با پسران به خود اختصاص داده‌اند، ضمن آن که شکاف جنسیتی در مقطع دیپریستان تا حد قابل توجهی کمتر شده است.

جدول ۴- دانش‌آموزان پایه‌ی سوم دیپریستان به تفکیک جنسیت
(آمار آموزش عالی- سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹)

پسر	دختر	کل	
۸۲۹'۰۰۰	۷۷۱'۰۰۰	۱'۶۰۰'۰۰۰	تعداد
%۵۱/۸۱	%۴۸/۱۹	%۱۰۰	درصد

همان گونه که ملاحظه می‌شود تعداد پسران دانش‌آموز تا پایان پایه‌ی سوم دیپریستان بر شمار دختران فزونی دارد، اما به دلایلی که خود جای پژوهش دارد، از مقطع پیش‌دانشگاهی تعداد بیشتری از دختران (در مقایسه با پسران) داوطلب و علاقه‌مند به ادامه‌ی تحصیل هستند. به جداول زیر توجه کنید.

جدول ۵- دانش‌آموزان پیش‌دانشگاهی به تفکیک جنسیت

(امار آموزش عالی- سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹)

پسر	دختر	کل	
۲۴۶'۰۰۰	۳۲۹'۰۰۰	۵۷۵'۰۰۰	تعداد
%۴۲/۷۸	%۵۷/۲۲	%۱۰۰	درصد

جدول ۶- داوطلبان و پذیرفته‌شدگان کنکور ۱۳۷۹ به تفکیک جنسیت

(امار آموزش عالی- سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹)

پسر	دختر	کل	
۶۴۰'۰۰۰	۸۱۸'۰۰۰	۱'۴۵۸'۰۰۰	داوطلبان کنکور
%۴۳/۹۰	%۵۶/۱۰	%۱۰۰	درصد
۶۱'۰۰۰	۹۱'۰۰۰	۱۵۲'۰۰۰	پذیرفته‌شدگان
%۴۰/۱۳	%۵۹/۸۷	%۱۰۰	درصد

جدول‌های بالا نشان‌دهنده‌ی آن است که با وجود پیشرفت سریع و قابل توجه زنان در امر سوادآموزی، هنوز فاصله‌ئی -اگرچه در برخی مقاطع، بسیار ناچیز- بین زنان و مردان، به‌ویژه در نواحی روستایی مشاهده می‌شود. ضمن آن که فاصله‌ی جنسیتی در مقطع پیش‌دانشگاهی و در پذیرفته‌شدگان آزمون سراسری معکوس می‌شود و شمار دختران بر پسران پیشی می‌گیرد، و باز در مقطع کارشناسی ارشد وضع به همان روالی برمی‌گردد که در اکثر نقاط جهان شاهد آن هستیم.

۲. تمایزات کیفی

اگر به جداول بالا از جنبه‌ی کیفی نگریسته‌شود، آنگاه فاصله‌ها عمیق‌تر به نظر می‌رسد. منظور از کیفیت در این‌جا، سطوح تحصیلی از یک سو، و نوع رشته‌های تحصیلی از سوی دیگر است. تمایزات کیفی در آموزش از جمله‌ی مواردی است که در کشورهای توسعه‌یافته نیز دیده‌می‌شود و لذا

می‌توان گفت که اگر تفاوت‌های کمی خاص جهان سوم است، تمایزات کیفی تقریباً در تمام کشورهای دنیا وجود دارد؛ به این معنا که در انتخاب رشته‌های تحصیلی، به‌ویژه در دانشگاه، بین دختران و پسران تفاوت فاحشی به چشم می‌خورد که به نوبه‌ی خود متأثر از عوامل متعددی است. پیشینه‌ی تاریخی چنین تمایزی به چه‌گونگی و زمان حضور دختران در مراکز آموزش عالی و کالج‌ها می‌رسد. اصولاً تا نیمه‌ی اول قرن بیستم، به کالج رفتن، سنتی مردانه تلقی می‌شد. زنان در آمریکا، از سال ۱۸۳۷ به کالج راه یافتند. در این سال فقط چهار زن در کالج اوبرلین^۱ ثبت نام کردند (Weekly Newsletter of Women Count, Sep. 18, 2000)؛ اما با وجود این سنت‌شکنی چندین‌ساله، گویا عوامل و موانعی ناپیدا جو و فضای مسلط بر کالج‌ها را همچنان مردانه نگاه داشته‌است. از این رو در برخی کشورها، اگرچه درصد زنان فارغ‌التحصیل از دبیرستان‌ها نسبت به مردان تفاوت چندانی ندارد، اما در سطح دانشگاه معمولاً شمار پسران فارغ‌التحصیل بیش از دختران است. برای مثال، در ویرجینیای غربی، زنان دیپلمه بیش از مردان دیپلمه اند، ولی درصد زنان فارغ‌التحصیل کالج کمتر از مردان است. در ایران نیز، اگرچه شمار دختران پذیرفته‌شده در آزمون سراسری بیشتر از پسران است ولی همچنان که جدول ۷ نشان می‌دهد، در مقطع کارشناسی ارشد درصد دختران به میزان قابل توجهی کمتر از پسران است.

جدول ۷- پذیرفته‌شدگان کارشناسی ارشد به تفکیک جنسیت (۱۳۷۹)
(آمار آموزش عالی- سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹)

	مرد	زن	کل
تعداد	۷'۲۶۵	۲'۴۶۹	۹'۷۳۴
درصد	%۷۴/۶۴	%۲۵/۳۶	%۱۰۰

داده‌های جدول ۷ نشان می‌دهد که در مقطع کارشناسی ارشد تعداد پذیرفته‌شدگان مرد سه‌برابر پذیرفته‌شدگان زن است. این نسبت نشان‌دهنده‌ی آن

1. Oberlin

است که هنوز و احتمالاً در آینده‌ی نزدیک هم، مردان از حیث تحصیلات عالی در سطح برتری در مقایسه با دختران قرار دارند. چنین تفاوت محسوسی از نظر برابری جنسیتی معنادار است، چرا که حکایت از آن دارد که زنان در کشور ما نیز، مانند بسیاری از کشورها، برای ادامه‌ی تحصیلات عالی انگیزه ندارند.

تبعیض آموزشی، از زاویه‌ئی دیگر، شامل نوع آموزش‌هایی است که به دختران و پسران داده می‌شود. در این زمینه، نقش نهادهای رسمی و معلم، خانواده و هم‌کلاسی‌ها شایان توجه است. به اعتقاد فمینیست‌ها، رسالت اساسی آموزش در سبک و سیاق رایج آن، فرودست کردن زنان است. در چنین نظام آموزشی، دختران نه تنها محروم اند، بلکه یاد می‌گیرند که فرودست باشند و به ایده‌ئولوژی مسلط زنانگی و مردانگی گردن نهند (آبوت و والاس، همان: ۱۰۸).

از نظر ما، فمینیست‌ها در ابعاد گوناگون گرفتار افراط و تفریط‌های آشکاری هستند که با باورهای فرهنگی ما متفاوت است؛ اما این را نیز نمی‌توان انکار کرد که آموزش‌های رسمی در هر جامعه‌ئی به انتظارات از زنان شکل می‌دهد؛ خواه انتظار خانواده و جامعه از زنان و خواه انتظار زنان از خود. بر اساس همین انتظارات، گرایش‌های تحصیلی دختران تعیین می‌شود و پسران بیش از دختران رشته‌های ریاضی، علمی و فنی را انتخاب می‌کنند و در مقابل، دختران بیشتر به سمت رشته‌های علوم انسانی، ادبیات و خانه‌داری می‌روند (آبوت و والاس، همان: ۱۱۰-۱۰۸).

نتایج پژوهشی در فرانسه نشان داده که کلیشه‌های تبعیض جنسی بر گزینش دختران، که غالباً بیش از ۸۰ درصد آنان به سمت شغل‌های سنتی کشیده می‌شوند، تأثیر می‌گذارد. آموزشی که دختران دریافت می‌کنند، شامل سی تخصص و آموزش پسران شامل سیصد تخصص می‌شود. این امر، دست‌کم تا حد زیادی نتیجه‌ی فقدان آموزش دختران و نیز مشاوران و مربیانی است که آنان را غالباً به سوی حرفه‌های سنتی راهنمایی می‌کنند (میشل آندره، ۱۳۷۶: ۱۶۱). در این راستا، جدول زیر در رابطه با دانشجویان ایرانی قابل‌تعمق است.

جدول ۸- دانشجویان به تفکیک گروه‌های تحصیلی و جنس در سال تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸
(آمار آموزش عالی ایران (بخش دولتی در یک نگاه)، گروه پژوهش‌های آماری و انفورماتیک، بهمن ۱۳۷۹)

گروه تحصیلی	زن		مرد	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد
پزشکی	۵۵'۵۱۲	%۵۸/۲۳	۳۹'۸۱۷	%۴۱/۷۷
علوم انسانی	۱۴۳'۲۷۳	%۴۹/۵۲	۱۴۶'۰۶۳	%۵۰/۴۸
علوم پایه	۴۷'۰۲۲	%۵۴/۳۲	۳۹'۵۴۴	%۴۵/۶۸
فنی و مهندسی	۲۳'۸۳۴	%۱۶/۱۰	۱۱۹'۰۲۵	%۸۳/۹۰
کشاورزی	۱۶'۲۱۰	%۳۹/۳۲	۲۵'۰۱۵	%۶۰/۶۸
هنر	۱۴'۴۸۲	%۵۹/۵۱	۹'۸۵۵	%۴۰/۴۹

جداول ارائه‌شده در رابطه با آموزش دختران در ایران، در مقاطع مختلف تحصیلی (به استثنای مقطع کارشناسی ارشد) به لحاظ کمی نمایان‌گر نابرابری جنسیتی قابل توجهی علیه دختران نیست؛ به‌ویژه هنگامی که ملاحظه می‌شود از مقطع پیش‌دانشگاهی و نیز در آزمون سراسری، دختران گوی سبقت را از پسران می‌ریابند. اما این فقط یک روی سکه است و روی دیگر آن نشان‌دهنده‌ی گرایش و تحصیل دختران در رشته‌هایی است که کاملاً با انتظارات جنسیتی جامعه هم‌خوانی دارد. از این رو، در رشته‌های فنی و مهندسی به گونه‌ی قابل‌توجهی شاهد افت درصد دختران هستیم، هم‌چنان که حضور بیشتر زنان در گروه هنر با ذوق لطیف و سلیقه‌ی زنان سازگار است. هم‌چنین در رشته‌های علوم پزشکی شمار دختران پذیرفته‌شده به این دلیل بر شمار پسران فزونی گرفته‌است که پرستاری و درمان بیماران کماکان نقشی زنانه تلقی می‌شود. ضمن آن‌که از میان رشته‌های علوم پزشکی، رشته‌ی پرستاری درصد بالایی از ظرفیت خود و رشته‌ی مامایی تمام ظرفیت خود را به زنان اختصاص داده‌است (دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱: ۸ و ۹). بنابراین، با وجود نبود هیچ گونه محدودیتی برای ورود به رشته‌های دانشگاهی، باز شاهد حضور دختران در رشته‌هایی خاص هستیم. نتیجه آن که اگرچه از سال ۱۳۷۷ میزان ورودی دانشجویان زن بر مرد پیشی گرفته‌است، اما این

فزونی شامل مقطعی خاص و رشته‌هایی خاص می‌شود که بیش از آن که نمایان‌گر محدودیت‌های اعمال‌شده توسط برنامه‌ریزان آموزشی کشور باشد، گویای تحمیل کلیشه‌های جنسیتی در این رابطه است. البته ناگفته نماند که محدودیت‌های پذیرش زنان در تعدادی از رشته‌ها، طی سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸، به تدریج در بیشتر گروه‌ها از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۴ حذف شد (دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، همان: ۶).

۳. مشکلات دختران در نظام آموزشی ایران

کشور ما دارای سابقه‌ی آموزشی درخشانی است. آموزش و پرورش در ایران باستان به گونه‌ئی بوده‌است که مردم این سرزمین در دوره‌هایی از تاریخ، امپراتوری بزرگی را ایجاد و اداره کرده‌اند و در پیش‌برد دانش و هنر جهانی سهمیم بوده‌اند؛ اما با وجود این پیشینه‌ی افتخارآمیز، نظام تربیتی ایران، به‌ویژه در سال‌های پیش از ظهور اسلام، طبقاتی بوده و دست‌رسی همگانی به آن وجود نداشته‌است. پس از ظهور اسلام، طلب علم بر همه‌ی مردم، بدون توجه به طبقه، جنسیت، نژاد و ... واجب شد. در واقع، در اسلام توجهی خاص به علم وجود دارد. نخستین خطاب خداوند به آخرین پیامبرش کلمه‌ی «بخوان» بوده‌است. احادیث مختلف نیز بر اهمیت این امر تأکید ورزیده‌اند. از این رو، در کشور اسلامی ما، به دلیل حاکمیت ارزش‌های اسلامی، زمینه‌ی مذهبی برای ایجاد فرصت‌های برابر آموزشی برای دختران و پسران فراهم است. قانون اساسی ما نیز بر همین اساس، در اصل سی‌ام دولت را مکلف به فراهم آوردن وسایل آموزش و پرورش رایگان برای همه‌ی اقشار ملت کرده‌است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دولت توجه خاص خود را معطوف به آموزش و پرورش و نیز سوادآموزی بزرگ‌سالان کرد و به توفیق‌های قابل توجهی نیز دست یافت. آمارها نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۷، فقط ۳۶ درصد از دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه را دختران تشکیل می‌دادند و در سال ۱۳۷۷،

این میزان به ۴۶ درصد رسید. در سال ۱۳۵۷، فقط ۳۹ درصد دانش‌آموزان دوره‌ی ابتدایی دختر بودند و در سال ۱۳۷۷، این رقم به ۴۸ درصد رسید (روزنامه‌ی کیهان، ۱۳۷۷/۱۱/۱۸). عمل‌کرد کشور ما در این زمینه، با وجود درگیری هشت‌ساله در جنگ تحمیلی با عراق قابل ستایش است. بر اساس گزارش منتشرشده‌ی دفتر یونیسیف در تهران، ایران تنها کشور جنگ‌زده‌ئی است که موفق به این کار شده‌است (دفتر یونیسیف در جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴:۳۲)؛ اما با وجود این پیشرفت‌ها هنوز برخی از نارسایی‌ها و تنگناها مانع از برابری واقعی فرصت‌های آموزشی برای دختران و پسران است.

فاطمه تندگویان، مشاور آموزش و پرورش در امور زنان، در سال ۱۳۷۷ در گفت‌وگویی با روزنامه‌ی قدس به برخی از این نابرابری‌ها اشاره کرده‌است. به گفته‌ی خانم تندگویان، پس از گذشت حدود دو دهه از انقلاب، هنوز تبعیض‌هایی غیرعمدی در تخصیص بودجه، امکانات، فضاهای آموزشی و فرهنگی برای دختران دانش‌آموز به چشم می‌خورد که از جمله می‌توان به تعداد مدرسه‌های شبانه‌روزی دختران در مقایسه با پسران اشاره کرد که با وجود مشکلات دختران و ضرورت افزایش این مدرسه‌ها برای آنان، هنوز شمار مدارس شبانه‌روزی پسران بیش از دختران است (روزنامه‌ی قدس، ۱۳۷۷/۷/۷). افزون بر موارد یادشده که از زبان یک مقام مسئول در آموزش و پرورش نقل شد، به عوامل زیر نیز می‌توان اشاره کرد:

۱. هزینه‌ی تحصیل- با وجود تأکید قانون اساسی ما بر رایگان بودن تحصیل در جمهوری اسلامی ایران، متأسفانه هنوز تحصیل در کشور ما مستلزم صرف هزینه است. هر سال، با وجود دستور اکید وزارت آموزش و پرورش مبنی بر عدم دریافت شهریه از دانش‌آموزان، از داوطلبان ثبت‌نام جوهری تحت عناوین مختلف اخذ می‌شود؛ در حالی که انتظار می‌رفت هزینه‌ی تحصیلات عمومی رفته‌رفته به صفر برسد و نه تنها شهریه‌ئی دریافت نشود، بلکه هزینه‌های مربوط به تهیه‌ی روپوش مدرسه و کتاب‌ها توسط دولت تأمین گردد. همچنین کمک‌هزینه، تغذیه و بهداشت رایگان برای دانش‌آموزان مدارس

مناطق محروم در نظر گرفته‌شود (کاری که ژاپن در مورد خانواده‌های کم‌بضاعت می‌کند) (روزنامه‌ی آفتاب، ۱۳۸۱/۲/۱)؛ چرا که در این مناطق، درس خواندن دختران هیچ اهمیت و ضرورتی بر نمی‌تابد و خانواده‌ها حاضر نیستند هم از نیروی کار دخترشان در خانه و مزرعه چشم‌پوشند و هم هزینه‌ی را بابت مدرسه‌ی آنان متحمل شوند. هزینه‌ی تحصیل در دانشگاه نیز، در صورت خصوصی شدن دانشگاه‌ها، بی‌تردید موجب ریزش درصد بالایی از دختران علاقه‌مند به تحصیلات دانشگاهی می‌شود.

۲. نابرابری جنسیتی در استفاده از امکانات ورزشی-تفریحی- ورزش و تفریح، فقط برای سرگرمی نیست و علاوه بر تأثیرات مثبت بر روح و جسم دانش‌آموزان، اثرات تربیتی عمیقی نیز بر آنان می‌گذارد. دانش‌آموز در زمین بازی، در انواع بازی‌ها اعم از رسمی و غیررسمی، با هر سهمی که در بازی‌ها دارد، فعال یا منفعل، تأثیرات تربیتی می‌پذیرد (علاقه‌بند، همان: ۲۶). طبیعی است که بازی در ایجاد حس سازگاری با محیط، تقویت روحیه‌ی هم‌کاری و اجتماعی‌شدن دانش‌آموزان نقش بسیار مهمی دارد و لذا تدارک برنامه‌های تفریحی-ورزشی برای آنان از ضروریات امر آموزش و پرورش است. البته، در بحث نابرابری بهره‌گیری از امکانات ورزشی، باید گفت که این مشکل هم خاص ایران نیست؛ اگرچه به دلایلی در برخی از ابعاد از شدت بیشتری برخوردار است. *آندره میشل* به این نتیجه دست یافت که افکار تبعیض‌آمیز درباره‌ی جایگاه دختران در مکان‌های ورزشی و در انواع ورزش‌ها ملکه‌ی ذهن پسرها شده‌است. پسرها بازی‌های الکترونیکی را در انحصار خود درمی‌آورند و در مدرسه کامپیوترها را از آن خود می‌سازند (میشل، *آندره*، همان: ۵۶-۵۴). از آنجا که در ایران مدرسه‌ها مختلط نیست، دختران دانش‌آموز این نابرابری را به شکل یادشده تجربه نمی‌کنند، بلکه به گونه‌ی دیگر با آن مواجه می‌شوند. بخشی از این نابرابری، ناشی از یک‌سونگری در سامانه‌ی آموزشی است و بخش دیگر ناشی از نگاه سنتی به دختران در عرصه‌ی ورزش است. نتایج برخی تحقیقات نشان می‌دهد که دختران از ناحیه‌ی چنین محدودیت‌هایی دچار

زیان شده‌اند. نتایج تحقیقی که روی ۵۰۰ دانش‌آموز در ۱۶ مدرسه‌ی دخترانه‌ی اصفهان انجام شد، حاکی از آن است که غالباً دانش‌آموزان دختر دچار ناهنجاری‌های قامتی هستند (برای آگاهی بیشتر رک. گل‌دوست عارفی و سردار ترشیزی، ۱۳۸۱: ۹۶). همچنین نتایج یک پژوهش در شیراز مؤید آن است که دختران بیش از پسران هم‌سال خود دچار انحراف قامت هستند. در این تحقیق، ۱۹۴ دختر و ۱۸۶ پسر دانشجو در مقطع سنی ۱۸ تا ۲۵ سال، به عنوان نمونه‌ی آماری انتخاب شدند و ۱۳ مورد انحراف وضع قامت در آن‌ها مورد بررسی قرار گرفت. مجری این طرح تحقیقاتی، عدم فعالیت جسمانی، بیماری‌های استخوانی، نوع پوشش، نوع فعالیت جسمانی دختران و ... را از علل این ناهنجاری‌ها ذکر کرده‌است (روزنامه‌ی ایران، ۱۳۸۲/۴/۸).

موارد یادشده نشان‌دهنده‌ی نوعی عدم دسترسی برابر به امکانات ورزشی است که ضرورت دارد مسئولان به آن توجه داشته‌باشند.

۳. عوامل روانی- تأثیر عوامل روانی در موفقیت تحصیلی، به‌ویژه در دانش‌آموزان دختر از دو زاویه قابل بررسی است:

آ- محدودیت حس خودنمایی برای دختران در مدارس- نوع پوشش و آراستگی ظاهری در جامعه‌ی ما، امروزه به عنوان یک ناهنجاری اجتماعی مطرح است. این امر به‌ویژه در مدارس قابل مشاهده است. حفظ حجاب اسلامی در مدارس، که شاید تنها مکانی باشد که در آن همه از نظر نوع جنس همانند هستند، الزامی است. با توجه به این که دختران دانش‌آموز دوره‌ی نوجوانی و جوانی را سپری می‌کنند و مهم‌ترین ویژگی این سن میل به خودنمایی و مطرح‌شدن در جمع دوستان است، رعایت اجباری پوشش اسلامی در مدارس، که حتا یک مرد در آن وجود ندارد، مانع از ظاهرشدن دختران در برابر یک‌دیگر و ارضای حس خودنمایی و برآورده‌شدن نیازهای طبیعی و سالم آن‌ها می‌شود. طبق نظرسنجی انجام‌شده از دانش‌آموزان، آنان از اجرای طرح برداشتن حجاب در محل تحصیل استقبال کرده‌اند و این رضایت در دانش‌آموزان دبستانی به‌مراتب بیش از سایر مقاطع بوده‌است (فرجی، ۱۳۸۱).

تأمین و ارضای طبیعی و کنترل‌شده‌ی این حس که باید برای آن نیز راه حلی اسلامی و شرعی یافت، در سالم‌سازی شخصیت افراد و بر بهداشت جسمی-روانی دختران تأثیر به‌سزایی دارد و طبیعتاً بر آموزش و یادگیری آنان اثرگذار خواهد بود. یکی از راه‌ها می‌تواند این باشد که از مدارس دارای استتار طبیعی برای دختران استفاده شود و یا از مدرسی که در ساختمان‌های مرتفع قرار دارند و امکان استتار آن‌ها به طور طبیعی وجود دارد.

ب- ایجاد حس فروتری نسبت به پسران- همان‌گونه که اشاره شد، موفقیت تحصیلی تحت تأثیر تصویری است که دانش‌آموزان نسبت به خود دارند. یکی از راه‌های ایجاد تصور از خود در دانش‌آموزان، کتاب‌های درسی هستند که از طریق عکس‌ها و مطالب تأثیرگذاری می‌کنند. تصاویر ارائه‌شده از زن در کتاب فارسی سال اول دبستان به مراتب کمتر از تصاویر مردان (۵۳ بار در برابر ۱۰۸ بار) و به لحاظ کیفی منفعل و فاقد نقش‌های اجتماعی است. توزیع تصاویر بر حسب جنس و مکان حضور، نمایان‌گر ۱۷ فراوانی برای دختران در محیط خانه، در مقابل ۳۱ فراوانی برای پسران در محیط مدرسه است. در این کتاب، مادر کسی است که فقط غذا می‌پزد و خانه را نظافت می‌کند. با توجه به این که الگوهای شغلی معرفی‌شده برای زنان، در کتاب مورد بررسی (به جز دو مورد که زن به عنوان آموزگار مطرح شده) فقط منحصر به مادر بودن است (یعقوبی، ۱۳۷۶: ۱۴۱)، چنین القاهایی به دانش‌آموزی که اساسی‌ترین و پایه‌ئی‌ترین سال تحصیلی را به لحاظ تأثیرپذیری طی می‌کند، تأثیری عمیق بر تصور از خود دانش‌آموز و از جمله دانش‌آموزان دختر دارد. یک دختر دانش‌آموز، از این که به عنوان یک دختر می‌باید فقط به چنین انتظارهایی پاسخ دهد، احساس خوش‌آیندی نسبت به خود نخواهد داشت، ضمن آن که ضرورت ادامه‌ی تحصیل برای او بی‌معنا می‌شود. نتایج پژوهشی دیگر بر روی یکصد پسر و یکصد دختر ۱۴ تا ۱۸ ساله نشان می‌دهد که ۸۶ درصد دختران نمی‌خواستند که دختر باشند. دلایل آن‌ها تبعیض، تحقیر، بدرفتاری از سوی پدر و مادر و گاه برادران و نیز جامعه بوده‌است. ۹۳ درصد پسران از

جنسیت خود راضی بودند و ناراضی‌ها نمی‌خواستند که دختر باشند (قاسم‌زاده، ۱۳۷۳: ۵۰-۴۸).

۴. تشویق دختران به رعایت کلیشه‌های جنسیتی- اگرچه کتاب‌های درسی در دوران تحصیل از محتوای یکسانی برای دانش‌آموزان دختر و پسر برخوردار است، اما عملاً این کتاب‌ها نقش‌های جنسی کلیشه‌ئی را به دانش‌آموزان القا می‌کند، ضمن آن‌که در مرحله‌ی کار عملی که با عنوان «طرح کاد» در کشور ما به اجرا درمی‌آید، پسرها و دخترها به سمت مهارت‌های مردانه و یا زنانه هدایت و تشویق می‌شوند. این تفاوت آموزشی بدون آن‌که جنبه‌ی قانونی و یا اجباری داشته‌باشد، به گونه‌ئی خودکار بر اساس عرف جامعه به وجود آمده‌است و به نظر می‌رسد که راهنمایی معلمان در این راستا عاملی تعیین‌کننده باشد. دلیل چنین وضعیتی، هر چه که باشد، نتیجه آن است که پایه‌های تقسیم جنسیتی مشاغل را بنا می‌نهد و آن را به مرور زمان ملکه‌ی ذهن می‌کند.

۵. صرف هزینه‌ی بیشتر برای پسران دانش‌آموز- آمارها نشان می‌دهد که هزینه‌ی سرانه‌ی فارغ‌التحصیلان پسر، بیش از فارغ‌التحصیلان دختر است و میانگین طول تحصیل فارغ‌التحصیلان دوره‌ی ابتدایی برای پسران ۵/۲۹ و برای دختران ۵/۱۷ سال، و در دوره‌ی ۸ساله‌ی آموزش عمومی برای پسران ۸/۶ و برای دختران ۸/۳۲ سال بوده‌است. بالا بودن میانگین طول تحصیلی فارغ‌التحصیلان پسر در تمام سال‌های مورد مطالعه (۷۱-۷۰ تا ۷۸-۷۷) صادق بوده‌است (روزنامه‌ی جام جم، ۱۳۸۰/۵/۱۷). البته، اذعان داریم که این امر را نمی‌توان جزو نابرابری فرصت‌های آموزشی تلقی کرد، زیرا اختصاص هزینه‌ی بیشتر برای پسران عمدی نیست و به گونه‌ئی ناخواسته بر آموزش و پرورش تحمیل شده‌است؛ اما، غرض از ذکر آن، صرفاً طرح یک تفاوت در این رابطه بوده‌است و نیز ارائه‌ی این پیش‌نهاد که مابه‌التفاوت هزینه‌ی مزبور صرف ایجاد امکانات ورزشی-تفریحی برای دختران دانش‌آموز مناطق محروم شود.

نتیجه‌گیری و پیش‌نهادها

بررسی‌های انجام‌شده در زمینه‌ی نابرابری جنسیتی در آموزش، نشان می‌دهد که این نابرابری، کمابیش در تمام کشورهای دنیا وجود دارد و عوامل مختلفی که مهم‌ترین‌شان عامل فرهنگی است در ایجاد چنین شرایطی نقش دارد. عامل فرهنگ، با تأثیرگذاری بر بینش برنامه‌ریزان آموزشی، معلمان و استادان سبب می‌شود نظام آموزشی در جوامع مختلف با صحنه‌گذاران بر نقش‌های جنسیتی در جهت تقویت و استحکام آن بکوشد. نقش‌هایی که ارتباطی به جنس (Sex) افراد ندارد و صرفاً بر مبنای جنسیت (Gender) تعیین می‌شود و از این رو تحت تأثیر شرایط فرهنگی-اجتماعی هر جامعه‌ئی شکلی متفاوت به خود می‌گیرد؛ اما، با وجود این گوناگونی، کارویژه‌ی مشترکی دارند که همانا برتر پنداشتن جنس مذکر و توزیع نابرابر امکانات جامعه از جمله امکانات آموزشی به نفع آنان است که منجر به سلب انگیزه‌ی دختران نسبت به تحصیل می‌شود و در بهترین حالت، جنسیتی شدن آموزش را به همراه دارد.

در کشور ما نیز، با وجود رشد چشم‌گیر درصد باسوادی زنان، برخی عوامل کمابیش مشابه عوامل جهانی، مانع از برخورداری یکسان دختران و پسران از امکانات تحصیلی و آموزشی می‌شود، به گونه‌ئی که شمار دختران در مقاطع مختلف تحصیلی (به استثنای مقطع پیش‌دانشگاهی و آزمون سراسری ورود به دانشگاه) از پسران کمتر است؛ ضمن آن‌که دختران در رشته‌هایی هم‌سو با انتظارات جنسیتی جامعه تمرکز می‌یابند (پاسخ پرسش نخست).

علل ایجاد چنین شرایطی متعدد است. از جمله می‌توان به نگرش خانواده‌ها در رابطه با اولویت پسران در برخورداری از امکانات تحصیلی در بسیاری از مناطق کشور، نگرش معلمان، حاکمیت نگرش‌های جنسیتی در انتخاب مدیران عالی‌رتبه‌ی آموزشی، توزیع ناعادلانه‌ی امکانات ورزشی-تفریحی به زیان دختران اشاره کرد (پاسخ پرسش دوم).

البته باید یادآور شد که برخی از مشکلات که در زمینه‌ی آموزش در جهان وجود دارد به دلیل شرایط خاص جامعه‌ی ما (اسلامی بودن) در مورد دختران دانش‌آموزان صدق پیدا نمی‌کند. برای مثال، به علت فقدان مدارس مختلط در کشور ما، دختران دانش‌آموز تبعیض‌های جنسیتی ناشی از رفتار معلم یا اذیت و آزار هم‌کلاسی‌های پسر را تجربه نمی‌کنند و حتا والدین و جامعه، به سبب دستورهای مؤکد اسلام در خصوص رفتار شایسته با دختران، برخی از تبعیض‌های موجود علیه دختران در دنیا را طرد می‌کنند. افزون بر موارد یادشده، رفع برخی از قوانین که به گونه‌ئی منجر به نابرابری‌های آموزشی به زیان دختران می‌شد (مقررات مربوط به سهمیه‌ی دختران در برخی رشته‌های دانشگاهی و یا قانون ممنوعیت اعزام دختران مجرد به خارج از کشور برای تحصیل) راه را برای برابری هر چه بیشتر فرصت‌های آموزشی در جامعه هموار کرد؛ اما با وجود چنین اقداماتی، هنوز پاره‌ئی از موانع بر سر راه برابری آموزشی پسران و دختران در سطوح مختلف تحصیلی، از ابتدایی تا پایان دانشگاه وجود دارد که برخی از آن‌ها با همت و برنامه‌ریزی درست مسئولان در کوتاه‌مدت قابل رفع است و برخی دیگر نیز در درازمدت و در صورت تلاش فرهنگی همه‌جانبه و گسترده به کنار زده خواهد شد. در این راستا، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

۱. تغییر نگرش خانواده‌ها و جامعه نسبت به تحصیل دختران.
۲. حذف سوگیری‌های جنسیتی در کتاب‌های درسی از طریق:
 - آ. تلاش در جهت حذف باورهای منفی و نگرش‌های غیراسلامی درباره‌ی زنان.

ب. ارائه‌ی تصاویری از زنان در حال فعالیت در گستره‌ی وسیعی از انواع مشاغل، از جمله مشاغل فنی و علمی و ... به‌منظور رفع کلیشه‌های حاکم از مشاغل زنانه و مردانه.

پ. به‌نمایش‌گذاردن تصاویری از مردان در حال فعالیت در خانه و انجام امور خانه‌داری و بچه‌داری که بی‌گمان خلاف شرع نیست.

- ت. ایجاد تعادل در توزیع کمی تصاویر زنان و مردان در کتاب‌های درسی.
- ث. پرهیز از تدوین برنامه‌های درسی بر اساس جنسیت، چرا که تدوین برنامه‌های درسی متفاوت به نابرابری آموزشی می‌انجامد.
۳. آموزش معلمان به عنوان عوامل تغییر در نگرش‌ها.
۴. گماردن زنان در پست‌های عالی مدیریتی، به‌ویژه در وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و آموزش عالی که در ارتباط مستقیم با امر آموزش کودکان، نوجوانان و جوانان است.
۵. ایجاد تسهیلات آموزشی ویژه برای دختران، به‌ویژه در مناطق محروم.

منابع

- ۱- آبوت، پاملا و والاس، کلا، ۱۹۹۱. *درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی*. ترجمه‌ی مریم خراسانی و حمید احمدی. تهران، انتشارات دنیای مادر، زمستان ۱۳۷۶.
- ۲- بورک، رابرت اچ. *در سراشیبی به سوی گومورا، لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا*. ترجمه‌ی الهه هاشمی حائری. تهران، حکمت، ۱۳۷۹.
- ۳- *ارسطو. سیاست*. ترجمه‌ی حمید عنایت. تهران، جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۸.
- ۴- *اسمیت، فیلیپ جی. فلسفه‌ی آموزش و پرورش*. ترجمه‌ی سعید بهشتی. مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- ۵- *اصلاحات در آموزش و پرورش (هم‌اندیشی و مصاحبه با صاحب‌نظران و متخصصان)*. ۱۳۸۱. تهران، وزارت آموزش و پرورش، پژوهشکده‌ی تعلیم و تربیت، چاپ یکم.
- ۶- *آمار آموزش عالی*. سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹.
- ۷- *آمار آموزش عالی ایران (بخش دولتی در یک نگاه)*، ۱۳۷۹. گروه پژوهش‌های آماری و انفورماتیک مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- ۸- *تقی‌پور ظهیر، علی، مبانی و اصول آموزش و پرورش*. تهران، انتشارات آگاه، چاپ یکم.
- ۹- *دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱. بررسی و تحلیل افزایش سهم زنان در آموزش عالی*. تهران، معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، چاپ یکم.
- ۱۰- *شکوهی، غلامحسین، ۱۳۷۳. مبانی و اصول آموزش و پرورش*. مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ ششم.
- ۱۱- *علاقه‌بند، علی، ۱۳۷۸. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش*. تهران، نشر روان.
- ۱۲- *فرجی، مژگان، ۱۳۸۱. «مدارس باید بر شادی و سلامت روحیه‌ی دختران بیافزایند»*. *ماهنامه‌ی گزارش*، سال ۱۳، شماره‌ی ۱۴. آبان ۱۳۸۱، صص ۶۷-۷۱.

- ۱۳- قاسم‌زاده، فاطمه، ۱۳۷۳. «ریشه‌های نگرش منفی در نوجوانان دختر و پسر». *جامعه‌ی سالم*، شماره‌ی ۱۹.
- ۱۴- گل‌دوست عارفی، عباس و سردار ترشیزی، ملیحه، ۱۳۸۱. «زن و باورهای فرهنگی». *فصل‌نامه‌ی ریحانه*، سال اول، دوره‌ی اول، شماره‌ی ۱، زمستان ۱۳۸۱.
- ۱۵- مرکز آمار ایران. *مطالب آماری*. شماره‌ی ۳۵.
- ۱۶- میشل، آندره. *بیکار با تبعیض جنسی (پاک‌سازی کتاب، خانه، مدرسه و جامعه از کلیشه‌های تبعیض جنسی)*. ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده. تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
- ۱۷- یعقوبی، پریرسا، ۱۳۷۶. «تصویر زنان در تغییرات اجتماعی: بررسی کتاب فارسی سال اول دبستان». *مجموعه مقالات زن و توسعه‌ی فرهنگی*. تهران، دانشگاه الزهراء، چاپ یکم.
- ۱۸- یونیسف، ۱۳۷۴. *آموختن برای قرن بیست‌ویکم (راهنمادهایی برای آموزش و پرورش زنان در خاور میانه و آفریقای شمالی)*. ترجمه‌ی مرتضا مشتاقی. تهران، دفتر یونیسف در جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۹- *روزنامه‌ی آفتاب*، ۱۳۷۱/۲/۱
- ۲۰- *روزنامه‌ی ایران*، ۱۳۸۲/۴/۸
- ۲۱- *روزنامه‌ی جام جم*، ۱۳۸۰/۵/۱۷
- ۲۲- *روزنامه‌ی قدس*، ۱۳۷۷/۷/۷
- ۲۳- *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۷۷/۱۱/۸
- 24- Brennan, J. K., 1995. "Gender Equity in the Schools". *The Delta Kappa Gamma Bulletin*, Sum, 15-20.
- 25- Grossman, H. & Grossman S., 1994, *Gender Issues in Education*. Boston, MA, Allyn & Bacon.
- 26- *Iran Statistical Digest, 1379-80 (Mar. 2000-Mar. 2001)*. Statistical Center of Iran. Apr. 2002.
- 27- Kaziboni & Tabeth, 2000. "Picking up Threads- Women Pursuing Further Studies at the University of Zimbabwe". *Studies in the Education of Adults*, Oct., Vol. 32.
- 28- Kelly, Jones; Byrd, Ronald; Cay, Evans; Campbell, Kathleen, 2000. "Gender Equity Training and Teaching Behavior". *Journal of Instructional Psychology*, Sep., Vol. 27.

- 29- *McCarthy, C. & Apple, M.*, 1988. ***Race, Class and Gender in American Educational Research: Toward a Nonsynchronous Parallel Position.*** In L. Weis (Ed.). *Class, Race and Gender in American Education*, pp. 9-39. New York, State University of New York Press.
- 30- *Nelson, M. Ann; Smith, Stephen W.* **Intervention in School & Clinic.** Sep. 2001.
- 31- *Oakley, A.*, 1981. ***Subject Women.*** New York, Pantheon Books.
- 32- *Phillips, Anne*, 1987. ***Feminism and Equality.*** Oxford, Basil Black Well.
- 33- *Sadker, M., Sadker, D. & Hergert, L.*, 1981. **Observer's Manual for Intersect: Interactions for Sex Equality in Classroom Teaching.** Washington, D.C., U.S. Department of Education.
- 34- *Sarup, M.*, 1986. ***The Politics of Multiracial Education.*** London, Routledge & Kegan Paul. November.
- 35- *Scruton, Roger*, 1982. **A Dictionary of Political Thought.** London, Macmillan Press.
- 36- *Stephan White, C.*, 1999. "Gender and Class as Factors in Intercultural Understanding". ***Paper Presented at the Conference on Interethnic Coexistence.*** Educating for an Emerging Global Field. Haifa University.
- 37- *Swirski, S.*, 1990. ***Schooling for Inequity.*** Tel Aviv, Israel, Breirot.
- 38- **UNESCO Courier.** Mar. 2000.
- 39- **Weekly Newsletter of Women Count.** Sep. 18, 2000.
- 40- **Women's International Network News.** Summer 1999, Vol. 25 & Win. 1999.

دکتر مرضیه عارفی*

بررسی توصیفی خشونت خانگی علیه زنان در شهر ارومیه

* استادیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه ارومیه
Marzieh_Arefi2002@Yahoo.Com

چکیده

تحقیق حاضر درصدد پاسخ‌گویی به سوالاتی است که در رابطه با خشونت خانگی علیه زنان در شهر ارومیه شکل گرفته‌است. جمعیت مورد مطالعه‌ی این تحقیق شامل تمامی زنانی است که در فاصله‌ی زمانی فروردین ۱۳۸۰ تا پایان اسفند ۱۳۸۰ به دلیل خشونت به کلانتری‌های شماره‌ی یازده و هفده شهر ارومیه (که بالاترین میزان ارجاع را داشتند) مراجعه نموده و تشکیل پرونده داده‌اند. متغیرهای مورد بررسی در این مطالعه که از اطلاعات ثبت‌شده در پرونده‌ها به دست آمده شامل سن، شغل، میزان سواد، محل سکونت، نوع خشونت، نتیجه‌ی خشونت، عاملین خشونت، و علت خشونت می‌باشد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که زنان بین سنین ۱۷ تا ۳۲ بیشترین خشونت را تجربه می‌کنند (۵۶درصد) و ۶۰درصد زنانی که مورد خشونت مردان خود قرار می‌گیرند، دارای تحصیلات ابتدایی و ۲۵درصد آنان بی‌سواد می‌باشند. نتایج حاکی از آن است که بیشترین میزان خشونت از نوع جسمی و فیزیکی است (۵۰درصد)، و سپس خشونت روانی و مالی به ترتیب ۲۵/۷ و ۲۳/۲درصد را نشان می‌دهد. درصد بالای علت خشونت به اعتیاد مربوط می‌شود و در رتبه‌ی بعدی، علت خشونت به مسائل مالی-ارثی برمی‌گردد.

کلیدواژه‌ها

خشونت؛ زنان؛ ارومیه

مقدمه و طرح مسئله

در اکثر جوامع امروزی زنان در معرض خشونت مردان قرار دارند. زنان نه تنها قربانی خشونت مردان اند بلکه ترس از رویارویی با این خشونت بر سراسر زندگی آنان به شدت سایه افکنده است. خشونت از هر نوع که باشد، نمایی از سلطه جویی است که قربانی را از ارزش و اعتبار انسانی خالی می‌کند.

جراحات فیزیکی و ضربه‌های روانی حاصل از خشونت می‌تواند پی‌آمدهای وسیعی برای زندگی قربانی داشته باشد و در نهایت به زندگی خانوادگی و اجتماعی قربانی سرایت نماید. به همین دلیل درک درست ماهیت و دامنه‌ی خشونت و یافتن ابزاری برای کاهش و به تقلیل رساندن رفتارهای خشونت‌آمیز، ضروری و مسئله‌ئی مربوط به عموم جامعه است.

متخصصان آسیب‌های اجتماعی در کشورهای غربی ادعا نموده‌اند که یک‌سوم تا یک‌پنجم زنان خانه‌دار مورد خشونت قرار دارند (مرکز آمار کانادا، ۱۹۹۳). هر چند داده‌های مستند جهت حمایت این ادعا وجود ندارد اما یافته‌های حاصل از مطالعات کانادایی‌ها نشان می‌دهد که یک‌دوم زنانی که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند به‌وسیله‌ی مردانی که آشنای آنان بوده خشونت را تجربه نموده‌اند، و یک‌ششم کسانی که به‌تازگی ازدواج کرده‌اند گزارش داده‌اند که مورد خشونت مردان خود قرار گرفته و یک‌دوم آنان اظهار داشته‌اند که در ازدواج قبلی قربانی خشونت خانگی بوده‌اند (هم‌آن منبع).

تعریف خشونت

خشونت علیه زنان دقیقاً به چه معنا است؟ در سال ۱۹۹۳ در گردهم‌آیی همگانی سازمان ملل برای اولین بار تعریفی از سوءاستفاده بر مبنای جنسیت پیش‌نهاد شد. طبق ماده‌ی یک این اعلامیه، «خشونت علیه زنان، شامل هر

عمل خشنی است که مبنای جنیستی داشته باشد و منجر به آزار جنسی، فیزیکی و روانی برای زنان شود و در نهایت منجر به سلب آزادی آنان، هم در زندگی خصوصی و هم در زندگی اجتماعی شود» (راشل جوکیز^۱، ۱۹۹۹).

کمیته‌ی ملی خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۱ در کشور استرالیا این مسئله را به این صورت تعریف می‌کند: «رفتاری که به‌وسیله‌ی مردان برای کنترل قربانی‌شان اعمال و باعث آسیب‌های روانی، فیزیکی و جنسی می‌شود و انزوای اجتماعی و یا محرومیت اقتصادی و رفتاری را در پی دارد، به گونه‌ئی که زن در ترس و وحشت زندگی می‌کند» (انستیتو مطالعاتی استرالیا^۲، ۱۹۹۴).

جدا از سوءاستفاده‌های عاطفی و فیزیکی شناخته‌شده‌ی فرهنگی، این چنین رفتارهایی می‌تواند شامل نابودی مالکیت، تهدید، اذیت و استهزا باشد. عنصر کلیدی در تمامی این اعمال کنترل یا مترادف آن قدرت است.

در سال ۱۹۹۶ مطالعه‌ی سلامت زنان، روی‌داده‌ها و حوادث فیزیکی و جنسی خشونت علیه زنان را در طی ۱۲ ماه سال ۱۹۹۶ در استرالیا اندازه‌گیری نمود و خشونت علیه زنان را شامل هر حادثه‌ئی تعریف نمود که دربرگیرنده‌ی اقدام یا تهدیدی جسمی و جنسی باشد که از سن پانزده‌سالگی برای زنان رخ دهد و هم‌چنین حمله‌ی جنسی که از ماهیت جنسی بر علیه زنان برخوردار باشد و با استفاده از زور فیزیکی اعمال شود (سال‌نامه‌ی استرالیا^۳، ۱۹۹۸).

خشونت علیه زنان در ابعاد وسیع خود شامل خشونت است که هم در داخل خانه و هم خارج از خانه در محدوده‌ی خانوادگی اتفاق می‌افتد. در هر صورت، شکی نیست که علل اصلی این نوع خشونت‌ها را باید در نابرابری قدرت جست‌وجو نمود.

خشونت فقط حمله‌ی فیزیکی نیست و انواع رفتارهایی را شامل می‌شود که مردان به قصد کنترل و ارعاب زنان در پیش می‌گیرند. وسعت دامنه‌ی

1. Rachel Jewkes, 1999

2. Australian Institute, 1994

3. Year Book, Australia, 1998

کنترل و اربابی که مردان بر زنان اعمال می‌کنند، تنها زمانی آشکار می‌شود که آزار جنسی، حرکات تهاجمی، توهین و رفتارهای دیگری را که مردان برای مهار کردن زنان ابداع کرده‌اند در نظر بگیریم (آبوت و والاس، ۱۳۸۰).

دیدگاه‌های صاحب‌نظران در مورد خشونت علیه زنان

سنت‌گرایان در طیف رادیکال‌شان معتقد اند که زنان، خود باعث و بانی خشونت هستند، زیرا در مورد خشونت جنسی، زنان خود، متجاوز را وسوسه نموده و مسبب چنین خشونتی می‌شوند. در غرب این طرز تفکر به این صورت تجلی می‌کند که مرد اجازه دارد که همسرش را بزند مشروط بر این که چوب از انگشت شست او ضخیم‌تر نباشد (آبوت و والاس، ۱۳۸۰، ص ۲۳۳). این شکل از ضرب و جرح در اواخر قرن نوزدهم در انگلستان غیرقانونی اعلام شد. در بسیاری از کشورهای جهان، در حال حاضر این نوع تفکر در مورد تهاجم و تهدید علیه زنان منسوخ نشده و عملاً وجود دارد و دستگاه‌های قضایی و حقوقی هم لویحی بر رد آن ندارند.

دیدگاهی دیگر، خشونت علیه زنان را مشکلی اجتماعی به حساب می‌آورد. این روی‌کرد بر این باور است که مردانی که نسبت به زنان خشونت می‌ورزند بیمار و نیازمند درمان اند. مردانی که زنان خود را کتک می‌زنند احتمالاً در دوران کودکی در خانه کتک می‌خورند، یا از روی مستی زن خود را کتک می‌زنند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰، ص ۲۳۴).

دیدگاه فمینیستی، خشونت علیه زنان را در متن وسیع‌تری بررسی می‌کند که هم‌آن جایگاه فرودست زنان نسبت به مردان است. در دهه‌ی هفتاد میلادی فمنیست‌ها کوشیدند تجاوز جنسی و کتک‌زدن همسر را علایم جدی خشونت مردان نسبت به زنان معرفی کنند، اما این روی‌کرد به تازگی مورد اعتراض واقع شده و فمنیست‌ها گفته‌اند هرچه که موجب وحشت و ارباب زنان شود باید در بستر کنترلی که مردان بر رفتار زنان دارند، مورد بررسی قرار گیرد (هم‌آن منبع، ص ۲۳۵).

فمنیست‌ها به جای آن که در پی پیدا کردن توجیهی برای خشونت مردانه باشند، بیش از پیش به پژوهش‌هایی علاقه نشان می‌دهند که به دنبال کشف احساس زنان نسبت به خشونت و قدرت مردانه و قید و بندهایی است که به خاطر وحشت از تجاوز و تهاجم مردان در رفتار زنان به وجود می‌آید.

سوزان براون میلر (۱۹۷۶)، رادیکال فمنیست آمریکایی، اعتقاد دارد مردان به طور طبیعی عامل تجاوز، و زنان، قربانی طبیعی عمل ایشان اند. زنان از راه تهدید به تجاوز هم‌چنان در انقیاد مردان باقی می‌مانند و تنها زمانی می‌توانند بر این انقیاد غلبه کنند که خود جزئی از دستگاه حکومت برای قانون‌گذاری علیه تجاوز و تنفیذ قوانینی باشند که وضع می‌شود. تنها در آن صورت دولت قادر به حمایت از زنان در برابر تجاوز خواهد بود (آبوت و والاس، ۱۳۸۰، ص ۲۳۵).

عدم گزارش خشونت

به طور حتم هرگز نمی‌توان تعداد واقعی زنانی را که در خانه توسط همسر خود مورد خشونت قرار گرفته‌اند دانست. شرم و حیا و ارزش‌های حاکم در جامعه باعث می‌شود که بسیاری از زنان این عمل را به عنوان یک راز نزد خود نگه دارند. فقط می‌توان تخمین زد که چه تعداد از زنان در مواجهه با این مسئله به مراکز پلیس (قانونی) مراجعه می‌کنند. اما آمارهای موجود در مراکز قانونی، اغلب میزان پایین‌تری از خشونت را به علت ارائه‌ی کمتر گزارش‌ها نشان می‌دهد.

خشونت علیه زنان یک موضوع جدی است. برای ریشه‌کن کردن آن، جامعه باید خشونت را طرد نماید. یک قدم اساسی برای پایان دادن آن این است که این موضوع (خشونت) باید قابل گزارش باشد. یک پیام واضح و روشن از سوی قربانیان و کسانی که در مجامع حقوقی هستند این است که خشونت علیه زنان جرمی است که قابل تحمل نمی‌باشد. مهم است که درک کنیم چرا زنانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند به رابطه‌شان با فرد

خشونت‌کننده ادامه می‌دهند و چرا برخی از زنان به طور منفعلانه در آن موقعیت وحشت‌زا به زندگی ادامه می‌دهند.

برای پاسخ به سوال‌های مطرح‌شده، ابتدا باید به سوالی دیگر پاسخ داد: برای کسی که به زندگی با خشونت ادامه می‌دهد چه پی‌آمدهایی وجود دارد؟ بسیاری از زنانی که مورد خشونت خانگی قرار می‌گیرند نه توانایی ترک خانه را دارند و نه توانایی گزارش کردن آن را به دیگران. به مرور زمان، عزت نفس زنان مورد خشونت قرار گرفته به پایین‌ترین حد خود می‌رسد. بعد از مدتی، احساس زن مورد آزار قرار گرفته به او می‌گوید: «همیشه مقصر تو ای». ضرب و جرح هنوز یک عمل و اقدام خصوصی و شرم‌آور در فرهنگ ما است و به همین دلیل زنان آن را نزد خود نگه می‌دارند، و از همه مهم‌تر، زندگی آنان پر از وحشت است. آنان هرگز نمی‌دانند که خشونت چه زمانی به وقوع می‌پیوندد. زندگی مانند «راه رفتن بر روی پوسته‌ی تخم‌مرغ» شکننده است. عقیده‌ی بسیاری از زنان و بر پایه تجارب قبلی یا عقیده‌ی عمومی، این است که رفتن نزد پلیس و مراجع قانونی «کاری پست و پایین» است.

در استرالیا، در خلال ماه نوامبر ۱۹۹۳، بیش از ۱۳۰۰ مراجعه‌کننده در ایالت نیوساوتولز و ۱۲۰۰ نفر در ایالت ویکتوریا به دلیل خشونت خانگی به پلیس مراجعه نمودند. طبق تخمین‌های انجام‌شده در استرالیا، تنها یک‌دهم از خشونت‌ها به پلیس گزارش می‌شود و کسانی که با زنان پناهنده و مهاجر کار می‌کنند این رقم را یک‌پنجاهم و حتی یک‌صدم گزارش کرده‌اند (انستیتیوی مطالعاتی استرالیا، ۱۹۹۴). در واقع بسیاری از زنان خیلی پیش از آن که کار آنها به مراجع قانونی بکشد مورد تحقیر و ناباوری قرار می‌گیرند.

انواع خشونت و پی‌آمدهای آن

پی‌آمدهای غیرکشنده‌ی خشونت علیه زنان را می‌توان به صورت آسیب‌های جسمی، روانی، بهداشتی و اجتماعی طبقه‌بندی نمود. از پی‌آمدهای کشنده‌ی

خسونت علیه زنان، می‌توان به مرگ ناشی از قتل عمد بر اثر ضرب و جرح و یا ضربات روحی شدید که به خودکشی زن منتهی می‌گردد اشاره کرد.

خسونت‌های جسمی و جنسی و پی‌آمدهای آن

خسونت جسمی علیه زنان به صور گوناگون اعمال می‌شود و به هر نوع رفتار خشن از کتک‌زدن تا تجاوز جنسی که جسم زن را مورد آزار قرار دهد اطلاق می‌شود (کار، ۱۳۷۵). لیز کلی (۱۹۸۸) خسونت جنسی را هر نوع عمل فیزیکی، بصری، کلامی، یا جنسی تعریف کرده است که زن یا دختر در زمان وقوع یا بعدتر، آن را به صورت تهدید یا ارباب یا حمله‌ئی احساس کند که اثرش با تحقیر همراه باشد و توانایی برقراری تماس نزدیک و صمیمانه را از او سلب کند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴).

اثرات خسونت جسمی و جنسی می‌تواند شامل شکستگی‌ها، زخم‌ها، بریدگی‌ها، جراحات داخلی، آسیب‌های اعضای تناسلی، سقط جنین، بیماری‌های مقاربتی و ایدز باشد. خسونت‌های جسمانی و جنسی به طرق مختلف اثرات مهلک بر بهداشت زنان دارد. اطلاعات مربوط به خسونت‌های جنسی معمولاً آسان به دست نمی‌آید. یافته‌های سازمان مطالعات بهداشتی و جمعیت‌شناسی در آفریقای جنوبی، در سال ۱۹۹۸، نشان داد که ۴/۴ درصد زنان بین ۱۵ تا ۴۹ ساله که مورد مصاحبه قرار گرفته بودند اذعان داشتند که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند (جوکیز، ۱۹۹۹). این در حالی است که محقق نام‌برده در پژوهش مربوط به مسائل جنسی نوجوانان دریافت که یک‌سوم دختران نوجوان در آفریقای جنوبی با زور به عمل جنسی وادار شده‌اند.

در تایلند تحقیقی به وسیله‌ی زنان NGO (سازمان‌های غیر دولتی) نشان می‌دهد که ۱۰ درصد زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند STD به آن‌ها منتقل شده‌است (آرچاوانیکنی و پرامولوتنا، ۱۹۹۹). این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که ایبدمی HIV در زنان جوان پنج سال زودتر از مردان جوان شروع می‌شود.

خشونت روانی و پی‌آمدهای آن

خشونت روانی شامل اعمالی مانند تحقیر، تمسخر، توهین، فحش، متلک و تهدید به طلاق می‌باشد که می‌تواند باعث خدشه‌دار شدن آبرو و حیثیت زن شود. زنی که قربانی خشونت است نیازمند حفظ اسرار است. نه تنها نباید درباره‌ی این موضوع با کسی خارج از خانه صحبت شود، بلکه در داخل خانه هم بحثی در مورد خشونت صورت نمی‌گیرد. قانون «حرف نزن»، در حقیقت، فرد خشن را به ادامه‌ی کنترل قدرت و خشونت‌اش توانا می‌کند. وقتی زن یا دختری که مورد خشونت قرار می‌گیرد نمی‌تواند راز خود را با کسی در میان بگذارد، بعد از مدتی مسئولیت مورد سوء استفاده قرار گرفتن را عادی می‌پندارد و این واقعیت را می‌پذیرد و به تدریج احساس پوچی عمیقی در وجودش تجربه می‌کند: فقدان خودارزشی.

خشونت مالی و پی‌آمدهای آن

در بسیاری از کشورهای جهان، زنان به دلایل فرهنگی و حقوقی دسترسی به منابع اقتصادی ندارند و در صورت کار کردن بیرون از خانه و اخذ مواجب، مجبور به استرداد آن به مرد می‌باشند. محدودیت‌های بسیاری برای زنان از لحاظ مالی وجود دارد که می‌تواند اثرات قابل توجهی در ادامه‌ی زندگی او ایجاد نماید. برخی از صاحب‌نظران در تفسیر مسائل مربوط به خشونت، به فقر به عنوان یک عامل مهم و اساسی خشونت اشاره نموده‌اند. در حقیقت می‌توان اذعان داشت که خشونت‌ها، به‌خصوص خشونت خانگی، تا حد گسترده‌ئی می‌تواند تحت تأثیر مسائل اقتصادی و اجتماعی اعضای خانواده قرار گیرد. به‌عبارتی، دیدگاه زن و مرد نسبت به مسائل مالی و هم‌چنین پایگاه اقتصادی خانواده می‌تواند عاملی مهم در بروز خشونت‌ها باشد.

هدف از انجام تحقیق

پژوهش حاضر در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال اساسی است که در رفتار خشونت‌آمیز علیه زنان چه عواملی دخالت دارد و به منظور دستیابی به اهداف زیر صورت گرفته‌است:

- بررسی میزان خشونت و عواملی که در این پدیده زمینه‌ساز است.
- بررسی نوع خشونت و چه‌گونگی رابطه‌ی هریک از عوامل دخیل در آن.

با توجه به این نکته‌ی مهم که ارزش‌ها و باورهای فرهنگی زنان ما اجازه‌ی بروز آشکار خشونت‌های اعمال‌شده را به آنان نمی‌دهد، لذا اطلاعات موجود در مراکز قانونی بسیار محدود و ناقص می‌باشد. عدم گزارش خشونت به مراکز ذی‌ربط و کمبود داده‌های مستند، امکان فرضیه‌سازی دقیق را از پژوهش‌گر سلب نموده‌است. به هم‌این علت فقط به تدوین سؤال‌های پژوهش بر اساس داده‌های در دسترس در مراکز قانونی اکتفا می‌شود.

- ۱- توزیع سنی زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند به چه صورت است؟
- ۲- آیا بین سن زنان مورد خشونت قرار گرفته و میزان تحصیلات آنان رابطه‌ی وجود دارد؟
- ۳- طبقه‌بندی نوع خشونت اعمال‌شده و فراوانی آن.
- ۴- طبقه‌بندی شغل عاملین خشونت و فراوانی آن.
- ۵- آیا بین نوع خشونت و شغل عاملین خشونت رابطه‌ی وجود دارد؟
- ۶- آیا بین نوع خشونت و علت خشونت رابطه‌ی وجود دارد؟

جامعه‌ی آماری و جمعیت نمونه

در مطالعه‌ی حاضر، جامعه‌ی آماری ما افرادی هستند که به دلیل خشونت به مراکز قانونی شهرستان ارومیه مراجعه نموده‌اند. در مطالعه‌ی اولیه که تأکید بر

جمع‌آوری آمارهای خشونت از مراکز مختلف استان (پزشکی قانونی، نیروی انتظامی، دادگستری، مرکز مشاوره‌ی بهزیستی) بود، فقط پزشکی قانونی مدارک موثقی نسبت به دیگر مراکز در اختیار داشت. آمارهای جمع‌آوری‌شده از مرکز پزشکی قانونی ارومیه در شش‌ماهه‌ی اول سال ۱۳۸۰ در حدود ۹۱۹ مورد بود که همگی آنان ارجاعی از پاسگاه‌ها و کلانتری‌های نیروی انتظامی در سطح استان بود. در دفاتر آماری پزشکی قانونی، تنها به چند متغیر دست‌رسی داشتیم که تکافوی پاسخ به سوالات تحقیق نبود. بنابراین با مراجعه به نیروی انتظامی، لیست کلانتری‌هایی را که بیشترین مراجعه‌کننده‌ی خشونت علیه زنان را داشتند دریافت نموده و از بین آنان دو کلانتری (هفده و یازده) را که بالاترین میزان ارجاعی را به خود اختصاص می‌دادند، انتخاب نمودیم. به عبارتی، دلیل انتخاب کلانتری به عنوان مرکز قانونی این بود که این محل گلوگاه ورودی شکایات خشونت علیه زنان است و شاکیان بعد از ورود به کلانتری‌ها در صورت لزوم به دیگر مراکز قانونی مراجعه می‌نمایند.

جمعیت مورد مطالعه‌ی این پژوهش شامل تمامی افرادی است که در فاصله‌ی زمانی فروردین ۱۳۸۰ تا پایان اسفند ۱۳۸۰ به دلیل خشونت به کلانتری‌های مورد نظر شکایت کرده و در آن‌جا پرونده تشکیل داده‌اند. تمامی پرونده‌های موجود در این فاصله‌ی زمانی مورد بررسی قرار گرفته و طبق یک پرسش‌نامه‌ی از پیش تنظیم‌شده، اطلاعات لازم از طریق این پرونده‌ها جمع‌آوری شده‌است. لازم به ذکر است که به دلیل محدودیت زمانی و مالی، امکان مصاحبه‌ی حضوری با شاکیان (زنان مورد خشونت قرار گرفته) وجود نداشت و داده‌های به‌دست‌آمده فقط توسط اطلاعات ثبت‌شده در پرونده‌ها جمع‌آوری شده‌است.

متغیرهای مورد بررسی

متغیرهای مورد بررسی در این مطالعه که از اطلاعات ثبت‌شده در پرونده‌ها به دست آمده به شرح زیر می‌باشد:

سن، شغل، میزان سواد، محل سکونت، نوع خشونت (جسمی، روانی، مالی، جنسی)، نتیجه‌ی خشونت (سازش، ارجاع به مراجع قضایی)، عاملین خشونت (همسر، پدر، پسر، ...)، علت خشونت (ترک منزل، ندادن نفقه، اعتیاد، زندانی بودن مرد، ...).

یافته‌ها

اولین سوال تحقیق مربوط می‌شود به توزیع سنی زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند. طبق جدول ۱، بالاترین میزان خشونت در بین زنان سنین ۱۷ تا ۲۰ ساله (۱۶/۵ درصد) می‌باشد. زنان سنین بین ۱۷ تا ۳۲ سال که مورد خشونت قرار گرفته‌اند نزدیک به ۵۶ درصد کل زنان را تشکیل می‌دهند.

جدول ۱- رابطه بین سن زنان مورد خشونت قرار گرفته و میزان تحصیلات آنان

درصد	فراوانی	بالاتر از دیپلم	دیپلستان	ابتدایی	بی‌سواد	میزان تحصیلات / گروه سنی
۲/۹٪	۸	-	۴	۴	-	۱۲-۱۶
۱۶/۵٪	۴۵	-	۹	۳۲	۴	۱۷-۲۰
۱۳/۲٪	۳۶	-	۸	۲۵	۳	۲۱-۲۴
۱۳/۶٪	۳۷	-	۱۰	۲۶	۱	۲۵-۲۸
۱۲/۵٪	۳۴	۲	۳	۲۰	۹	۲۹-۳۲
۱۱/۸٪	۳۲	۱	۳	۱۷	۱۱	۳۳-۳۶
۹/۹٪	۲۷	۱	۷	۱۳	۶	۳۷-۴۰
۶/۶٪	۱۸	۱	۱	۷	۹	۴۱-۴۵
۱۲/۹٪	۳۵	-	۱	۱۰	۲۴	بالاتر از ۴۵
۱۰۰٪	۲۷۲	۵	۴۶	۱۵۴	۶۷	فراوانی
	۱۰۰٪	۱/۸٪	۱۶/۹٪	۵۶/۶٪	۲۴/۶٪	درصد

$$x^2 = ۱۰۴/۳۵$$

$$\sigma = ۰/۰۰۰۱$$

سوال دوم در رابطه با میزان تحصیلات و سن زنان مورد خشونت قرار گرفته می‌باشد. جدول ۱ نشان می‌دهد که بالاترین میزان خشونت در بین زنانی است که تحصیلات آنان در محدوده‌ی تحصیلات ابتدایی است (۵۶/۶ درصد) و سپس زنانی که بی‌سواد هستند (۲۴/۶ درصد).

برای آزمون رابطه‌ی بین سطح تحصیلات زنان مورد آزار قرار گرفته و سن آنان، از آزمون مجذور کای استفاده شده‌است. آمارهای به‌دست‌آمده، در سطح ۹۹ درصد اطمینان این رابطه را مورد تأیید قرار می‌دهد.

در پاسخ به سوال سوم، جدول ۲ طبقه‌بندی نوع خشونت و فراوانی آن را نشان می‌دهد. هم‌آن‌طور که در جدول دیده می‌شود، بیشترین میزان خشونت از نوع جسمی و فیزیکی است (۵۰ درصد) و سپس خشونت روانی و مالی به ترتیب ۲۶/۱ و ۲۳/۲ درصد را نشان می‌دهد.

جدول ۲- توزیع فراوانی نوع خشونت‌های اعمال‌شده

نوع خشونت	جسمانی	روانی	جنسی	مالی	جمع
فراوانی	۱۳۶	۷۱	۲	۶۳	۲۷۲
درصد	۵۰٪	۲۶/۱٪	۰/۷٪	۲۳/۲٪	۱۰۰٪

در پاسخ سوال چهارم که عاملین خشونت چه کسانی هستند، جدول ۳ نشان می‌دهد که همسران بالاترین نرخ (۸۲/۴ درصد) را به خود اختصاص داده‌اند و پس از آن، پسران (۷ درصد) عامل خشونت زنان شناخته شده‌اند.

جدول ۳- چه کسانی عامل خشونت هستند؟

عامل خشونت	همسر	پدر	پسر	برادر	خانواده‌ی همسر	غیره	جمع
فراوانی	۲۲۴	۸	۱۹	۶	۴	۱۱	۲۷۲
درصد	۸۲/۴٪	۲/۹٪	۷٪	۲/۲٪	۱/۵٪	۴٪	۱۰۰٪

آیا بین نوع خشونت و شغل مردانی که دست به خشونت می‌زنند رابطه وجود دارد؟ همان‌طور که در جدول ۴ مشاهده می‌شود، مردانی که در طبقه‌بندی مشاغل عنوان کارگر ساده را کسب نموده‌اند بالاترین میزان اعمال خشونت را به خود اختصاص داده‌اند (۴۰/۸ درصد). در رتبه‌ی بعدی، مردانی که عنوان بی‌کار دارند نسبت به مشاغل دیگر بیشتر دست به اعمال خشونت علیه زنان زده‌اند. آمارهای جدول هیچ گونه رابطه بین نوع شغل مردان و نوع خشونت نشان نمی‌دهد.

جدول ۴- رابطه بین نوع خشونت و شغل عاملین خشونت

نوع خشونت / شغل متشاک	جسمانی	روانی	جنسی	مالی	جمع	درصد
بی‌کار	۲۸	۲۲	-	۲۲	۷۲	۲۶/۵٪
کارگر ساده	۶۳	۲۶	۲	۲۰	۱۱۱	۴۰/۸٪
کارمند	۷	۳	-	۸	۱۸	۶/۶٪
فرهنگی	۴	۴	-	۱	۹	۳/۳٪
نیروی انتظامی	۵	۷	-	۴	۱۶	۵/۹٪
آزاد	۲۹	۹	-	۸	۴۶	۱۶/۹٪
جمع	۱۳۶	۷۱	۲	۶۳	۲۷۲	۱۰۰٪
درصد	۵۰٪	۲۶/۱٪	۰/۷٪	۲۳/۲٪	۱۰۰٪	

جدول ۵ نشان می‌دهد که درصد بالای علت خشونت (۱۹/۵ درصد)، به اعتیاد مربوط می‌شود و در رتبه‌ی بعدی، علت خشونت به مسائل مالی-ارثی برمی‌گردد.

برای آزمون این فرضیه که آیا بین نوع خشونت و علت آن رابطه وجود دارد از آزمون مجذور کای استفاده شده‌است. داده‌های مربوط، نشان‌دهنده‌ی آن است که در سطح بیش از ۹۹ درصد، اطمینان این رابطه مورد تأیید است.

جدول ۵- رابطه بین نوع خشونت با علل آن

نوع خشونت / علت خشونت	جسمانی	روائی	جنسی	مالی	فراوانی	درصد
اعتیاد	۲۴	۱۴	-	۱۵	۵۳	٪۱۹/۵
ترک منزل	۳	۳	-	۲	۸	٪۲/۹
افتادن در زندان	۷	۲	-	-	۹	٪۳/۳
ندادن خرجی	۷	۷	-	۱۹	۳۳	٪۱۲/۱
فساد اخلاقی	۱۵	۱۶	۱	۱	۳۳	٪۱۲/۱
ازدواج مجدد	۲	۶	-	-	۸	٪۲/۹
دخالت خانواده	۲۱	۴	-	۲	۲۷	٪۹/۹
مالی-ارثی	۱۴	۳	-	۲۳	۴۶	٪۱۶/۹
نامشخص	۴۳	۱۰	۱	۱	۵۵	٪۲۰/۲
جمع	۱۳۶	۷۱	۲	۶۳	۲۷۲	٪۱۰۰
درصد	٪۵۰	٪۲۶/۱	٪۰/۷	٪۲۳/۲	٪۱۰۰	

$$\chi^2 = ۱۱۰/۷۴$$

$$\sigma = ۰/۰۰۰۱$$

بحث درباره‌ی یافته‌ها، و پیشنهادها

متغیرهای مورد مطالعه در پژوهش حاضر با تمام کاستی‌های موجود اطلاعاتی در مراکز ذی‌ربط قانونی، نمودی از مسائل فردی و در عین حال مسائل اجتماعی است.

در مطالعه‌ی حاضر، چهار نوع خشونت طبقه‌بندی شده‌است: جسمانی، روانی، جنسی و مالی. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بالاترین میزان خشونت از نوع جسمانی آن بوده‌است، اما به دلیل نقص مدارک موجود در پرونده‌های مورد بررسی، پژوهش‌گر نتوانسته شدت خشونت را مشخص نماید، زیرا یک هُل دادن ساده به‌طورقطع با کتک‌زدن که منجر به مجروح شدن زن شود، فرق دارد. در مطالعه‌ی حاضر کم‌ترین میزان خشونت مربوط به خشونت جنسی است که یکی از دلایل پایین بودن این رقم، عدم گزارش این موارد

به مراکز قانونی است، زیرا مسئله‌ی آبرو و حیثیت زنان در جامعه‌ی ما از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است.

نتایج حاصل از مطالعه‌ی حاضر را می‌توان در دو بعد ویژگی‌های شاکی و متشاکی مورد بحث قرار داد. در بُعد شاکی، یعنی ویژگی‌های زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند، فاکتورهای سن و میزان تحصیلات بیش از همه نمود دارد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که درصد بالایی از زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند یا دارای سواد ابتدایی (۶/۵۶درصد) و یا بی‌سواد (۶/۲۴درصد) بوده‌اند. و از طرف دیگر، حدود بیش از ۵۶درصد زنانی که در معرض آزار و اذیت بوده‌اند، بین ۱۷ تا ۳۲ سال سن دارند.

تحقیقات بین‌فرهنگی نشان می‌دهد که هر قدر موقعیت اجتماعی زن پایین‌تر باشد، به همان نسبت فراوانی ابتلا به خشونت بالاتر است (آبوت و والاس، ۱۳۸۰). نتایج تحقیقات استرالیایی‌ها نشان می‌دهد که بالاترین میزان زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌بودند در سنین بین ۱۸ تا ۲۴ سال بوده‌است (سالنامه‌ی استرالیا، ۱۹۹۸).

مسئله‌ی خشونت علیه زنان در جامعه، محصول بنیاد اندیشه‌ی مردسالاری است. در جامعه‌ی ما که تفکر «قدرت مترادف کنترل» حاکم است، در حقیقت ساختار جامعه به تبعیت از این تفکر شکل می‌گیرد. به‌علاوه، ضرب و جرح زنان در بسیاری از ارزش‌های صوری مورد تأیید است و بستگی زیاد به نقش‌های جنسیتی پذیرفته‌شده‌ی آن جامعه دارد. زنی که به‌کرات مورد خشم و آزار مرد خود قرار می‌گیرد، به‌مرور عزت نفس‌اش کاهش می‌یابد و این امر را بدیهی می‌شمارد و به‌تدریج احساس پوچی و بی‌ارزشی می‌کند.

تحلیل وسیع‌تر و ارائه‌ی نظریه‌ی جامع در مورد خشونت علیه زنان نیازمند پژوهش‌های جمعیت‌شناختی در طیفی وسیع با طراحی سازمان‌یافته است که در این مجال نمی‌گنجد؛ اما به نظر می‌رسد برای تعدیل و کاهش این پدیده‌ی رفتاری می‌تواند اقداماتی صورت پذیرد که مهم‌ترین آن‌ها بالا بردن میزان تحصیل زنان به‌خصوص دختران جوان است. به عبارتی، هر قدر سطح

سواد و دانش زنان افزایش یابد، به همان نسبت توانایی برخورد با آسیب‌های اجتماعی در آنان بیشتر خواهد شد.

روان‌شناسان و متخصصان آموزشی بر این باور اند که هر قدر دختران بتوانند تجارب آموزشی را در خلال دوره‌ی نوجوانی کسب نمایند بهتر می‌توانند آماده‌ی رویارویی با چالش‌های زندگی در دوره‌ی بزرگسالی باشند. ترک تحصیل زودهنگام یک حادثه‌ی «زودرس کاذب»^۱ است که دختران جوان را زودتر از موعد درگیر نقش‌های بزرگسالان می‌کند.^۲

در تحقیق حاضر، بررسی دو ویژگی اساسی متشاکیان (اعتیاد، کارگر ساده)، تفسیرهای ژرفی می‌طلبد. نتایج مطالعه‌ی حاضر نشان می‌دهد که مردانی که بیشترین خشونت را اعمال کرده‌اند کارگر ساده (۴۰/۸ درصد) بوده‌اند. به عبارتی، کارگر ساده یعنی کارگر فصلی که ممکن است در برخی از ماه‌های سال بی‌کار باشد. با توجه به اسناد موجود در مراکز قانونی، اعتیاد یکی از عمده‌ترین علل خشونت شناخته شده است. به عبارتی، اکثر مردانی که دست به اعمال خشونت‌آمیز می‌زنند معتاد هستند. این یافته در راستای تحقیقات غربی نشان می‌دهد که درصد بالایی از مردانی که به دلیل آزار و اذیت زنان توسط پلیس دستگیر می‌شوند، الکلی هستند (ایستل،^۳ ۱۹۹۳).

عدم امنیت شغلی در مردانی که به کارهای سنگین با درآمد پایین مشغول اند می‌تواند پی‌آمدهایی در زندگی خانوادگی آنان ایجاد نماید که خشونت نمونه‌ئی از آن است. تحقیقات جامعه‌شناسان مؤید این نظر است که بی‌کاری مرد می‌تواند منجر به استرس‌های اجتماعی شود و در روابط خانوادگی ایجاد اختلال نماید. حوادث شغلی شوهر، مانند بی‌کاری یا تهدید به بی‌کاری، مشکلات استرس‌زا هم برای مرد و هم برای افرادی که به طور غیرمستقیم با آن حوادث روبه‌رو هستند، ایجاد می‌کند.

متأسفانه طرز برخورد مقامات مسئول با زنانی که به دلیل آزار و اذیت مردان خود به مراجع قانونی رجوع می‌کنند چندان جدی نیست، که به نظر

1. Pseudo mature

2. Pearson & Newcomb (2000)

3. Eastal, 1993

می‌رسد این برخورد سهل‌انگارانه با زنان مورد خشونت قرار گرفته، آنان را از مراجعه به مراکز قضایی دل‌سرد می‌کند. تغییر نگرش و دیدگاه‌های عمومی، کار ساده و آسانی نیست که در یک برنامه‌ی کوتاه‌مدت به انجام برسد. لذا ضروری است که وسایل ارتباط جمعی اولاً از ارائه‌ی برنامه‌هایی که به نوعی ترویج خشونت می‌کند اجتناب نمایند و ثانیاً در روشن‌سازی موقعیت و نقش زنان در جامعه اهتمامی بیشتر مبذول دارند.

منابع

- ۱- آبوت، پاملا؛ والاس، کلا، ۱۳۸۰. *جامعه‌شناسی زنان*. ترجمه‌ی منیژه عراقی. تهران، نشر نی.
- ۲- رفیعی‌فر؛ پارسی‌نیا، ۱۳۸۰. *خشونت علیه زنان* (ترجمه). سازمان بهداشت جهانی. انجمن آموزش بهداشت و ارتقای سلامت خانواده.
- ۳- کار، مهرانگیز، ۱۳۸۰. *پژوهشی درباره‌ی خشونت علیه زنان در ایران*. تهران، انتشارات روشن‌گران و مطالعات زنان.
- 4- Archavaitkui, K., Pramualariana, A., 1999. **Factors affecting women's health in Thailand**. Paper presented at Workshop on Women's Health in Southeast Asia, Population Council, Jakarta, October, p. 29-31.
- 5- *Australian Institute*, 1994. **Family Matters**, Journal article.
- 6- *Daily Statistics Canada*, 1993. **The Violence against Women Survey**, 18 November.
- 7- *Easteal, P.*, 1993. **Killing the Beloved**, Australian Institute of Criminology, Canberra.
- 8- *Jewkes, Racheal*, 1999. **The Impact of Violence against Women on Sexual and Reproductive Health**. Medical Research Council.
- 9- *Pearson, S. B. & Newcomb, M. D.*, 2000. **Predictors of Early High School Dropout: A Test of Five Theories**. Journal of Educational Psychology, Vol. 92, No. 3, p. 568-582.
- 10- *Year Book, Australia*, 1998. Crime and Justice.

دکتر سوسن سیف*

مهرانگیز شعاع کاظمی**

بررسی علل و عوامل مدرسه‌گزینی دانش‌آموزان دختر دبیرستان‌های شهر تهران سال تحصیلی ۸۱-۸۲

* استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا

psychology@alzahra.ac.ir

** دانشجوی دکترای روان‌شناسی عمومی

چکیده

بافت جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی جوان است، و از این رو، شناسایی مشکلات مربوط به آن ضروری احساس می‌شود؛ چرا که یکی از اهداف تعلیم و تربیت، پرورش انسان‌هایی است سالم همراه با بهداشت روانی و جسمانی؛ و حساسیت لازم نسبت به این موضوع، یقیناً در سرنوشت آنان تأثیری به‌سزا خواهد داشت. در این راستا، سعی بر آن شد که نخست به پیش‌بینی علل مؤثر بر این پدیده تحت عنوان متغیرهای پیش‌بینی‌کننده پرداخته‌شود. در روان‌شناسی، این علل را تحت عنوان عوامل ریسک رفتاری می‌شناسند که باعث بروز متغیر ملاک یا پیش‌بینی‌شونده (مدرسه‌گریزی) می‌گردد. سپس، برای دستیابی به این متغیرها سعی شد تا نمونه‌ها از جامعه‌ی دانش‌آموزی انتخاب شود و این پدیده بررسی گردد. نمونه‌گیری به صورت خوشه‌ئی انجام گرفت و از بین مناطق ۱۹گانه‌ی شهر تهران، ۴ منطقه به عنوان خوشه‌های معرف انتخاب شد.

در این تحقیق، ۱۷۹ دانش‌آموز از پایه‌های تحصیلی اول تا سوم دبیرستان در دامنه‌ی سنی ۱۴ تا ۱۸ سال انتخاب شدند و به پرسش‌نامه‌ی تدارک‌دیده‌شده پاسخ گفتند. در بخش تجزیه و تحلیل آماری روش‌های آمار توصیفی (جداول، میانگین، فراوانی، انحراف معیار) و آمار استنباطی (X^2 و معادله‌ی رگرسیون لوجستیک) به کار رفت. نتایج تحقیق نشان داد که نمونه‌های انتخاب‌شده در گروه مشکل‌دار و عادی به‌درستی انتخاب شده‌بودند، زیرا هر یک با اطمینان ۹۱/۳۸٪ و ۸۴/۹۱٪ نشان دادند که به‌درستی در گروه خود قرار گرفته‌اند. در بخش تجزیه و تحلیل، با توجه به نتایج به‌دست‌آمده می‌توان بر اساس متغیرهای پیش‌بینی‌کننده، سهم مشکل مدرسه‌گریزی را به حداقل رساند، زیرا به جز عامل‌های افت تحصیلی، وضعیت اقتصادی خانواده و تأثیر هم‌سالان، سایر متغیرها از عوامل مؤثر و تسهیل‌کننده‌ی پدیده است که با شناسایی آن‌ها می‌توان به کنترل درست و هدایت صحیح این نسل پرداخت.

کلیدواژه‌ها

دانش‌آموز دختر مدرسه‌گریز؛ انگیزش و علاقه؛ نوع برخورد اولیا؛ هم‌سالان؛ کشمکش و روابط معیوب والدین؛ نگرش؛ افت تحصیلی؛ اضطراب؛ افسردگی

مقدمه

مسائل و مشکلاتی که در ابعاد آموزشی و تربیتی در مدارس گریبان‌گیر نظام آموزشی جوامع است بسیار متنوع می‌باشد. در این بین، مدرسه‌گزیزی پدیده‌ای است که به سرعت افزایش یافته و یکی از مشکلات عمده‌ی آموزش و پرورش گردیده‌است. اهمیت این موضوع بیشتر ملموس خواهد بود اگر در نظر داشته باشیم که تربیت صحیح نسل جوان، سرمایه‌گذاری مطمئنی است که جامعه در راستای تعالی خود در آینده‌ی نه چندان دور به آن مبادرت می‌ورزد. مدرسه‌گزیزی مشکلی است رفتاری که علاوه بر هدر دادن هزینه‌ها و آسیب‌های مالی به آموزش و پرورش پی‌آمدهای ناخوشایندی نیز برای جامعه، فرد و خانواده دارد. مدرسه‌گزیزی عاملی است بالقوه منفی برای دانش‌آموزان، خانواده، مدارس و جامعه که لزوم توجه و شناخت زمینه‌ها و علل و عوامل مرتبط با این پدیده‌ی رفتاری را بیش از پیش آشکار می‌کند. لازمه‌ی هر اقدام درمانی و پیش‌گیرانه، شناخت علل آن پدیده است. بنابراین با توجه به مسائل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی و مشکلات فردی دانش‌آموزان و عوامل درون‌مدرسه‌ای، می‌توان به راه‌کارهایی برای پیش‌گیری و حل آن‌ها دست یافت.

بیان مسئله

دانش‌آموزان در نظام آموزش و پرورش اصلی‌ترین و مهم‌ترین عنصر محسوب می‌شوند. تمامی تمهیدات و پیش‌بینی‌ها در جریان برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و تدارکات در این سیستم در نهایت به دانش‌آموزان منتهی می‌شود. زیرا آماده‌سازی و ایجاد صلاحیت‌های لازم در آن‌ها برای ورود به اجتماعی که خود سازنده‌ی آن خواهند بود هدف نهایی آموزش و پرورش است. بی‌گمان، در این روند، هر قدر به مسائل مربوط به دانش‌آموزان بیشتر توجه شود و

مورد رسیدگی قرار گیرد ساختار آتی اجتماع از استحکام و استواری بیشتری برخوردار خواهد بود.

پدیده‌هایی همچون مدرسه‌گریزی، فرار از خانه، هراس از مدرسه، ترک تحصیل و افت تحصیلی، اگرچه مربوط به دانش‌آموزان است، ولی از مسائل مبتلابه نظام آموزشی می‌باشد. هر یک از این پدیده‌ها، علاوه بر داشتن تأثیر متقابل در دیگری، نتایج و آثار ویژه‌ی خود را نیز دارا است و روش‌های مقابله و برخوردی جداگانه می‌طلبد. در این میان، پدیده‌ی رفتاری مدرسه‌گریزی از جمله مشکلات مبتلابه مدارس و خانواده‌ها است که خود به دلیل عوارض و پی‌آمدهای اجتماعی، روانی و خانوادگی نیازمند بررسی ویژه‌ی است. این مشکل، علاوه بر این‌که از نظر اقتصادی و مالی هزینه‌ی سنگینی را بر جامعه تحمیل می‌کند، مشکلات فراوانی نیز برای خانواده، جامعه و خود دانش‌آموز به بار می‌آورد. مدرسه‌گریزی مقدمه‌ئی است برای ورود به گروه‌های ضد اجتماعی و بزه‌کاری.

در حال حاضر، در اکثر مدارس با این پدیده به شکل صوری برخورد می‌شود؛ از جمله، تنبیه دانش‌آموز، محروم کردن از حضور در کلاس، تعهد گرفتن، آگاه نمودن والدین، جلوگیری از حضور در جلسه‌ی امتحان، سرزنش و تحقیر دانش‌آموز، و در نهایت، حرکت به سوی که تنفر و انزجار دانش‌آموزان را در مدرسه تشدید می‌کند.

بنابراین، لازم است پیش از انجام هر نوع اقدامی این مسئله به طور همه‌جانبه بررسی گردد تا بیش و آگاهی کافی در این زمینه فراهم و سپس در جهت رفع آن اقدام شود.

مدرسه‌گریزی پدیده‌ئی است که در اجتماع رخ می‌دهد و پیش از هر عمل پیش‌گیرانه نیاز است تا علل و عوامل به‌وجودآورنده‌ی آن شناسائی شود. اسمیت^۱ در ۱۹۹۶ تحقیقی انجام داد درباره‌ی دو گروه مدرسه‌گریزهای ثبت‌نام‌شده و مدرسه‌گریزهای ثبت‌نام‌نشده. نتایج تحقیق نشان داد که با افزایش

1. Smith

سن، میزان گریز از مدرسه افزوده می‌شود؛ در ضمن، علاقه‌ی دانش‌آموزان مدرسه‌گریز به مدرسه کمتر از دانش‌آموزان عادی است. او دلایل مدرسه‌گزیزی را در ۵ طبقه دسته‌بندی نمود:

۱- نگرش منفی و تنفر از مدرسه.

۲- سختی درس‌ها.

۳- آزار توسط هم‌سالان و سایر کارکنان مدرسه.

۴- تأثیر از هم‌سالان.

۵- ترس از معلم.

عده‌ئی از تحقیق‌شونده‌ها هم هیچ دلیلی را ذکر نکردند. این عوامل عمدتاً عوامل مدرسه‌ئی بوده که در بین آن‌ها سختی دروس و نگرش منفی نسبت به مدرسه از علل اصلی بود.

ضرورت و اهمیت پژوهش

در بحث از ضرورت و اهمیت مسئله، باید به پی‌آمدهای فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و روانی آن توجه نمود. این مشکل به عنوان سدی در مقابل بروز و شکوفایی استعداد دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و هم‌چنین به گسترش رفتارهای نابه‌هنجار نیز کمک می‌کند. از آن‌جا که جامعه را افراد، ارتباطات و قوانین اجتماعی شکل می‌دهد لذا جامعه‌ئی سالم، نیازمند داشتن افرادی به‌هنجار به عنوان اعضای جامعه می‌باشد.

سهل‌انگاری والدین، مدرسه و مسئولان از نظر شناخت دقیق و همه‌جانبه‌ی پدیده‌ی مدرسه‌گزیزی، علاوه بر افت تحصیلی، منجر به اعمال بزه‌کارانه در سطح جامعه شده و عواقب و تبعات خاص خود را در پی خواهد داشت. تحقیقات بسیاری در خارج از کشور برای بررسی علل و عوامل به‌وجودآورنده‌ی این مشکل انجام شده‌است. اما با توجه به این‌که این مشکل تا حدودی وابسته و متأثر از فرهنگ، بافت و بوم هر کشوری می‌باشد،

ضرورت دارد که علل و عوامل آن در مناطق مختلف شناخته شده و برای رفع آن اقدام گردد.

بنابراین، با توجه به اهمیت شناخت عوامل مدرسه‌گزینی در پیش‌گیری، درمان و جلوگیری از پی‌آمدهای نامطلوب آن و عنایت به این‌که در کشور ما، پژوهش در زمینه‌ی بررسی علل و عوامل مرتبط با مدرسه‌گزینی بسیار اندک و ناچیز است، ضرورت و اهمیت این پژوهش را می‌توان تبیین نمود.

اهداف پژوهش

اهداف این پژوهش بررسی میزان تأثیر عوامل زیر بر گریز از مدرسه است:

- ۱- انگیزش و علاقه‌ی تحصیلی.
- ۲- نوع برخورد اولیای مدرسه.
- ۳- ایجاد گرایش به مدرسه‌گزینی به‌وسیله‌ی همسالان.
- ۴- کشمکش‌ها و روابط معیوب عاطفی خانواده.
- ۵- نگرش نسبت به مدرسه و تحصیل.
- ۶- رسیدگی والدین به امور تحصیلی.
- ۷- افت تحصیلی.
- ۸- اضطراب.
- ۹- افسردگی.

فرضیه‌های تحقیق

- ۱- بین میزان انگیزش و علاقه‌ی تحصیلی، و رفتار گریز از مدرسه رابطه وجود دارد.
- ۲- بین نوع برخورد اولیای مدرسه و مدرسه‌گزینی رابطه وجود دارد.
- ۳- بین تأثیر همسالان در ایجاد گرایش به مدرسه‌گزینی و رفتار گریز از مدرسه رابطه وجود دارد.

- ۴- بین کشمکش‌ها و روابط معیوب عاطفی خانواده و رفتار گریز از مدرسه رابطه وجود دارد.
- ۵- بین نگرش نسبت به مدرسه و تحصیل و مدرسه‌گریزی رابطه وجود دارد.
- ۶- بین رسیدگی والدین به امور تحصیلی و مدرسه‌گریزی رابطه وجود دارد.
- ۷- بین افت تحصیلی و مدرسه‌گریزی رابطه وجود دارد.
- ۸- بین اضطراب و افسردگی و مدرسه‌گریزی رابطه وجود دارد.

پیشینه‌ی پژوهش

نگاهی به تعاریف و جایگاه مدرسه‌گریزی

تعاریف و تقسیم‌بندی‌های مختلفی برای مدرسه‌گریزی انجام شده‌است که همه‌ی آن‌ها نقاط مشترک و متفاوت زیادی دارند.

گلزاری (۱۳۶۸) ویژگی‌های مدرسه‌گريزان را چنین بیان می‌کند: «دانش‌آموز مدرسه‌گریز به درس بی‌علاقه است و دانش‌آموزی ضعیف و تنبل به حساب می‌آید؛ غیبت‌های ناپیوسته و متناوب دارد؛ دارای مشکلات اخلاقی حادی است؛ به‌خصوص زیاد دروغ می‌گوید؛ دست به دزدی می‌زند و از خانه فرار می‌کند؛ خانواده‌اش نظم و ثبات ندارد و گریز از مدرسه را با نقشه و رضایت انجام می‌دهد».

به گفته‌ی ویلیامز^۱ (۱۹۸۸). به نقل از به‌پژوه، (۱۳۷۵)، مدرسه‌گریزی عبارت است از غیبت ناموجه از مدرسه که معمولاً بدون آگاهی والدین صورت می‌گیرد و مدرسه‌گریزی پایدار ممکن است اختلال رفتاری محسوب شود.

مدرسه‌گریزی عبارت است از فرار از مدرسه بدون اجازه والدین و اولیای مدرسه (کان^۲ و همکاران. نقل از سلطان‌فر، ۱۳۷۰).

1. Williams

2. Kahn

کوی^۱ و همکاران (۱۹۸۰). به نقل از خرمايي، (۱۳۷۴) به وسیله ی طبقه بندی تجربی، چهار بُعد برای اختلال های رفتاری مشخص ساخته اند: اختلال سلوک (پرخاشگری آشکار، منفی گرایی و ازهم گسیختگی)، اضطراب و گوشه گیری (بیش فعالی، گوشه گیری اجتماعی، کمرویی و حساسیت)، عدم پختگی (کمبود توجه، انفعال و خیال پردازی) و پرخاشگری اجتماعی شده (فعالیت های دسته ای، سرقت و مدرسه گریزی).

غیبت مکرر دانش آموز از مدرسه بدون اطلاع خانواده و عذر موجه، فرار از مدرسه محسوب می شود. بدین معنا که دانش آموز از نظر خانواده به مدرسه می رود ولی در عمل به جای رفتن به مدرسه وقت خود را طوری دیگر می گذراند (گیلک پور، ۱۳۷۷).

دانش آموز مدرسه گریز، فردی است که بی اجازه از مدرسه غایب می شود و کودکانی که با اجازه و یا به علت بیماری بستری می باشند از این تعریف مستثنا هستند (گالوی^۲. به نقل از سن^۳، ۱۹۹۴).

با توجه به این که مدرسه گریزی یک مشکل رفتاری است و در زمره ی اختلالات رفتاری جای دارد، به نظر می رسد که نیاز است تا دیدگاه های نظری مهم در این باره مطرح گردد.

۱- دیدگاه زیست شناختی

این دیدگاه در کلی ترین شکل خود حکایت از این دارد که رشد اختلال های رفتاری به عامل بیولوژی مربوط می شود. صاحبان این دیدگاه معتقد اند که آشفتگی های بدنی باعث رفتار پریشان می شود. هسته ی اصلی نقطه نظر زیست شناختی، نتیجه ی یافته هایی است که از رابطه ی بین عفونت ها و نواقص بدنی با رفتار پریشان به دست آمده است. افراطی ترین نظریه ی زیست شناختی معتقد است که اختلال های رفتاری، یا موروثی است یا ناشی از آسیب یا عفونت قبل یا بعد از تولد. نظر کمتر افراطی، باز هم بر کارکرد

1. Quay
2. Galloway
3. Sean

زیست‌شناختی (گرایش به کم‌رویی) و محیط اجتماعی (میزان بالای بی‌کاری و فقر در جامعه) تأکید دارد (ساراسون و ساراسون^۱، ۱۹۷۷. ترجمه نجاریان و همکاران، ۱۳۷۱). در حال حاضر، پذیرفته‌ترین نقشی که درباره‌ی بیولوژی وجود دارد استعداد مزاجی و فشار خارجی است، به این مفهوم که در پدید آمدن مشکل رفتاری، آمادگی ابتلا به بیماری و رویدادهای محیطی در هم تأثیر متقابل دارند.

۲- دیدگاه روان‌پویشی^۲

دیدگاه روان‌پویشی بر این باور است که افکار و هیجان‌ها علل مهم رفتار هستند. این دیدگاه برای تبیین اختلال‌های رفتاری سهولت آمدن به آگاهی فرد متفاوت است. فروید علاقه‌مند بود به این که چه‌گونه این مضامین روانی ناخودآگاه بر رفتار خودآگاه تأثیر می‌گذارد. او ادعا کرد که میزان تعارض درونی مربوط به رویدادهای روانی در تعیین آگاهی از آن‌ها عاملی مهم است. هر اندازه تعارض ناخودآگاه فشرده‌تر باشد، آسیب‌پذیری شخص بیشتر است. بر اساس معیارهای نظریه‌ی روان‌کاوی، انسان هنگامی بیمار می‌شود که تعادل میان عناصر اساسی شخصیت وی یعنی نهاد، خود و فراخود به هم بخورد. بیماران روانی معمولاً نهادی حریص و فراخودی به‌شدت کنترل‌کننده دارند و خود آنان تقویت‌نشده یا تحت‌فشار است (همان منبع).

۳- دیدگاه شناختی^۳

انسان موجودی پیچیده و بگرنج است و مانند یک موجود ساده در برابر محرک‌ها عمل نمی‌کند، بلکه درباره‌ی موقعیتی که در آن قرار دارد می‌اندیشد و سپس بر حسب درک و فهم‌اش از محیط و موقعیت واکنش نشان می‌دهد. پی‌اژه در چهارچوب نگرش شناختی به مسئله‌ی اختلال رفتاری معتقد است که یکی از دو بعد رفتاری یا دچار نارسایی رشدی یا تحولی است و یا گرفتار رشدیافتگی منفی. منظور از رشدیافتگی منفی، آن جنبه از اختلال‌های رفتاری

1. Sarrason & Sarrason

2. Psychoanalysis perspective

3. Cognitive perspective

است که در محیط‌های نامناسب و یا پر از کشمکش و تضاد ایجاد می‌شود. (نادری و سیف نراقی، ۱۳۷۴).

۴- دیدگاه رفتاری^۱

این دیدگاه بر تأثیر محیط و یادگیری در بروز اختلال‌های رفتاری تأکید دارد. واتسون، بر خلاف فروید، به عوض تعارض‌های روانی-درونی ناخودآگاه، به رویدادهای قابل رؤیت تأکید دارد. یادگیری و تأثیر محیط، کانون‌های بررسی رفتار به حساب می‌آید. روند یادگیری در سرتاسر عمر ادامه دارد و از این رو، این تصور که شکل‌گیری شخصیت تا سن مخصوصی صورت می‌گیرد نمی‌تواند معنادار باشد. این دیدگاه مشکلات رفتاری را ناشی از تعامل محیط و یادگیری می‌داند. آن‌ها معتقد اند که رفتارهای به‌هنجار و نابه‌هنجار، هر دو از محیط فراگرفته می‌شود. هم‌چنین، این دیدگاه اثرات تقویت‌کننده‌ها و الگوهای نامناسب را در پیدایش اختلال رفتاری مهم می‌داند (منشی طوسی، ۱۳۷۵).

۵- دیدگاه اجتماعی

در این دیدگاه رفتار غیرانطباقی به مثابه بیماری یا مشکلی که فقط در فرد وجود داشته باشد انگاشته نمی‌شود. بلکه این دیدگاه این گونه رفتارها را، حداقل تا حدی، به عنوان نقصی در نظام حمایت اجتماعی فرد می‌بیند. این نظام شامل همسر، والدین، خواهران و برادران، وابستگان، دوستان، معلمان، سازمان‌های اجتماعی، مدرسه و نهادهای دولتی است. روان‌شناسان اجتماعی، محیط اجتماعی و عوامل وابسته به آن را مثل وضعیت اجتماعی-اقتصادی مورد مطالعه قرار می‌دهند. نظریات علیت اجتماعی بر آن اند که مدارس ضعیف، جنایت، مسکن نامناسب و تعصب، در طبقه‌های پایین اقتصادی بیشتر وجود دارد. بر این اساس روان‌شناسان اجتماعی انطباق ناصحیح یا رفتار غیرعادی را نتیجه‌ی نقص نظام‌های حمایت اجتماعی می‌بینند (ساراسون و ساراسون. نقل از نجاریان، ۱۳۷۱).

جمع بندی عوامل مدرسه‌گزینی

- ۱- عوامل مرتبط با خانواده شامل کشمکش‌ها و روابط معیوب عاطفی خانواده و عدم رسیدگی و نظارت والدین بر تحصیل و امور مربوط به آن.
- ۲- عوامل درون‌مدرسه‌ئی شامل وجود قوانین حاکم بر مدرسه، محتوای درس‌ها، روابط معلمان با دانش‌آموزان، روابط دانش‌آموزان با هم‌سالان، نوع برخورد مدیر و معاونان مدرسه، تنبیه و توبیخ و سرزنش دانش‌آموزان.
- ۳- نگرش، علاقه و انگیزه‌ی تحصیلی که در بروز رفتار و عمل‌کرد فرد نقشی مؤثر دارد.
- ۴- مشکلات شخصی مانند افسردگی، اضطراب، مشکلات رفتاری و اختلال سلوک که هر عمل‌کرد تحصیلی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.
- ۵- وضعیت اقتصادی-اجتماعی خانواده شامل فقر، کمی درآمد، بی‌سوادگی و مشکلات فرهنگی.

در پدیده‌ی مدرسه‌گزینی بعضی رویکردها، نظام آموزشی را علت می‌دانند و بعضی دیگر بر علت‌های فردی و خانوادگی تأکید دارند. غیبت دائمی، ناموجه یا موقتی، از رفتارهای نوجوانی است. معمولاً به ندرت اتفاق می‌افتد که این حالت مداوم باشد.

در سال ۱۹۹۳ یک تحقیق ملی در فرانسه نشان داد که ۷۸ درصد دانش‌آموزان یک روز یا بیشتر غیبت داشته‌اند و ۶ درصد اغلب غایب‌اند. یعنی ۵۵ درصد دانش‌آموزان با تأخیر به مدرسه می‌آیند و ۶ درصد به طور منظم دیر می‌آیند. ۳۲ درصد دانش‌آموزان در یک درس رد شده‌اند و ۴ درصدشان معمولاً در دو درس رد می‌شوند.

این یافته‌ها که به وسیله‌ی شوکه^۱ و لودو^۲ (۱۹۹۴) به دست آمده، اهمیت خطر ترک تحصیل را که امروزه در مدارس راهنمایی و دبیرستان فرانسه وجود

1. Chouet

2. Ledou

دارد نشان می‌دهد. به این ترتیب، در فرانسه هر سال هزاران نوجوان بی آن که دبیرستان را به پایان برسانند ترک تحصیل می‌کنند، و بعضی اوقات حتی به سن ۱۶ سالگی یعنی پایان دوره‌ی آموزش اجباری نمی‌رسند (اکبرزاده، ۱۳۸۱). در جست‌وجوی علل ترک تحصیل، دو دیدگاه مختلف وجود دارد که در عین حال مکمل یک‌دیگر اند.

۱- ظهور شکست تحصیلی را در جریان ترک تحصیل مؤثر می‌داند.

۲- ترک تحصیل را به عنوان ترکیب عوامل مستعد می‌داند.

همچنین، در تحقیقات آمریکایی آزمون سنجش ترک مدرسه به‌وسیله‌ی کرنی^۱ و سیلورمن^۲ (۱۹۹۳) ساخته‌شده تا کنش مدرسه‌گریزی را اندازه‌گیری و درمانی برای این رفتار پیدا کند. سازنده‌ی این آزمون، به همراه کریستوفر^۳ (۲۰۰۲) مقاله‌های فراوانی درباره‌ی بررسی‌های مجدد اعتبار آن از راه بازآزمایی و تصنیف ارائه کرده و آن را وسیله‌ی مناسب برای کمک به روان‌شناسان بالینی در تشخیص اولیه‌ی رفتار مدرسه‌گریزی می‌داند. نمونه‌هایی از نوجوانان مدرسه‌گریز به همراه والدین و معلمین خود مورد سنجش قرار گرفتند. در یک تحقیق فرانسوی، ماسون^۴ (۲۰۰۱) کاربرد به‌موقع رفتاردرمانی شناختی را در مورد کودکان و نوجوانانی که دچار ترس از مدرسه و ترک آن هستند موفقیت‌آمیز می‌یابد (اکبرزاده، ۱۳۸۱).

تحقیق دیگری که در باره‌ی رفتار ترک مدرسه صورت گرفته، مربوط به نوجوانانی است که از لحاظ عاطفی-هیجانی دچار ناراحتی اند. الکساندر^۵ در پایان‌نامه‌ی دکتری خود (۲۰۰۲) می‌نویسد: رفتار ترک مدرسه موضوع مهمی است که توجه عمده‌ی متخصصین را جلب نموده‌است. در حالی که رویکردهای مختلف در مورد این مفهوم و پیچیدگی‌هایی که به‌وسیله‌ی جمعیت ناهمگنی که مدرسه را ترک می‌نماید پدید آمده، باعث گردیده‌است که روان‌شناسان در

1. Korny
2. Silverman
3. Christopher
4. Mason
5. Alexander

تشخیص، طبقه‌بندی یا انتخاب درمان جهت روشنی نداشته‌باشند. این موضوع در مورد دانش‌آموزانی که اختلال عاطفی-هیجانی دارند حجت دارد، زیرا آن‌ها در معرض خطر ترک مدرسه هستند، در حالی که تحقیقات کمتری درباره‌ی آن‌ها صورت گرفته‌است.

یافته‌های تحقیق *الکساندر*، در چهارچوب سه موضوع عمده مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت:

ا- انگیزه‌ی روانی و الگوی ترک مدرسه به‌وسیله‌ی کرنی و سیلورمن (۹۳-۱۹۹۰).

ب- مشخص نمودن ویژگی‌های دانش‌آموزان مدرسه‌گزین به‌وسیله‌ی پرسش‌نامه.

ج- نقش مشخصات زمینه‌ئی در ارتباط با ترک مدرسه.

اولین و ابتدایی‌ترین انگیزه برای همه‌ی دانش‌آموزان عبارت بود از پاداش مثبت قابل لمس که به صورت برون‌فکنی مشکلات رفتاری نمایان می‌شد. موضوع مهم دیگر در این کودکان، مربوط به پدیده‌ی خواب بود که آن را مانعی عمده در منظم به مدرسه رفتن نشان می‌داد (اکبرزاده، ۱۳۸۱).

طرح پژوهشی

طرح پژوهشی از نوع علی-مقایسه‌ئی^۱ است که در آن عوامل مؤثر بر فرار دانش‌آموزان از مدرسه قرار می‌گیرد. در این نوع پژوهش، متغیر مستقل قابل دست‌کاری نیست. روش علی-مقایسه‌ئی جزو پژوهش‌های توصیفی است و معمولاً به تحقیقاتی اطلاق می‌شود که در آن‌ها پژوهش‌گر با توجه به متغیر وابسته به بررسی علل احتمالی وقوع آن می‌پردازد. این نوع تحقیق گذشته‌نگر است و سعی بر آن دارد که از معلول به علت احتمالی پی ببرد. (سرمد و همکاران، ۱۳۷۶).

جامعه‌ی آماری

یک جامعه‌ی آماری عبارت است از مجموعه‌ی افراد یا واحدهائی که دارای حداقل یک صفت مشترک باشند. معمولاً در هر پژوهش، جامعه‌ی مورد بررسی، یک جامعه‌ی آماری است که پژوهش‌گر مایل است درباره صفت(های) متغیر واحدهای آن به مطالعه بپردازد. (سرمد و همکاران، ۱۳۷۶).

نمونه‌ی آماری

نمونه‌گیری آماری پژوهش حاضر به شیوه‌ی خوشه‌ئی صورت گرفت، که ابتدا از بین مناطق نوزده‌گانه‌ی شهر تهران، ۴ منطقه به شیوه‌ی تصادفی از شمال، جنوب، غرب و شرق (مناطق ۱، ۲، ۸ و ۱۸) انتخاب شدند. سپس از بین ۴ منطقه، ۴ دبیرستان از هر منطقه و از هر دبیرستان ۴۵ نفر دانش‌آموز (۲۳ نفر گروه مدرسه‌گریز و ۲۲ نفر گروه کنترل) انتخاب گردیدند. در کل، ۱۷۹ دانش‌آموز جزو نمونه‌ی آماری بودند که ۹۲ نفر آنان جزو دانش‌آموزان مدرسه‌گریز بودند که بیش از ۵ جلسه غیبت تا نیم‌سال اول سال تحصیلی ۸۲-۸۱ داشتند؛ ۸۷ نفر هم دانش‌آموز عادی بودند که تعداد غیبت‌های‌شان کمتر از میزان مد نظر بود.

ابزار اندازه‌گیری

ابزار مورد استفاده در این پژوهش پرسش‌نامه‌ی دانش‌آموز است که در دو قسمت تهیه گردیده‌است. قسمت اول با ۲۱ سؤال، شامل اطلاعات فردی، خانوادگی و ارتباط با مدرسه است. قسمت دوم نگرش‌سنجی است که ۲۳ پرسش دارد و به روش لیکرت تهیه شده‌است و نگرش دانش‌آموز را نسبت به مدرسه و تحصیل می‌سنجد. علاوه بر این، از چک‌لیست مونی استفاده شده که

دارای ۴۶ سؤال است و با وضعیت فرهنگی-اجتماعی کشور هم‌خوانی دارد. این چک‌لیست، مشکلات شخصی دانش‌آموزان را مورد سنجش قرار می‌دهد. نمره‌گذاری پرسش‌های دو ارزشی (بلی-خیر) ۱ و ۲، و نمره‌گذاری پرسش‌های چندارزشی به روش لیکرت (از ۱ تا ۴) انجام گرفت. چک‌لیست (فرم ویژه‌ی دبیرستان) توسط کیلیگ‌پور زیر نظر پاشا شریفی تهیه گردیده و با وضعیت فرهنگی و اجتماعی کشور تطبیق داده شده‌است.

اعتبار و روایی پرسش‌نامه

۱- روایی

پرسش‌نامه‌ی دانش‌آموز در دو قسمت توسط گیلیک‌پور (۱۳۷۷) تهیه گردیده و به منظور بررسی روایی آن، پس از تهیه‌ی فرم مقدماتی، به اجرای آزمایشی آن در یک گروه ۳۰ نفری پرداخته‌شده و موارد ابهام حذف گردیده‌بود. این پرسش‌نامه برای تعیین روایی صوری، توسط برخی از متخصصان مورد بررسی قرار گرفت و روایی صوری آن خوب تشخیص داده‌شد.

چک‌لیست مونی نیز در سال ۱۹۵۰ توسط گردون و مونی تهیه شده‌است. آن‌ها معتقد اند که تجاربی که در زمینه‌ی چک‌لیست مشکلات وجود دارد محقق را قادر می‌سازد که جنبه‌های خاصی از مفید بودن آن را بر حسب اهداف ساخت آن ارزیابی نماید. در این خصوص، موارد زیر نشان‌دهنده‌ی روایی آن می‌باشد (بونت، ۱۹۷۵؛ مونی و گردن، ۱۹۵۰):

- ۱- اکثر افراد به پرسش‌های آن پاسخ می‌دهند.
- ۲- بیشتر افراد با تکالیفی که در ساختار آزمون وجود دارد موافق اند.
- ۳- اغلب افراد می‌پذیرند که چک‌لیست به شکل منطقی و خوبی دامنه‌ی مشکلات فردی را در بر می‌گیرد.
- ۴- مدیران و مشاوران نتایج آن را قابل استفاده می‌دانند.
- ۵- محققان مفید بودن آن را در زمینه‌ی کارهای تحقیقی تأیید می‌کنند.

۲- اعتبار

پرسش‌نامه‌ی دانش‌آموزان توسط گلیک‌پور (۱۳۷۷) تهیه و بر روی یک نمونه‌ی بزرگ از دانش‌آموزان دختر و پسر در مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان اجرا شده‌است. برای تعیین اعتبار آن، پس از اجرا بر روی ۳۰ نفر از دانش‌آموزان، از روش آلفای کرونباخ استفاده و برای هر متغیر، آلفای کرونباخ محاسبه گردیده‌است.

ضریب آلفای کرونباخ برای متغیر انگیزش ۰/۷۵، افسردگی ۰/۸۷، اختلال سلوک ۰/۷۶، اضطراب ۰/۸۷، افت تحصیلی ۰/۷۷، نگرش ۰/۸۹، برخورد نامناسب اولیای مدرسه ۰/۷۶ و روابط عاطفی معیوب ۰/۸۸ محاسبه شد که این نتایج همسانی و ثبات درونی بالای مقیاس را نشان می‌دهد. برای بررسی همسانی و ثبات درونی چکلیست مونی نیز ضریب آلفای کرونباخ ۰/۹۳ بود که همسانی بالایی را در مقیاس نشان می‌دهد.

تجزیه و تحلیل نتایج**پیش‌بینی بر اساس معادله‌ی رگرسیون**

با توجه به نتایج پیش‌بینی رگرسیون لوجستیک که در جدول ۱ دیده می‌شود، ۵۳ نفر از اعضای گروه آزمایش به‌درستی در گروه مورد نظر قرار گرفته‌بودند و فقط ۵ نفر به خطا در این گروه جای داشتند که با ۳۸/۹۱٪ اطمینان می‌توان گفت که متغیرهای پیش‌بینی‌کننده، قدرت پیش‌بینی متغیر ملاک (گریز از مدرسه) را دارد. در گروه عادی نیز، ۴۵ نفر به‌درستی در گروه خود قرار گرفته‌بودند و فقط ۸ نفر در جایگاه مناسب خود قرار داده‌نشده‌بودند. بنابراین، با ۹۱/۸۴٪ اطمینان می‌توان گفت که قدرت پیش‌بینی درست بوده‌است.

در کل، با توجه به نتایج دو گروه، با ۲۹/۸۸٪ اطمینان که ضریب اطمینان بالایی می‌باشد می‌توان نتیجه گرفت که در شناسایی و طبقه‌بندی

اعضا در گروه مورد نظر، پیش‌بینی درستی صورت گرفته و همگی توانسته‌اند با توجه به متغیرهای موجود مشکل خود را ابراز نمایند.

جدول ۱- نتایج پیش‌بینی رگرسیون لجستیک

درصد درستی	وضعیت قرارگیری در گروه		تعداد	گروه‌ها
	نادرست	درست		
%۹۱/۳۸	۵	۵۳	۵۸	گروه مشکل‌دار
%۸۴/۹۱	۸	۴۵	۵۳	گروه عادی
%۸۸/۲۹	۱۳	۹۸	۱۱۱	کل

معادله‌ی کلی رگرسیون لجستیک

$$Ln \left[\frac{\text{گریز از مدرسه}}{\text{عدم گریز از مدرسه}} \right] = b_0 + \sum_{i=1}^{10} b_i x_i =$$

$$b_0 + b_1 x_1 + b_2 x_2 + b_3 x_3 + b_4 x_4 + b_5 x_5 + b_6 x_6 + b_7 x_7 + b_8 x_8 + b_9 x_9 + b_{10} x_{10}$$

x_1 : انگیزش	x_2 : برخورد اولیای مدرسه
x_3 : تأثیر هم‌سالان	x_4 : نگرش نسبت به مدرسه
x_5 : نظارت والدین	x_6 : وضعیت اقتصادی خانواده
x_7 : افت تحصیلی	x_8 : افسردگی
x_9 : اضطراب	x_{10} : کشمکش و روابط معیوب والدین

با توجه به $x^2 = ۹۵/۸۵$ محاسبه‌شده در سطح معناداری $۰/۰۰۱$ و بر اساس مدل‌های Block و Step می‌توان استنباط نمود که متغیرهای پیش‌بینی‌کننده قدرت پیش‌بینی متغیر ملاک (گریز از مدرسه) را داشتند و با درصد بالایی از اطمینان می‌توان تفاوت بین دو گروه دانش‌آموز (مشکل‌دار و عادی) را مشاهده نمود.

جدول ۲- محاسبه‌ی رگرسیون لجستیک

متغیر	در معادله (b)	ضریب متغیر	انحراف معیار	Wald	درجه‌ی آزادی	معناداری	هم‌بستگی
انگیزش تحصیلی	۰/۹۱	%۳۷	۰/۳۷	۵/۷۸	۱	۰/۱۶	۰/۱۵
برخورد اولیای مدرسه	۰/۵۶	۰/۳۴	۰/۳۴	۲/۶۶	۱	۰/۱۰	۰/۶۶
اثر هم‌سالان	۱/۰۵	۰/۶۰	۰/۶۰	۰/۳۰	۱	۰/۸۶	۰/۰۰
نگرش نسبت به مدرسه	۰/۹۲	۰/۵۸	۰/۵۸	۲/۵۴	۱	۰/۱۱	۰/۵۵
میزان نظارت والدین	۱/۴۶	۰/۷۷	۰/۷۷	۳/۶۰	۱	۱/۰۰	۰/۶۵
اضطراب	-۱/۱۳	۰/۴۵	۰/۴۵	۶/۱۳	۱	۱/۰۰	۰/۶۶
کشمکش و روابط معیوب والدین	۰/۴۷	۰/۲۹	۰/۲۹	۲/۶۷	۱	۰/۰۱	۰/۶۶

با توجه به نتایج، می‌توان گفت که بین متغیر انگیزش تحصیلی و فرار از مدرسه رابطه وجود دارد. ضریب منفی b نشان‌دهنده‌ی ارتباط معکوس بین دو متغیر است. هر قدر انگیزش تحصیلی پایین‌تر باشد، رفتار فرار از مدرسه شدیدتر خواهد شد. چنان که با مشاهده‌ی $Wald = ۵/۷۸$ به معنادار بودن تفاوت بین متغیر پیش‌بینی‌کننده و متغیر پیش‌بینی‌شونده پی می‌بریم.

بین متغیر برخورد اولیای مدرسه با دانش‌آموزان و متغیر پیش‌بینی‌شونده‌ی مدرسه‌گریزی رابطه‌ی معناداری وجود دارد. یعنی این‌که هر قدر برخورد اولیای مدرسه دورتر از معیارهای ذهنی و عینی دانش‌آموزان باشد، رفتار مدرسه‌گریزی شدیدتر خواهد شد. $Wald = ۲/۶۶$ نشان‌دهنده‌ی تفاوت معنادار بین دو متغیر پیش‌بینی‌کننده و ملاک است.

با توجه به نتایج می‌توان گفت که متغیر تأثیر هم‌سالان اثر چندانی بر رفتار مدرسه‌گریزی ندارد و بین این دو متغیر رابطه‌ی معناداری دیده نمی‌شود. مقدار محاسبه‌شده‌ی $Wald = ۰/۳۰$ نیز که کمتر از ۱ می‌باشد، نشان‌دهنده‌ی این است که سایر متغیرها تأثیر بیشتری در رفتار مدرسه‌گریزی دارند.

رابطه‌ی معناداری بین متغیر نگرش نسبت به مدرسه و متغیر پیش‌بینی‌شونده‌ی گریز از مدرسه وجود دارد، زیرا $Wald = ۲/۵۴$ نشان‌گر تفاوتی معنادار بین دو گروه و نیز قدرت پیش‌بینی متغیر نگرش نسبت به مدرسه بر متغیر ملاک است. یعنی هر قدر نگرش دانش‌آموزان نسبت به مدرسه منفی‌تر باشد، میزان مدرسه‌گزینی آنان بیش‌تر خواهد بود.

بین دو متغیر میزان نظارت والدین و گریز از مدرسه نیز رابطه‌ی معناداری وجود دارد، یعنی هر قدر نظارت والدین کم‌تر باشد، دانش‌آموز راحت‌تر به این رفتار متوسل می‌شود. $Wald = ۳/۶۰$ نیز قدرت پیش‌بینی این متغیر را تأیید می‌کند.

رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر پیش‌بینی‌کننده‌ی اضطراب و متغیر ملاک مدرسه‌گزینی وجود دارد. یعنی هر قدر میزان اضطراب دانش‌آموزان بیش‌تر باشد میزان رفتار گریز از مدرسه در آنها افزوده خواهد شد. بر اساس $Wald = ۶/۱۳$ به‌خوبی می‌توان گفت که این متغیر از قدرت پیش‌بینی خوبی برخوردار است.

متغیر روابط معیوب والدین نیز قدرت پیش‌بینی رفتار مدرسه‌گزینی را دارد، زیرا با مشاهده‌ی $Wald = ۲/۶۷$ می‌توان گفت تفاوت بین دو گروه دانش‌آموزان مشکل‌دار و عادی در این دو متغیر معنادار است. یعنی هر قدر والدین دانش‌آموز ناسازگارتر و روابطشان معیوب‌تر باشد، به همان میزان بر رفتار مدرسه‌گزینی دانش‌آموز افزوده خواهد شد.

بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی شد تا عوامل ریسک رفتاری شناسایی و از طریق عوامل پیش‌بینی‌کننده، متغیر ملاک مدرسه‌گزینی (پیش‌بینی‌شونده) بررسی شود. با مطالعه‌ی ادبیات تحقیق چند عامل مؤثر بررسی شد که نخستین عامل انگیزش و علاقه‌ی تحصیلی بود. این که میزان انگیزش تحصیلی دانش‌آموزان

تا چه اندازه سبب تسهیل فرآیند تحصیلی و برعکس، سبب گریز دانش‌آموزان از محیط مدرسه می‌گردد. با توجه به معنا و تعریف انگیزش که حالتی است درونی که سبب هدایت رفتار ارگانیزم به سوی هدف می‌گردد، با توجه به یافته‌های این پژوهش می‌توان این گونه قضاوت نمود که دانش‌آموزان دختر مدارس در این عامل دچار مشکل می‌باشند و از انگیزه‌ئی کافی برای تحصیل و یا ابقا در محیط مدرسه برخوردار نمی‌باشند. از آنجا که شرط موفقیت در هر امری بستگی مستقیم به انگیزه‌ی افراد دارد، اگر ارگانیزم انسانی از این امر تهی باشد نمی‌توان فقط با مشوق‌های محیطی او را پای‌بند به امور نمود، زیرا فرد به طور خودبه‌خود تمایلی به انجام عملی که از او خواسته‌شده ندارد.

در امر برانگیختگی فرض بر آن است که انگیزه‌های بیرونی و درونی با هم وارد عمل شوند، به‌ویژه برای افرادی که در این زمینه دچار مشکل هستند؛ ولی اگر هیچ یک موجود نباشد، موجود انسانی به شیئی تهی تبدیل می‌شود که قدرت شروع و یا اتمام هیچ عملی را ندارد و در مدت زمان اندک ممکن است به اعمال متفاوتی بپردازد بدون آن که قصد و منظوری در کار باشد و در نهایت به ترک آن عمل متوسل شود. در ارتباط با این مشکل، وود و زابل (۱۹۷۸) در تحقیقی که انجام داده‌اند، معتقد اند که ۲ تا ۳ درصد کودکان و نوجوانان مدرسه‌گریز دارای مشکلات انطباقی و یا سازشی از نظر مقررات مدرسه می‌باشند و نیاز به این است که مدارس از برنامه‌هایی ویژه و درازمدت جهت ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان برخوردار باشند.

اگر میزان انگیزه و علاقه‌ی تحصیلی دانش‌آموزان ضعیف باشد، دائم دچار انزجار و تنفر از مدرسه خواهند بود و به رفتارهای گریز از مدرسه متوسل می‌شوند. این مورد، موافق با یافته‌های این پژوهش است که اکثریت دانش‌آموزان مورد تحقیق، رفتار گریز از مدرسه‌ی خود را موجه جلوه می‌دهند، در حالی که این رفتار خود نمونه‌ئی است از مشکلات سازشی که در آن فرد قدرت حل مسئله را از دست می‌دهد و به صورت دفاعی به رفتار گریز و اجتناب متوسل می‌شود.

عامل اثرگذار دیگر بر مدرسه‌گزیزی تأثیر هم‌سالان است که تقلید از دوستان و همتایان تعریف شده‌است. با این‌که نمونه‌ی تحقیق قشر نوجوان است و یکی از ویژگی‌های بارز این دوره پیوستن به گروه‌های هم‌سال می‌باشد، ولی نتایج تحقیق به یافته‌ی معنادار مطمئنی در این زمینه دست نیافت و ضریب معناداری بسیار پایینی نشان داد.

این مورد را این‌گونه می‌توان تفسیر نمود که دانش‌آموز مدرسه‌گزیز کمتر به گروه هم‌سالان خود اعتماد دارد و در این برهه سعی دارد تا به‌تنهایی مشکلات شخصی، تحصیلی و اجتماعی خود را حل کند و کمتر هم‌سالان خود را به عنوان الگو می‌پذیرد. شاید هم به خاطر شیوه‌های خاص تربیتی موجود در خانواده‌ها است که والدین میزان ارتباط فرزند خود را کنترل می‌کنند و تلاش می‌کنند که فرزندان‌شان طبق هنجارهای آنان رفتار نماید. نوجوان هم در اعتراض به این شیوه‌ی تربیتی، از طریق غیرمستقیم به مقابله با خانواده می‌پردازد و به شکل‌های گوناگون مخالفت خود را نشان می‌دهد؛ از جمله مدرسه‌گزیزی، از طریق تعارض، یا حضور در مدرسه و عدم حضور در کلاس، و یا با عدم حضور در مدرسه و وقت‌گذرانی در پارک‌ها یا خیابان‌ها.

این مورد نیز به نوبه‌ی خود قابل بحث است که چرا نوجوان امروزی، با وجود دوستان هم‌سال، تنهایی و انزوا را انتخاب می‌کند و سرانجام به رفتارهای اجتنابی متوسل می‌شود. بر اساس دیدگاه رفتارگرایی می‌توان این‌گونه تفسیر نمود که این رفتار، رفتاری یادگرفته‌شده‌است و دانش‌آموزان مدرسه‌گزیز با توسل به این رفتارها تقویت دریافت می‌کنند و خود را از سرزنش و یا اجرای مقررات خشک مدارس محفوظ نگه می‌دارند.

تحقیق آدانا^۱ (۱۹۸۷) نشان داده‌است که یکی از عوامل مدرسه‌گزیزی تأثیر هم‌سالان می‌باشد، اما این مورد هم‌خوانی چندانی با یافته‌ی تحقیق حاضر ندارد. در تحقیقی دیگر نیز، که توسط گیلک‌پور (۱۳۷۷) صورت پذیرفت، باز نقش تأثیر هم‌سالان محرز بود که این مورد هم موافق نتایج تحقیق حاضر

نیست. شاید بتوان این پدیده را این گونه تفسیر نمود که با گذشت زمان و کوچک‌تر شدن دامنه‌ی خانواده‌ها و کم شدن میزان ارتباط آن‌ها با یک‌دیگر، فرزندان نیز به پیروی از والدین خود، دامنه‌ی ارتباط خود را محدود می‌کنند و سعی دارند که بیشتر اوقات را با اعضای خانواده‌ی خود بگذرانند.

به دنبال این پدیده، می‌توان به مشکلی دیگر اشاره نمود و آن نقص در کسب مهارت‌های اجتماعی است. یعنی هر قدر میزان ارتباطات بین نسلی ضعیف‌تر باشد و میزان تعامل افراد به حداقل برسد، شاهد بروز مشکلات روانی و رفتاری بیشتری خواهیم بود. مشکلاتی هم‌چون افسردگی و اضطراب که افراد احساس بی‌پناهی و درماندگی می‌کنند و دائم نگران این هستند که اگر اتفاقی بیافتد از کمک چه کسانی می‌توانند بهره‌مند شوند و برای رهایی از این قییل افکار به رفتارهای گریز و اجتناب متوسل می‌شوند.

دیگر عامل مؤثر و پیش‌بینی‌کننده‌ی رفتار مدرسه‌گریزی **کشمکش و روابط معیوب عاطفی خانواده** است که با زد و خورد اعضای خانواده، فقدان والدین و جدایی والدین تعریف شده‌است. با توجه به یافته‌های تحقیق می‌توان اظهار داشت که تفاوت معناداری بین رفتار مدرسه‌گریزی و روابط عاطفی معیوب والدین وجود دارد؛ یعنی هر چه بیشتر میزان روابط معیوب و مختل باشد، رفتار مدرسه‌گریزی نیز افزایش می‌یابد. دانش آموز نهایت استفاده را از این شرایط می‌برد و به راحتی قدرت توجیه این مسئله را پیدا می‌کند و از نظر میزان مسئولیت‌پذیری خود را در حداقل شرایط قرار می‌دهد. وی والدین را مجرمین این پدیده معرفی می‌کند که شاید تا اندازه‌ی هم استدلال او درست باشد، زیرا والدین اولین الگوی همانندسازی فرزندان اند. وقتی نوجوان در همانندسازی با الگوی دردسترس دچار مشکل و تناقض باشد، ناخواسته به رفتارهای انحرافی متوسل می‌شود که یکی از این رفتارها، مدرسه‌گریزی است؛ زیرا دانش‌آموز با حضور در مدرسه احساس ناامنی می‌کند، همیشه نگران اوضاع خانواده است که نکند در غیاب او اتفاقی برای والدین بیافتد. پس سعی

می‌کند حداقل حضور را در مدرسه داشته‌باشد تا از این طریق به کنترل وضعیت خانواده بپردازد.

بر طبق دیدگاه اجتماعی و بر اساس نظریات علیت اجتماعی، مدارس ضعیف، مسکن نامناسب، خانواده‌ی ناهنجار و طبقه‌ی اقتصادی-اجتماعی پایین از عوامل ایجادکننده‌ی رفتارهای ناهنجار هستند و این رفتارها ناشی از نقص نظام‌های حمایت اجتماعی است. منظور از فضای عاطفی-روانی خانواده، مجموعه‌ی است از روابط و تعاملات بین اعضای خانواده. افراط و تفریط در زمینه‌هایی همچون پذیرش، توجه و مراقبت، آزادی، توقع و انتظار سبب مشکلات رفتاری فرزندان خواهد شد.

در همین راستا، هونی^۱ (۱۹۸۶) تحقیقی بر روی نوجوانان امتناع‌کننده از حضور در مدرسه انجام داد. در پژوهش او ۲۲ دانش‌آموز پسر دبیرستانی و والدین‌شان حضور داشتند و در مورد پدیده‌ی مدرسه‌گریزی مورد مصاحبه قرار گرفتند. تحلیل داده‌ها نشان‌دهنده مجموعه‌ی پویایی خانواده بود و این که تعارض خانوادگی سبب تشدید مدرسه‌گریزی می‌شود. این یافته با نتایج پژوهش حاضر هم‌خوان می‌باشد.

تحقیقی دیگر توسط سعیدی (۱۳۷۴) تحت عنوان *بررسی علل فرار نوجوانان فراری از خانه* صورت گرفت که نتایج تحقیق او نشان‌دهنده‌ی رفتار بزه‌کاری به دنبال رفتار فرار از خانه است. یکی از یافته‌های قابل توجه تحقیق او این مسئله بود که ۱۰۰٪ نوجوانان فراری، وجود ناسازگاری و روابط معیوب عاطفی بین والدین خود را به عنوان علت عمده‌ی رفتار ناسازگار معرفی نمودند و اکثر دانش‌آموزان، قبل از فرار از مدرسه، رفتار فرار از خانه را تجربه کرده‌بودند. این مورد نیز هم‌خوان با نتایج پژوهش حاضر است.

تحقیق گیلک‌پور (۱۳۷۷) نیز بر همین نکته تأکید دارد که خانواده‌های ازهم‌گسیخته و خانواده‌هایی که نظارت حداقل بر امور فرزندان خود دارند، شانس ابتلا به رفتار مدرسه‌گریزی را افزایش می‌دهند. با توجه به نتایج

تحقیقات صورت گرفته جا دارد که ساختار خانواده و نوع تعاملات اعضا مورد بررسی و بازسازی قرار گیرد تا فرزندان خانواده‌ها با اطمینان از چتر حمایت والدین به رفتارهای ناهنجار فرار و گریز متوسل نشوند. این مورد از طریق آموزش‌های خانواده امکان‌پذیر است. والدینی که از حداقل تحصیلات و بینش برخوردار می‌باشند، برای هم‌رنگ شدن با فرزندان خود به کنترل شدید آن‌ها یا بخشیدن آزادی افراطی به آنان می‌پردازند که به تخریب نسل آینده می‌انجامد. عامل اثرگذار دیگری که پیش‌بینی‌کننده‌ی رفتار مدرسه‌گریزی است نگرش نسبت به مدرسه می‌باشد که طبق تعریف عبارت است از ارزش‌یابی‌های مثبت و منفی و تمایل یا عدم تمایل نسبت به یک موضوع، و آمادگی ذهنی که سبب واکنش مثبت و منفی نسبت به مدرسه می‌گردد.

با توجه به یافته‌های تحقیق می‌توان نتیجه گرفت که تفاوتی معنادار بین متغیر نگرش نسبت به مدرسه و رفتار گریز از مدرسه وجود دارد. یعنی هر چه میزان نگرش دانش‌آموزان نسبت به مدرسه منفی‌تر باشد نرخ رفتار مدرسه‌گریزی افزایش می‌یابد و برعکس. با توجه به نتایج تحقیق می‌توان گفت که دانش‌آموزان مدرسه‌گریز برداشت و تلقی‌شان از مدرسه منفی و محیط مدرسه برای‌شان ناخوش‌آیند است. برداشت آنان از تحصیل، تحت تأثیر ذهنیتی منفی است که خود نتیجه‌ی شناخت نادرست می‌باشد.

یکی از معضلات جامعه‌ی کنونی این است که تحصیل باید همراه با موفقیت اجتماعی بالا و درآمد سطح بالا باشد، ولی در عمل این نگرش با تناقضی مواجه شده که کمی درآمد و شاید بی‌کاری افراد تحصیل‌کرده است. به همین دلیل دانش‌آموزان مدارس، به طور کلیشه‌ئی به این طرز فکر متوسل می‌شوند که بیهوده‌ترین کار، تحصیل و صرف وقت در مدرسه و دانشگاه است و ناآگاهانه به راه‌کاری موقتی و مخرب (فرار از مدرسه) متوسل می‌شوند تا از این طریق به ارضای نیازهای آنی خود بپردازند. بنابراین، جا دارد که معلمین و سایر دست‌اندرکاران امر تعلیم و تربیت این بینش و نگرش را در بین آنان ترویج نمایند که تحصیل لزوماً منجر به شغل نمی‌شود، بلکه بهترین تحصیل

آن است که در عمل جلوه کند و بر رفتار و شخصیت فرد تأثیر بگذارد، بینش و آگاهی او را بالا ببرد، او را شهروندی مطلوب و مؤثر بار آورد و روحیه و ذوق زیباشناسی را در او تقویت نماید. بهتر است افراد در کنار تحصیل به یادگیری عملی و فنی هم بپردازند تا از این طریق، هم به بهبود وضعیت مالی خود بپردازند و هم این‌که در کل جامعه به فردی پویا و فعال تبدیل شوند.

یکی از وظایف مهم و خطیر والدین و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت توجه به این نکته است که هیچ کودکی متدین، آزاداندیش و با نگرش مثبت یا منفی متولد نمی‌شود، بلکه نگرش، نوع باور فرد است که در اثر زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد. شکل‌گیری نگرش‌ها ممکن است تحت شرایط شرطی شدن، یادگیری اجتماعی و سرمشق‌گیری صورت پذیرد. نوجوان در دوره‌ی نوجوانی به دنبال الگوهای معنی‌دار است و یکی از آن گروه‌ها، معلمین، ستاره‌های ورزشی و نخبگان علمی هستند که قطعاً نقشی تعیین‌کننده در این زمینه دارند. اگر جوّ مدارس، جوّی دوستانه، جالب و خوش‌آیند باشد، زمینه‌ی بسیار مناسبی برای حضور و عامل تقویتی برای افزایش حضور خواهد بود. نتایج تحقیق آدنا (۱۹۸۷) با این مورد هم‌خوان می‌باشد.

عامل مؤثر و پیش‌بینی‌کننده‌ی دیگر در رفتار مدرسه‌گزیزی میزان رسیدگی والدین به امور تحصیلی فرزندان است. بر اساس یافته‌های تحقیق این گونه استنباط می‌شود که تفاوت معناداری بین میزان نظارت والدین و رفتار مدرسه‌گزیزی دانش‌آموزان وجود دارد، یعنی هر چه میزان نظارت والدین کمتر باشد بر نرخ رفتار مدرسه‌گزیزی افزوده خواهد شد.

آیانی^۱ (۱۹۹۷) در تحقیقی که انجام داد به بررسی ارتباط بین بی‌سوادی والدین و مدرسه‌گزیزی ۲۰۰ دانش‌آموز شهر و روستا پرداخت. نتایج نشان داد که بی‌سوادی والدین، خصوصاً پدران، با مدرسه‌گزیزی فرزندان‌شان رابطه دارد.

علاوه بر آن بین میزان علاقه‌ی دانش‌آموزان به تحصیل و میزان رسیدگی والدین به امور تحصیلی رابطه‌ی معنادار وجود دارد.

هم‌چنین، در تحقیقی آینده‌نگر که توسط فرگوسن^۱ و هرود^۲ (۱۹۹۸) انجام شد، رابطه‌ی معنادار بین مشکلات رفتاری در سن ۸سالگی و نتایج آن بر زندگی ۱۸سالگی مشاهده گردید، زیرا مشکلات رفتاری سن ۸سالگی سبب می‌گردد که والدین و معلمین، دانش‌آموز را فردی مشکل‌دار و غیرعادی فرض کنند و او را از جمعیت عادی جدا سازند. این مورد، باعث تخریب زندگی آینده‌ی فرد خواهدشد و هر قدر بر سن افراد افزوده‌شود بر میزان رفتارهای ناسازگار آنها نیز افزوده‌خواهدشد. به عبارتی، می‌توان گفت که نوجوان به این سبک زندگی خو می‌گیرد. این یافته مطابق با یافته‌های تحقیق حاضر است.

نتایج تحقیق گیلک‌پور (۱۳۷۷) نیز مطابق با یافته‌های این پژوهش است. او به این نتیجه رسید که بین رفتار مدرسه‌گریزی و میزان نظارت والدین بر امور فرزندان رابطه‌ی معنادار وجود دارد و با مقایسه‌ی نتایج دو گروه از کودکان مشکل‌دار و عادی این تفاوت محرز خواهدبود. در همین جا است که باید به نقش خطیر اولیا پرداخت و این که از چه سبک کنترلی برای نظارت فرزندان خود استفاده کنند تا نوجوان خود را کاملاً رهاشده یا کاملاً تحت فشار احساس نکند و نیز این که چه‌گونه از شیوه‌های غیرمستقیم برای کنترل فرزندان بهره‌مند شوند. به نظر می‌رسد قبل از اتخاذ هر نوع شیوه نظارت و کنترل، باید به ایجاد رابطه‌ی مثبت و مطمئن حاکی از هم‌دلی با نوجوان پرداخت و بدنبال بنای چنین رابطه‌ی از شیوه‌های نظارت غیرمستقیم نیز استفاده نمود تا فرزندان نیز به این درک نایل شوند که والدین‌شان دوست و همراه آنان است و قاطعیت و عطف و والدین را یک‌جا و با هم بپذیرند.

آخرین عامل مؤثر و پیش‌بینی‌کننده‌ی رفتار مدرسه‌گریزی میزان اضطراب و افسردگی دانش‌آموزان است. این متغیر تحت عنوان حالی روانی که احساس غمگینی، تنهایی، ناامیدی، ضعف عزت نفس و تقبیح خود را به‌همراه دارد

1. Fergosen

2. Herod

تعریف شده‌است. از علائم محرز این متغیر انزوا، بی‌خوابی و بی‌اشتهایی است. اضطراب نیز به عنوان احساسی رنج‌آور تعریف شده است که با انتظار خطری از شیئی نامعین همراه است.

بر اساس نتایج حاصل از این پژوهش می‌توان گفت که بین میزان اضطراب و افسردگی و رفتار مدرسه‌گریزی رابطه‌ی معنادار وجود دارد، یعنی هر قدر بر میزان اضطراب و افسردگی دانش‌آموزان افزوده‌شود نرخ رفتار مدرسه‌گریزی نیز افزایش می‌یابد. بر اساس دیدگاه روان‌پویشی می‌توان گفت که هر قدر میزان تعارض ناهشیار فرد بیشتر باشد میزان آسیب‌پذیری او نیز بیشتر خواهد بود که نتیجه‌ی این حالات اضطراب می‌باشد.

بر اساس مشکل افسردگی، دانش‌آموزانی که مجبور اند سر کلاس درس بی‌سروصدا و بی‌حرکت باشند و تنها، تکالیفی را که به آن‌ها داده‌می‌شود انجام دهند، تکالیفی که مبهم و بیهوده بوده و ارتباطی با نیازهای زندگی‌شان نداشته‌باشد، در جریان تعلیم و تربیت به موجوداتی منفعل تبدیل می‌شوند که مجبور اند به رفتارهای کلیشه‌ی و قالبی بپردازند، به همین دلیل انگیزه‌ی خود را برای تحصیل و فعالیت از دست داده و در نتیجه به افسردگی مبتلا می‌شوند و جهت‌رهایی از مشکل افسردگی و اضطراب به رفتار مدرسه‌گریزی می‌پردازند که در این زمینه ممکن است به ناراحتی‌های روان-تنی نیز منجر گردد.

بیل و همکاران^۱ (۱۹۸۲) در تحقیقی که در دانشگاه ایالتی کلرادو انجام دادند، به این نتیجه رسیدند که سه عامل (شخصی، درون‌مدرسه‌ی و خانوادگی) در رفتار گریز از مدرسه دخیل است. دانش‌آموزان مدرسه‌گریز واجد اضطراب، اختلال سلوک^۲ و افسردگی هستند که هر سه‌ی این عوامل، از عوامل مؤثر در رفتار مدرسه‌گریزی است. این یافته مطابق با یافته‌های حاصل از این پژوهش می‌باشد.

1. Bell et al

2. Conduct disorder

کاپلان^۱ و سادوک^۲ (۱۹۹۴) معتقد اند که عمل‌کرد تحصیلی ضعیف، سوءاستفاده از مواد مخدر، رفتار ضداجتماعی، بی‌مبالاتی جنسی و فرار از مدرسه و منزل، از علائم افسردگی در نوجوانی است.

آدامز^۳ (۱۹۷۸) معتقد است که دانش‌آموزان به این خاطر از مدرسه فرار می‌کنند که در برخورد با فشارهای درون مدرسه ناتوان هستند.

با استفاده از تست کوپر/اسمیت و تست راتر ویژگی‌های شخصیتی کودکان مدرسه‌گریز مورد بررسی قرار گرفت و نتایج نشان داد که دانش‌آموزان مدرسه‌گریز از اعتمادبه‌نفس کمتری برخوردار اند و نهایتاً به افسردگی مبتلا می‌شوند. این مورد نیز موافق با یافته‌های پژوهش حاضر است.

هونی (۱۹۸۶) با توجه به نتایج تحقیق خود دریافت که مدرسه‌گریزان را می‌توان در طبقات مختلف قرار داد و یکی از آن طبقات، طبقه‌ی نوروپیک‌ها است: کسانی که از اضطراب رنج می‌برند.

نتایج تحقیق گیلک‌پور (۱۳۷۷) نیز نشان داد که یکی از عوامل مؤثر در فرار از مدرسه، اضطراب و افسردگی دانش‌آموزان است که این مورد نیز موافق با یافته‌های پژوهش حاضر است.

به طور کلی، با توجه به یافته‌های تحقیق حاضر و سایر تحقیقات صورت‌گرفته می‌توان نتیجه گرفت که عوامل مدرسه‌گریزی در چند طبقه‌ی عمده جای دارد:

۱- طبقه‌ی خانواده که دربرگیرنده‌ی کشمکش‌ها و روابط معیوب عاطفی خانواده، و عدم نظارت و رسیدگی بر امور فرزندان است. اکثر پژوهش‌ها این مورد را تأیید نمودند و همگی در یک جهت قرار داشتند.

۲- عوامل درون‌مدرسه شامل قوانین حاکم بر مدرسه، محتوای درس‌ها، روابط معلم و شاگرد و نوع برخورد کارکنان مدرسه با دانش‌آموزان، که همه‌ی

1. Kaplan

2. Sadock

3. Adams

تحقیقات به نتایج مشابهی در این زمینه دست یافتند؛ پس می‌توان گفت که پیش‌بینی‌کننده‌ی مناسبی برای رفتار مدرسه‌گزیزی است.

۳- نگرش، باور و علائق شخصی و انگیزه‌ی تحصیلی که تأثیر عمده‌ئی بر عمل‌کرد دانش‌آموزان دارد. این موارد نیز، همه توسط تحقیقات به اثبات رسیده‌است.

۴- مشکلات شخصی شامل افسردگی و اضطراب که عمل‌کرد تحصیلی و رفتاری فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تقریباً دارای رتبه‌ی بالایی در تعیین رفتار مدرسه‌گزیزی می‌باشد.

پیشنهادها

۱- برای ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان، بهتر است ساعاتی در طول هفته، نزدیک به ۲ ساعت، تحت عنوان بحث آزاد در نظر گرفته‌شود و از معلم یا مشاوره‌ی که مورد اعتماد دانش‌آموزان است برای اداره‌ی کلاس استفاده نمود. معلم مذکور باید از اصول و فنون مشاوره تا اندازه‌ئی مطلع باشد تا از این طریق بتواند رهبری گروه را عهده‌دار باشد. اگر دانش‌آموزان در چنین کلاس‌هایی به تخلیه‌ی خود بپردازند، دیگر ضرورتی برای فرار از مدرسه نمی‌بینند.

۲- دانش‌آموزان مشکل‌دار مدارس نباید به عنوان افرادی شاخص و برجسته‌خورده معرفی شوند. در برخورد با آنان باید جانب احتیاط را رعایت نمود و در بررسی مشکلات انضباطی نباید آنان را بعنوان افراد مطرح مورد بررسی قرار داد.

۳- برای کنترل اضطراب دانش‌آموزان باید شیوه‌های مقابله با اضطراب را به آن‌ها آموزش داد. به نظر می‌رسد برای حل این مشکل بهتر است فرآیند حل مسئله را گاه‌گاهی با استفاده از مشکلات خودشان مورد بررسی قرار داد.

- ۴- تجدید نظر در تألیف کتب درسی، که هم دانش‌آموز و هم معلم در استفاده از آن‌ها احساس خوبی داشته‌باشد و احساس کند که پاسخ سوال‌هایش در کتاب گنجانده شده‌است.
- ۵- بررسی جوّ حاکم بر خانواده‌ی دانش‌آموزان مدرسه گریز و این‌که از کدام شیوه‌ی تربیتی برای برخورد با فرزندان استفاده می‌کنند: شیوه‌های پذیرنده، ناپذیرنده، استبدادی، آسان‌گیر، اقتداری و طردکننده.
- ۶- محترم شمردن احساس استقلال نوجوان، زیرا حس استقلال به معنای کفایت و صلاحیت نوجوان است.
- ۷- در برخورد با نوجوان، هم حمایت والدین مد نظر قرار گیرد و هم استقلال عاطفی نوجوان محترم شمرده‌شود.
- ۸- تقویت رویه‌ی وابستگی توأم با ایمنی برای کنترل اضطراب و افسردگی و پیوستن به هم‌سالان.
- ۹- ایجاد فضای حاکی از درک متقابل در محیط خانواده و انتقال آن به مدرسه.
- ۱۰- طرح سوال‌هایی که از متن زندگی دانش‌آموزان برخیزد و آنان را به تفکر وادار کند. مثلاً «با دانش‌آموزی که دوست دارد مرکز توجه باشد چه‌گونه باید رفتار نمود؟» یا «آیا کسی را می‌شناسید که بیش از حد مجاز غیبت داشته باشد؟» و یا «چرا بعضی از معلمان را بیشتر دوست دارید و بعضی را کمتر؟».
- ۱۱- در نظر گرفتن درسی تحت عنوان «مهارت‌های زندگی» در دوره‌ی دبیرستان.
- ۱۲- به‌کارگیری دبیران ورزش جوان جهت افزایش اعتمادبه‌نفس و تقویت روحیه‌ی خودباوری در دانش‌آموزان.

منابع

- ۱- اکبرزاده، نسرين، ۱۳۸۱. *فرار از مدرسه و مقابله با بحران*.
- ۲- امين‌فر، مرتضا، ۱۳۶۷. «علل و عوامل افت تحصیلی و چه‌گونگی کاهش آن». *فصل‌نامه‌ی تعلیم و تربیت*. شماره‌ی ۱ و ۲.
- ۳- پاشا شریفی، حسن، ۱۳۷۱. «چه‌گونگی شکل‌گیری نگرش‌های دانش‌آموزان». *مجموعه‌مقالات سمپوزیوم جایگاه تربیت در آموزش و پرورش ابتدایی*.
- ۴- خرمایی، فرهاد، ۱۳۷۴. *بررسی نقش کشمکش‌های خانوادگی در بروز مشکلات رفتاری فرزندان شاهد*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد روان‌شناسی دانشگاه تهران.
- ۵- خیر، محمد، ۱۳۶۵. «رابطه‌ی شکست تحصیلی، زمینه‌ها و شرایط خانوادگی». *مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*.
- ۶- دادستان، پریخ، ۱۳۷۶. *روان‌شناسی مرضی*. تهران. انتشارات سمت.
- ۷- ساراسون، پروین؛ ساراسون، باربارا، ۱۹۸۷. *روان‌شناسی مرضی*. ترجمه‌ی بهمن نجاریان، محمدعلی اصغری مقدم، محسن دهقانی، ۱۳۷۱. تهران. انتشارات رشد.
- ۸- سرمد، زهره؛ بازرگان، عباس؛ حجازی، الهه. *روش‌های تحقیق در علوم فن‌آوری*. تهران. انتشارات آگاه.
- ۹- سعیدی، محمد، ۱۳۴۷. «گزارش‌های مختصر پیرامون طرح و بررسی علل فرار نوجوانان از خانه». *ماه‌نامه‌ی اصلاح و تربیت*. مرکز آموزش و پژوهش سازمان زندان‌ها.
- ۱۰- کاپلان، هارولد؛ سادوک، بنیامین، ۱۳۷۶. *خلاصه‌ی روان‌پزشکی*. ترجمه‌ی نصرت‌الله پورافکاری. تبریز. انتشارات ذوقی.
- ۱۱- کریمی، یوسف، ۱۳۷۳. *روان‌شناسی اجتماعی*. انتشارات دانشگاه پیام نور.
- ۱۲- گلزاری، محمود، ۱۳۶۸. «ترس از مدرسه یا ...». *مجله‌ی رشد معلم*. سال هشتم. شماره‌ی ۱، شماره‌ی مسلسل ۵۸.
- ۱۳- گیلک‌پور، خدیجه، ۱۳۷۷. *بررسی علل فرار دانش‌آموزان از مدرسه*. طرح تحقیقاتی اداره‌ی کل آموزش و پرورش شهر تهران.

- ۱۴- منشی طوسی، محمدتقی، ۱۳۶۹. *اختلال‌های رفتاری کودکان*. انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۵- نوایی‌نژاد، شکوه، ۱۳۷۳. *رفتار به‌هنجار و نابه‌هنجار در کودکان و نوجوانان، راه‌های پیش‌گیری*. انتشارات انجمن اولیا و مربیان.
- ۱۶- نوری، محمد، ۱۳۷۹. *بررسی پدیده‌ی مدرسه‌گریزی دانش‌آموزان مقطع دبستان*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد روان‌شناسی کودکان استثنایی، دانشگاه تهران.
- ۱۷- سرمد، زهره، ۱۳۷۶. *جزوه‌ی درسی دوره‌ی دکترای دانشگاه تهران*.
- 18- Adana, B., 1987. "A Comparison of Teacher's and Views Truancy in Nigerian". *Secondary Schools*, Journal of Guidance 8 Counselling. 3.1-2.
- 19- Miller, D., 1986. *Effect of a Program, A therapeutic discipline on the attitude attendance, and in sight of truant adolescents*. Journal of Experimental psychology. 55,1,49-52
- 20- O'Keefe, D., 1994. *Truancy in English Secondary School*. A report prepared the DFE, London. HMS.
- 21- Reid, K., 1986. *Combating school Absenteeism*. Hodder and Stought. N London.
- 22- Sean, G., 1994. *Truancy: its measurement and causation a brie preview of the literature*. The Report of the North London Tracey Unit.
- 23- Smith, M., 1996. *School Attendance in Hertfordshire Educational Research*. 38, 2, 226, 232.
- 24- Tyerman, M., 1968. *Truancy*. University of London Press.
- 25- Williams, P., 1974. *Collecting the Figures in Turner*.
- 26- Yokta, M., 1986. *Children in the Lower Socioeconomic Class Who Do not Attend School*. A Case Report. Journal of Mental Health. 33, 245-253.

دکتر سیمین حسینیان*

مقایسه و ارتباط سلامت روانی

فرزندان و مادرانی که حضانت فرزندان شان را دارند
با فرزندان و مادرانی که حضانت فرزندان شان از آنها سلب شده است

* دانشیار و عضو هیئت علمی گروه روان‌شناسی دانشگاه الزهرا
Hossiens@Yahoo.Com

چکیده

به منظور بررسی و مقایسه‌ی سلامت روانی فرزندان و مادرانی که حضانت فرزندان‌شان را دارند با فرزندان و مادرانی که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده‌است، ۶۰ نفر از مادران متارکه‌کرده که ۳۰ نفر آن‌ها حضانت فرزندان خود را به عهده داشتند و ۳۰ نفر دیگر که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده‌بود، به صورت تصادفی انتخاب شدند. هم‌چنین همه‌ی مادران، دختران دبستانی با دامنه‌ی سنی ۷ تا ۹ سال داشتند که در سال تحصیلی ۸۱-۱۳۸۰ مشغول به تحصیل بودند و وضعیت حضانت آن‌ها از طرف دادگاه‌های خانواده و اداره‌ی سرپرستی مشخص شده و به ثبت رسیده‌بود. جهت جمع‌آوری اطلاعات از پرسش‌نامه‌ی سلامت عمومی گلدبرگ (GHQ) و پرسش‌نامه‌ی اختلال رفتاری کودکان کانرز، فرم والدین استفاده گردید. جهت تجزیه و تحلیل نتایج از روش T استودنت دو گروه مستقل و ضریب هم‌بستگی پیرسون استفاده شد. نتایج یافته‌ها نشان داد که: ۱- بین سلامت روانی مادرانی که حضانت فرزندان‌شان را به عهده دارند با مادرانی که حضانت فرزندان‌شان از آنها سلب شده‌است، به استثنای خرده‌مقیاس کنش اجتماعی، تفاوت معناداری وجود ندارد. ۲- بین سلامت روانی فرزندان‌ی که حضانت آنها بر عهده‌ی مادران‌شان است با فرزندان‌ی که حضانت آنها از مادران‌شان سلب شده، تفاوت معناداری وجود دارد. ۳- بین سلامت روانی مادران و سلامت روانی فرزندان آنها تفاوت معناداری وجود دارد.

کلیدواژه‌ها

حضانت؛ سلامت روانی؛ مادران؛ دختران؛ طلاق

مقدمه

هنگامی که زوجین طلاق می‌گیرند، مهم‌ترین موضوع این است که برای کودکان چه اتفاقی خواهد افتاد؟ ممکن است ازدواج مجدد به این غائله خاتمه دهد، اما همسران سابق هنوز هم پدر و مادر هستند و بچه‌های آن‌ها هنوز هم به مراقبت آن‌ها نیازمند اند (SingelMomz, 1999). تغییرات بسیاری برای سازگاری با شرایط جدید نیاز است و برای والدین ضروری است که بر نیازهای کودکان در طول این فرآیند تأکید کنند. طلاق، کودک را در یک فرآیند و زمینه‌ی ناسازگاری دائم عاطفی و شناختی در رابطه‌ی آن‌ها با هر یک از والدین قرار می‌دهد (زیانه^۱، ۲۰۰۰).

کش‌مکش‌های روحی قبل از طلاق در محیط خانواده و پذیرش شرایط جدید، یعنی شرایط پس از طلاق، مسلماً برای هر خانواده‌ئی بدون مشکل نخواهد بود. نتایج درازمدت این معضل، احساس شکست و ناکامی در طرفین طلاق (زوجین) و سرخورده‌شدن کودکان در خانه و اجتماع است. طلاق به هر دلیل و عنوانی که صورت گیرد، بهداشت روانی فرزندان و والدین متارکه‌کرده را به مخاطره می‌اندازد. یکی از دشوارترین تصمیم‌هایی که در هنگام طلاق اتخاذ می‌شود، تصمیم درباره‌ی حضانت کودک است (فوکس، کلی و لیتون^۲، ۱۹۹۵).

حضانت به معنای سرپرستی است و مطابق ماده‌ی ۱۱۶۹ قانون مدنی ایران، برای نگهداری طفل، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت اولویت خواهد داشت و پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است؛ مگر نسبت به اطفال اناث، که تا سال هفتم حضانت آن‌ها با مادر خواهد بود (جهانگیر، ۱۳۸۰).

هر یک از والدین که حضانت فرزندان را به عهده گیرد، باید خود را با شرایط جدید سازگار کند. از سوی دیگر، احساس شکست والدی که حضانت فرزندان از وی سلب شده است دوچندان می‌شود. همچنین، گسسته‌شدن رابطه‌ی

1. Zeanah

2. Fox, Kelly & Litton

بین فرزندان و مادر پی‌آمدهای منفی خواهدداشت. به اعتقاد بالبی، کنش متقابل بین مادر و فرزند نوعی وابستگی عاطفی به وجود می‌آورد که این ارتباط عاطفی باعث می‌شود طفل به دنبال آسایش حاصل از وجود مادر باشد. این تعامل‌های بین کودک و مادر، سرمایه‌ئی از امنیت عاطفی برای کودک پدید می‌آورد که بنیان روابط آینده‌ی او را با دیگران و با والدین‌اش پایه‌ریزی می‌کند (ماسن، ۱۳۸۰). از سویی، کودکانی که نیازهای عاطفی، شناختی و اجتماعی آن‌ها به شیوه‌ئی مؤثر برآورده نمی‌شود، ممکن است نتایج جدی و ناگواری را در آینده تجربه کنند (گاتمن و لازار، ۱۹۹۸؛ وایت‌ساید و بکر، ۲۰۰۰).

مادران مطلقه، پس از طلاق با شرایط جدیدی در زندگی روبه‌رو هستند. اثرات وقایع استرس‌زای زندگی و آشفتگی‌های روانی، میزان سازگاری و بهداشت روانی آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد. غالب مادران مطلقه (چه آن‌ها که حضانت فرزندان را به عهده دارند و چه آن‌هایی که حضانت از آن‌ها سلب شده‌است) هنگامی که با شرایط جدید روبه‌رو می‌شوند، تضادهای مادری^۳، عزت نفس پایین، اضطراب بالا و استرس‌های شدید زندگی را تجربه می‌کنند که همگی این موارد به نوعی بر شیوه‌ی فرزندپروری آن‌ها و ارتباطشان با کودکان تاثیر خواهدگذاشت (کاتز و گاتمن، ۱۹۹۳؛ تین، سندلر و زاترا، ۲۰۰۰).

این موضوع که زندگی کردن کودک با مادر پس از طلاق چه تأثیری در رشد او می‌گذارد، بستگی به جنسیت کودک، سن او به هنگام جدایی از پدر، علت نبودن پدر و نظر مادر دارد و همچنین به این موضوع بستگی دارد که سایر بزرگسالان یا خواهران و برادران تا چه اندازه جای پدر را به نحوی پر می‌کنند، نتایج برخی از تحقیقات حاکی از این امر است که والدین هر کدام تمایل بسیاری دارند که حضانت کودک هم جنس خود را به عهده گیرند (ماسن، ۱۳۸۰؛ فوکس، کلی و لیتون، ۱۹۹۵).

1. Guttman & Lazar
2. Whiteside & Becker
3. Mothers Conflicts
4. Katz & Guttman
5. Tein, Sandler, Zutra

مسئلاً پس از طلاق کیفیت روابط والدین، گرمی، حساسیت، سازگاری خوب و شیوه‌های انضباطی برای سازگاری کودک بسیار مهم و ضروری است و این تأثیر، بیشتر زمانی است که والدین عصبی و محدودکننده‌ی مهارت‌های شناختی و اجتماعی کودک باشند (وایت ساید و بکر، ۲۰۰۰).

هدف از پژوهش حاضر، مقایسه و ارتباط سلامت روانی فرزندان و مادری است که حضانت فرزندان‌شان را به عهده دارند با فرزندان و مادری که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده‌است.

جهت انجام این پژوهش فرضیه‌های زیر مورد بررسی قرار گرفت:

۱. سلامت روانی مادری که حضانت فرزندان خود را به عهده دارند، بیش از مادری است که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده‌است.
۲. بین سلامت روانی فرزندان مادری که حضانت فرزندان‌شان را به عهده دارند و فرزندان‌ی که حضانت آنان از مادرشان سلب شده‌است تفاوت معناداری وجود دارد.
۳. بین سلامت روانی فرزندان با سلامت روانی مادران رابطه وجود دارد.

روش پژوهش

آزمودنی‌ها

جامعه‌ی پژوهش شامل مادری بود که متارکه کرده‌بودند و حضانت فرزندان آن‌ها از طرف دادگاه‌های خانواده و اداره‌ی سرپرستی مشخص شده‌بود. نمونه‌ی مورد پژوهش، ۶۰ نفر از مادران متارکه کرده‌بودند که به صورت تصادفی انتخاب شدند. ۳۰ نفر از این مادران حضانت فرزندان خود را به عهده داشتند (گروه ۱)؛ ۳۰ نفر دیگر مادری بودند که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده‌بود (گروه ۲). این مادران، دختران دبستانی با دامنه‌ی سنی ۷ تا ۹ سال داشتند که در سال تحصیلی ۸۱-۱۳۸۰ مشغول به تحصیل بودند و وضعیت

حضانت آن‌ها از طرف دادگاه‌های خانواده و اداره‌ی سرپرستی مشخص شده و به ثبت رسیده‌بود.

ابزار

۱. پرسش‌نامه‌ی سلامت عمومی^۱ (GHQ)

گلدبرگ^۲ (۱۹۷۲) پرسش‌نامه‌ی سلامت عمومی یا سلامت روانی را برای سرنده اختلالات روانی غیرسایکوتیک در مراکز درمانی و جامعه طراحی و تدوین نموده‌است. این پرسش‌نامه دارای ۲۸ سؤال می‌باشد و عناوین خرده‌مقیاس‌های پرسش‌نامه عبارت است از ۱- علائم جسمانی^۳، ۲- علائم اضطراب و اختلال خواب^۴، ۳- کنش اجتماعی^۵ و ۴- علائم افسردگی^۶. روایی و اعتبار^۷ پرسش‌نامه‌ی مذکور از طریق بررسی‌های گلدبرگ (۱۹۷۰)، گلدبرگ و همکاران (۱۹۷۶)، گلدبرگ و هیلیر^۸ (۱۹۷۹)، چان و چان^۹ (۱۹۸۳)، مریرام و همکاران (۱۹۸۹) در حد مطلوب گزارش شده‌است (به نقل از هومن، ۱۳۷۶). در سال ۱۳۷۶ پرسش‌نامه‌ی ۲۸ سؤالی سلامت عمومی توسط هومن در دانشگاه تربیت معلم مورد بررسی قرار گرفت. ضریب هم‌آهنگی درونی مربوط به نمرات خام و استانداردشده‌ی مقیاس ۲۸ سؤالی سلامت عمومی، بر مبنای فرمول کرون‌باخ به ترتیب برابر با ۸۴٪ و ۸۳٪ بود.

۲. پرسش‌نامه‌ی کانرز^{۱۰} (فرم والدین)

این مقیاس برای اولین بار توسط کانرز (۱۹۸۵) برای تشخیص و ارزیابی اختلالات عاطفی و رفتاری ارائه گردید. مقیاس درجه‌بندی فرم والدین کانرز

1. General Health Questionnaire

2. Goldberg

3. Somatic Symptom

4. Anxiety & Sleep disorder

5. Social Function

6. Depression

7. Validity

8. Goldberg & Hillier

9. Chan & Chan

10. Connors

درباره‌ی ارزیابی مشکلات رفتاری کودکان مربوط به گروه سنی ۳ تا ۱۷ سال می‌باشد. فرم والدین در دو نوع ارائه شده‌است: نوع ۹۳ پرسشی که ۸ عامل را مورد بررسی قرار می‌دهد و نوع ۴۸ پرسشی که ۵ عامل را مورد بررسی قرار می‌دهد. اطلاعات ناشی از هنجاریابی با استفاده از فرم ۴۸ پرسشی به دست آمده‌است. نتایج مطالعات بیان‌گر این است که این مقیاس پایایی و اعتبار کافی دارد. پنج عامل مورد بررسی در این فرم عبارت است از: ۱- مشکلات رفتاری، ۲- مشکلات روان‌تنی، ۳- مشکلات اضطرابی، ۴- مشکلات یادگیری و ۵- مشکلات تکانشی-بیش‌فعالی. این پرسش‌نامه در سال ۱۳۷۴ توسط خسروی ترجمه و هنجاریابی، و اعتبار آن با ضریب آلفای کرون‌باخ ۰/۹۱ به دست آمد (به نقل از خسروی و عزتی راد، ۱۳۷۹).

روش اجرا

در این پژوهش از روش کاربردی از نوع توصیفی استفاده شده‌است. مراحل اجرایی پژوهش بدین ترتیب بود که پس از مراجعه به اداره‌ی کل دادگستری تهران و اخذ مجوز اجرا در ۱۲ شعبه‌ی اداره‌ی سرپرستی و واحد مددکاری اجتماعی، بر اساس هدف تحقیق، مادرانی که حضانت دختران‌شان از آن‌ها سلب شده‌بود و مادرانی که حضانت دختران خود را به عهده داشتند و با توجه به ملاک مورد نظر، دختران آن‌ها ۷ تا ۹ ساله بودند انتخاب شدند و اقدام به توزیع پرسش‌نامه گردید که هر دو پرسش‌نامه را مادران پاسخ دادند. در این پژوهش از چندین پرسش‌گر استفاده شد که قبلاً موارد مربوط به تکمیل سوالات پرسش‌نامه و نحوه‌ی پاسخ‌دهی به آنان تعلیم داده شده‌بود. داده‌های جمع‌آوری شده از مراحل مختلف پژوهش با روش T استودنت جهت دو گروه مستقل و ضریب هم‌بستگی پیرسون استفاده گردید و با نرم‌افزار SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

یافته‌های پژوهش

نتایج شاخص‌های آماری نمرات سلامت روانی مادران به تفکیک گروه در جدول ۱ آمده‌است. همچنین شاخص‌های آماری مربوط به نمرات آزمون اختلالات رفتاری به تفکیک در جدول ۲ ارائه شده‌است. در تمام جدول‌هایی که در پی می‌آید، گروه ۱ مادرانی اند که حضانت فرزندان‌شان را به عهده دارند و گروه ۲ مادرانی که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده‌است.

جدول ۱- تعداد نمونه، میانگین و انحراف معیار نمرات مادران در پرسش‌نامه‌ی سلامت روانی

گروه‌ها	تعداد نمونه	میانگین	انحراف معیار
۱	۳۰	۳۴/۵۰	۱۲/۹۹
۲	۳۰	۳۴/۰۶	۱۰/۶۷

جدول ۲- تعداد نمونه، میانگین و انحراف معیار نمرات فرزندان در پرسش‌نامه‌ی اختلالات رفتاری

گروه‌ها	تعداد نمونه	میانگین	انحراف معیار
۱	۳۰	۲۴/۴۷	۱۶/۶۴
۲	۳۰	۳۵/۲۰	۱۶/۶۳

فرضیه

برای بررسی فرضیه‌ی نخست، مبنی بر این که سلامت روانی مادرانی که حضانت فرزندان‌شان را به عهده دارند، بیشتر از سلامت روانی مادرانی است که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده‌است، از آزمون T مستقل بین دو گروه استفاده شد. نتایج در جدول ۳ و جدول ۴ نشان داده شده‌است.

جدول ۳- مقایسه‌ی نمره‌ی کل آزمون سلامت روانی در دو گروه مادران نمونه‌ی پژوهش از طریق آزمون T مستقل

گروه‌ها	تعداد نمونه	میانگین	انحراف معیار	درجه‌ی آزادی	T
۱	۳۰	۳۴/۵۰	۱۲/۹۹	۵۸	-۰/۳۳
۲	۳۰	۳۴/۶۰	۱۰/۶۷		

با توجه به مقدار T به دست آمده بین دو گروه از مادران تفاوت معناداری در سلامت روان آن‌ها وجود ندارد.

جدول ۴- مقایسه‌ی نمرات خرده‌مقیاس‌های سلامت روان در دو گروه مادران نمونه‌ی پژوهش از طریق آزمون T مستقل

علائم	گروه‌ها	میانگین	انحراف معیار	T
جسمانی	۱	۷/۴۳	۴/۷۵	۱/۳۹
	۲	۸/۹۳	۴/۰۳	
اضطراب و اختلال خواب	۱	۸/۵۰	۶/۱۰	-۰/۷۶۰
	۲	۹/۶۰	۵/۰۷	
کنش اجتماعی	۱	۱۲/۷۷	۴/۵۸	*۲/۹۳۹
	۲	۹/۵۳	۳/۵۷	
افسردگی	۱	۵/۸۳	۵/۸۲	-۰/۴۸۱
	۲	۶/۵۰	۴/۸۷	

* در سطح $P < 5\%$ معنادار است. تعداد نمونه = ۳۰ / درجه‌ی آزادی = ۵۸

با توجه به مقدار T به دست آمده بین دو گروه از مادران، تنها در خرده‌مقیاس کنش اجتماعی تفاوت معنادار به دست آمده است و در بقیه‌ی خرده‌مقیاس‌ها تفاوت معنادار به دست نیامد.

برای بررسی فرضیه‌ی دوم، مبنی بر این که سلامت روانی فرزندان که حضانت آن‌ها به عهده‌ی مادرشان است بیش از سلامت روانی فرزندان است که حضانت آنان به عهده‌ی مادران‌شان نمی‌باشد، از آزمون T مستقل بین دو گروه استفاده شد. نتایج در جدول ۵ و جدول ۶ نمایش داده شده است.

جدول ۵- مقایسه نمره کل اختلال رفتاری در دو گروه از فرزندان نمونه پژوهش از طریق T مستقل

گروه‌ها	تعداد نمونه	میانگین	انحراف معیار	درجه‌ی آزادی	T	سطح معناداری
۱	۳۰	۲۴/۴۷	۱۶/۴۶	۵۸	۲/۵۱۲	۰/۰۵
۲	۳۰	۳۵/۲۰	۱۶/۶۳			

با توجه به مقدار T به‌دست‌آمده بین دو گروه، تفاوت معناداری در اختلال رفتاری آن‌ها وجود دارد و با توجه به میانگین‌ها ملاحظه می‌شود فرزندان که حضانت آن‌ها از مادر سلب شده اختلال رفتاری بیشتری نسبت به فرزندان دارند که حضانت آن‌ها به عهده‌ی مادر است.

جدول ۶- مقایسه‌ی خرده‌مقیاس‌های اختلال رفتاری در دو گروه از فرزندان نمونه‌ی پژوهش از طریق آزمون T مستقل

خرده‌مقیاس‌ها	گروه‌ها	میانگین	انحراف معیار	T
مشکلات رفتاری	۱	۴/۸۳	۵/۸۸	*۲/۳۴۰
	۲	۹	۷/۷۸	
مشکلات روان‌تنی	۱	۳	۴/۰۲	۰/۴۴۴
	۲	۳/۴۷	۴/۱۲	
مشکلات اضطرابی	۱	۳/۵۳	۴/۱۵	۰/۲۷۰
	۲	۳/۲۷	۳/۴۸	
مشکلات یادگیری	۱	۱/۶۰	۲/۹۱	*۱/۶۸
	۲	۳/۰۷	۳/۹۲	
مشکلات تکانه‌ئی (بیش‌فعالی)	۱	۱۱/۵۰	۶/۸۵	*۲/۲۵۶
	۲	۱۵/۷۷	۷/۷۸	

* در سطح $P < 5\%$ معنادار است. تعداد نمونه = ۳۰ / درجه‌ی آزادی = ۵۸

با توجه به مقدار T به‌دست‌آمده بین دو گروه از فرزندان در خرده‌مقیاس‌های مشکلات رفتاری، مشکلات یادگیری و مشکلات تکانه‌ئی

(بیش‌فعالی) تفاوت معناداری در اختلال رفتاری دو گروه وجود دارد و با توجه به میانگین‌ها ملاحظه می‌شود که فرزندان که حضانت آن‌ها به عهده‌ی مادر است سلامت روانی بیشتری دارند.

برای بررسی فرضیه‌ی سوم، مبنی بر این که بین سلامت روانی مادران و فرزندان آن‌ها رابطه وجود دارد، از آزمون هم‌بستگی پیرسون استفاده شد. نتایج در جدول ۷ نمایش داده شده است.

جدول ۷- ضریب هم‌بستگی پیرسون بین سلامت روانی مادران و فرزندان آن‌ها

سطح معناداری (P)	میزان هم‌بستگی (r)	میانگین	شاخص‌های آماری	
			نمرات کل	
۰/۰۵	۰/۰۱۵	۳۴/۵۸	سلامت روان مادران	هر دو گروه
		۲۹/۶۳	اختلال رفتاری فرزندان	
۰/۰۱	۰/۱۶۶	۳۴/۵۰	سلامت روان مادران	مادران عهده‌دار حضانت
		۲۴/۴۷	اختلال رفتاری فرزندان	
۰/۰۵	۰/۴۸۲	۳۴/۶۰	سلامت روان مادران	مادران بدون حضانت
		۳۵/۲۰	اختلال رفتاری فرزندان	

همان‌طور که دیده می‌شود بین سلامت روانی فرزندان و مادران آن‌ها رابطه‌ی مثبت معناداری وجود دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

تجزیه و تحلیل آماری اطلاعات نشان می‌دهد، بین مادرانی که حضانت فرزندان‌شان را به عهده دارند با مادرانی که حضانت فرزندان‌شان از آن‌ها سلب شده است از نظر سلامت روان تفاوت معناداری وجود ندارد. بدین معنا که هر دو گروه علی‌رغم این‌که حضانت را عهده‌دار باشند یا این‌که حضانت از آن‌ها سلب شده باشد، از سلامت روان پایینی برخوردار اند. این یافته، با تمام

یافته‌های مطالعات قبلی در مورد به‌خطرافتادن سلامت روان مادران پس از طلاق هم‌خوانی دارد. برای مثال، کاتر و گاتمن (۱۹۹۳) و تین، سندلر و زاترا (۲۰۰۰) در تحقیقات خود خاطرنشان می‌کنند که اثرات استرس‌زای زندگی، آشفتگی‌ها و ناکامی‌های پس از طلاق، احساس شکست و سرخوردگی از زندگی مشترک و همچنین پذیرش مسئولیت‌های زندگی و فرزندان به تنهایی، در غالب موارد، بهداشت روانی و سازگاری مادران متارکه‌کرده را تحت فشار قرار می‌دهد. مادران متارکه‌کرده، چه آن‌هایی که حضانت فرزندان‌شان را به عهده دارند و چه آن‌هایی که حضانت از آن‌ها سلب شده، هنگامی که با شرایط پس از طلاق مواجه می‌شوند، تضادهای مادری، عزت نفس پایین و اضطراب بالا را تجربه می‌کنند. از طرفی آکرمن^۱ (۲۰۰۱) در تحقیقی که انجام داد، خاطرنشان می‌کند وضعیت اجتماعی و اقتصادی مادران پس از طلاق به گونه‌ئی است که آن‌ها را دائم تحت فشارهای روحی قرار می‌دهد. برای مثال، عدم پرداخت به‌موقع هزینه‌های کودک توسط پدران، مشکلات درمانی و بیمه‌های اجتماعی، همگی، مادران را تحت فشار قرار می‌دهد. وی متذکر می‌شود که پس از طلاق و در حین تعیین حضانت کودک، تحقیقات گسترده‌ئی در زمینه‌ی مسائل حقوقی و قانونی توسط حقوق‌دانان و مددکاران اجتماعی و روان‌شناسان جهت اطمینان و پیش‌گیری از مشکلات آینده به عمل آید. یافته‌ی دیگر این است که بین سلامت روانی فرزندان که حضانت آن‌ها به عهده‌ی مادران‌شان است و فرزندان که حضانت آنان از مادران‌شان سلب شده، تفاوتی معنادار وجود دارد. به گونه‌ئی که نتایج نشان می‌دهد، اختلال رفتاری در فرزندان که حضانت مادر از آن‌ها سلب شده بیش از گروهی است که حضانت آن‌ها به عهده‌ی مادران‌شان است. این یافته، با تمام یافته‌های مطالعات قبلی در مورد به‌خطرافتادن سلامت روان فرزندان پس از طلاق و سلب حضانت از مادر هم‌خوانی دارد. برای مثال چپمن^۲ (۱۹۷۷)، شین^۳ (۱۹۷۸)،

1. Ackerman

2. Chapman

3. Shinn

گاتمن و لازار (۱۹۹۸)، وایت‌ساید و بکر (۲۰۰۰) در تحقیقات خود خاطرنشان می‌کنند کودکانی که پس از طلاق حضانت آن‌ها از مادر سلب شده، نیازهای عاطفی، شناختی و اجتماعی آن‌ها به گونه‌ئی مؤثر برآورده نمی‌شود و ممکن است نتایج جدی و ناگوار را در آینده تجربه کنند؛ در صورتی که این امر چندان برای پدران، خصوصاً هنگامی که فرزند مورد نظر دختر باشد، صادق نیست. گسسته‌شدن روابط بین فرزندان و مادر پی‌آمدهای منفی خواهدداشت. به اعتقاد بالبی، کنش متقابل بین مادر و فرزند نوعی وابستگی عاطفی ایجاد می‌کند که این ارتباط عاطفی باعث می‌شود طفل به دنبال آسایش حاصل از وجود مادر باشد و در آینده، این تعامل‌ها در رابطه‌ی وی با دیگران تأثیر گذارد (ماسن، ۱۳۸۰).

گاتمن و لازار (۱۹۹۸) و کراس^۱ (۲۰۰۰) در طی تحقیقات خود متذکر می‌شوند که چون مادران مسئولیتی بیش از پدران در روابط صمیمی و نزدیک برقرار می‌سازند، بدین جهت، پس از جدایی و طلاق، کودکان تمایل بیشتری دارند که در کنار مادر باقی بمانند. از طرفی، آن‌ها یادآور می‌شوند که فرزندان که با مادرشان زندگی می‌کنند در مقایسه با آن‌هایی که با مادران خود زندگی نمی‌کنند، سازگاری بهتر و تمایل بیشتری برای پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی دارند.

یافته‌ی دیگر پژوهش حاکی از آن است که بین سلامت روان مادران و فرزندان آن‌ها رابطه‌ئی معنادار وجود دارد. زیانه (۲۰۰۰)، وایت‌ساید و بکر (۲۰۰۰) در طی تحقیقات خود خاطرنشان می‌کنند که چون پس از طلاق، کودکان در ارتباط با یکی از والدین خود قرار می‌گیرند و در یک فرآیند و زمینه‌ی سازگاری دائم عاطفی و شناختی در رابطه با هر کدام از آن‌ها می‌باشند، بنابراین سلامت روان والدی که حضانت کودک را به عهده گرفته‌است در شیوه‌ی فرزندپروری، برخورد او با زندگی و نگرش‌اش نسبت به حال و آینده، برای کودک وی نیز تأثیرگذار خواهدبود. مسلماً شیوه‌های صحیح فرزندپروری و

روابط گرم و صمیمی، رابطه‌ی بین والد متارکه‌کرده و کودک را پربارتر خواهد ساخت. همان‌طور که در جدول ۷ نمایش داده شده است، بین مادرانی که حضانت از آن‌ها سلب شده و کودکان آن‌ها، از نظر سلامت روان رابطه‌ی معناداری به دست نیامد. در این زمینه نیز، فوکس، کلی و لیتون (۱۹۹۵) خاطرنشان می‌سازند، به دلیل جدایی کودک با والد متارکه‌کرده (پدر یا مادر) و ارتباط کمتر با وی، کودک متأثر از رفتارهای وی نخواهد بود. بنابراین به تبع آن نیز، سلامت روان مادر (یا پدر) متارکه‌کرده به دلیل جدایی فرزند از او تأثیرگذار نخواهد بود.

در پایان، یادآور می‌شوم که دست‌آوردهای این پژوهش فقط محدود به دانش‌آموزان دختر ۷ تا ۹ ساله‌ی شهر تهران و مادران آن‌ها می‌باشد؛ دانش‌آموزانی که والدین آن‌ها از هم جدا شده‌اند و نام‌شان در دفاتر رسمی اداره‌ی سرپرستی شهر تهران به ثبت رسیده است. با توجه به این‌که این تحقیق برای اولین بار در ایران انجام شده، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، تحقیقی مشابه بر روی سلامت روان فرزندان پسر و مقایسه‌ی آن با فرزندان دختر صورت گیرد. در ضمن پایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی تأثیرگذار بر فرآیند پس از طلاق نیز مورد بررسی قرار گیرد*.

* از همکاری پژوهش‌گران ارشد، خانم‌ها *آناهیتا خدابخشی* و *فرزانه ناهیدپور*، به خاطر مصاحبه با مادران و اجرای پرسش‌نامه‌ها تشکر می‌شود.

منابع

- ۱- جهانگیر، منصور، ۱۳۸۰. *مجموعه قوانین مدنی با آخرین اصلاحات*. چاپ سوم. نشر دوران.
- ۲- خسروی، زهره و عزتی راد، مریم، ۱۳۷۹. «بررسی باورهای هنجاری کودکان و نوجوانان درباره‌ی پرخاش‌گری و رفتارهای پرخاش‌گرانه و ارتباط آن با اختلالات رفتاری». *فصل‌نامه‌ی پیام مشاور*. شماره‌ی ۵.
- ۳- هومن، عباس، ۱۳۷۶. *بررسی پایایی و اعتبار پرسش‌نامه‌ی سلامت عمومی گلدبرگ*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت معلم.
- ۴- ماسن، پاول هنری، ۱۳۸۰. *رشد و شخصیت کودک*. ترجمه‌ی مهشید یاسایی. چاپ اول از ویرایش دوم فارسی. نشر مرکز.
- 5- Ackerman, M. J., 2001. *Clinician's Guide to Child Custody Evaluations*. 2nd ed. John Wiley and Sons Inc.
- 6- Chapman, M., 1977. "Father Absence, Stepfathers, and the Cognitive Performance of College Students". *Children development*. 48, pp. 1152-1154.
- 7- Fox, G., Kelly, R. F., Litton, F., 1995. "Determinant's of Child Custody Arrangement's at Divorce". *Journal of Marriage & the Family*. Aug, 5, Vol. 57, Issues 3, p. 693.
- 8- Guttman, J, Lazar, An., 1998. "Mother or Father's Custody: Does it Matter for Social Adjustment?". *Journal of Educational Psychology*. Vol. 18, Issue 2, p. 225.
- 9- Katz, L. F., Guttman, J., 1993. "Patterns of Marital Conflict, Predict Children Internalizing and Externalizing Behaviors". *Journal of Development Psychology*. 29, pp. 940-950.
- 10- Krauss, D. A., 2000. "Legal Standards, Expertise, and Experts in the Resolution of Contested Child Custody Cases". *Journal of Article*. Vol. 9, pp. 843-879.
- 11- Shinn, M., 1978. "Father-Absence and Children's Cognitive". *Development Psychological Bulletin*. 85, pp. 295-354.
- 12- Single Momz., 1999. <http://www.SingleMomz.com/>.
- 13- Tein, J. Y., Sandler, I., Zautra, A. J., 2000. "Stressful Life Events, Psychological Distress, Coping and Parenting of Divorced Mothers: A Longitudinal Study". *Journal of Family Psychology*. Vol. 14, No. 1, pp. 27-41.

- 14- *White Side, M. F., Becker, B. J.*, 2000. "Parental Factors and the Young Child's Post Divorce Adjustment: A Meta-Analysis with Implication's Parenting Arrangements". *Journal of Family Psychology*. Vol. 14, No. 1, pp. 5-26.
- 15- *Zeanah, C. H.*, 2000. *Hand Book of infant Mental Health*. Second Edition.

* مریم رحیمیان مشهدی *

** پریسا حجازی **

بررسی و مقایسه‌ی زنان فعال در رشته‌های مختلف ورزشی و زنان غیرورزشکار در میزان تراکم توده‌ی استخوانی

* مربی دانشکده‌ی تربیت بدنی دانشگاه الزهرا *

Mehdisf1@Yahoo.Com

** عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا **

Pdinan1@Yahoo.Com

چکیده

هدف از این پژوهش، مقایسه‌ی تراکم توده‌ی استخوانی استخوان ران و زند زبرین زنان ورزشکار نخبه‌ی کشور در رشته‌های بدون تحمل وزن بدن (شنا) و با تحمل وزن (ژیمناستیک، تنیس و تنیس روی میز) و نیز مقایسه با استاندارد غیرورزشکاران ایران و جهان می‌باشد.

آزمودنی‌های این تحقیق را ۲۳ نفر از اعضای تیم ملی بانوان کشور در رده‌ی سنی ۲۰ تا ۲۵ سال در رشته‌های شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک تشکیل می‌داد که همه‌ی آزمودنی‌ها در رشته‌ی خود، دست‌کم ۱۰ سال سابقه‌ی ورزشی به طور متوسط ۳ جلسه در هفته داشتند.

تراکم توده‌ی استخوانی (BMD) هر فرد با استفاده از روش DEXA در دو ناحیه از بدن (گردن استخوان ران و زند زبرین) بررسی گردید و نیز استاندارد ایران و جهان در این دو ناحیه در نظر گرفته‌شد. داده‌ها با استفاده از آمار توصیفی و استنباطی در سطح $a = 0/05$ تحلیل شد. به طور کلی، یافته‌های این تحقیق نشان داد که فعالیت درازمدت در رشته‌های ورزشی با تحمل وزن بدن، باعث افزایش چگالی استخوانی ران نسبت به استاندارد غیرورزشکاران ایران و جهان می‌گردد. همچنین، ورزش‌های بدون تحمل وزن، مانند شنا، نسبت به ورزش‌های با تحمل وزن تأثیر کمتری بر تراکم استخوان دارد؛ و بالاخره، میزان تأثیر فعالیت در رشته‌های مختلف ورزشی بر چگالی استخوانی، به نسبت فشاری که بر سیستم اسکلتی وارد می‌آورند متفاوت است.

کلیدواژه‌ها

تراکم توده‌ی استخوانی؛ زنان ورزشکار؛ با تحمل وزن؛ بدون تحمل وزن

مقدمه

نیاز انسان به فعالیت جسمانی، با توجه به ویژگی‌های زندگی در عصر حاضر، ضرورتی مسلم است. به گونه‌ئی که عدم توجه کافی به آن، موجب بروز بسیاری از مشکلات فردی و اجتماعی می‌شود. تمرینات و حرکات ورزشی، دارای اثراتی مثبت و مفید بر وجود انسان است. این اثرات را می‌توان از جنبه‌های گوناگون از جمله آناتومیکی، فیزیولوژیکی و روانی مورد بررسی قرار داد. خواص و ویژگی‌های علمی ورزش و تربیت بدنی در ارتباط با سلامتی، توانایی و نشاط انسانی، بارز و روشن است. مجموعه‌ئی از اعضا و اندام‌های مختلف که هر کدام برای کار و عملی مشخص خلق شده‌اند باید با هم هم‌آهنگ کار کنند تا ماشین بدن به نرمی و راحتی به کار ادامه دهد. اگر یکی از آن‌ها در کار خود دچار اختلال گردد، تمام بدن دچار رخوت شده، انسان رنجور و ناتوان خواهدگشت.

در نتیجه‌ی پژوهش‌های علمی زیادی که تا کنون انجام شده، درک ما از چگونگی تأثیر ورزش‌های مختلف و راه‌های دستیابی به سلامتی، به طور معنی‌دار و قابل‌توجهی افزایش یافته‌است. اما در میان اثرات گوناگون و مفیدی که در نتیجه‌ی فعالیت بر ساختار بدن اعمال می‌گردد به استواری اسکلت بدن کمتر توجه شده و نقش ورزش در آن کمتر مد نظر بوده‌است.

استخوان، یک بافت هم‌بند سخت، زنده، پرعروق، معدنی و دائماً در حال تغییر است. استخوان مانند هر بافت هم‌بند دیگر، از سلول و ماتریکس ساخته شده‌است، ولی ویژگی‌ئی که آن را از سایر بافت‌های هم‌بند متمایز می‌کند، معدنی‌شدن ماتریکس آن می‌باشد.

استخوان، چهار وظیفه‌ی اساسی در بدن به عهده دارد:

۱. وظیفه‌ی مکانیکی برای حرکت بدن.
۲. حفاظت از اندام‌های حیاتی مانند جمجمه و قفسه‌ی صدری.
۳. احاطه‌نمودن و محافظت از سیستم خون‌سازی بدن.

۴. مهم‌تر از همه، نقش متابولیسمی آن است که منبعی برای مواد معدنی مهم مانند کلسیم، فسفر، سدیم و منیزیم می‌باشد.

بعد از تولد و در ابتدای زندگی، نتیجه‌ی عمل واحدهای استخوان‌ساز مثبت است؛ یعنی میزان استخوانی که توسط استئوبلاست‌ها ساخته می‌شود بیش از میزان استخوانی است که توسط استئوکلاست‌ها از بین می‌رود. در نتیجه، توده‌ی استخوانی افزایش می‌یابد. این تعادل مثبت، تا حدود ۳۰-۳۵ سالگی باقی می‌ماند و در این محدوده‌ی سنی است که شخص به حداکثر میزان توده‌ی استخوانی می‌رسد. با این حال، بیشترین میزان افزایش در توده‌ی استخوانی در دوران قبل از بلوغ و دوران بلوغ اتفاق می‌افتد و بیش از ۹۰٪ حداکثر توده‌ی استخوانی در سنین ۱۷-۱۸ سالگی در پسرها و حدود ۱۱-۱۵ سالگی در دخترها به دست می‌آید. بعد از این مرحله، میزان تخریب استخوان بر ساخت آن غلبه می‌کند و در نتیجه، عمل واحدهای استخوان‌ساز منفی می‌گردد.

این کاهش استخوان با یک سیر تدریجی تا پایان عمر ادامه می‌یابد. البته، در زنان طی یک دوره‌ی ۱۰-۱۵ ساله در زمان یائسگی و بعد از آن، میزان از دست دادن استخوان به دو برابر افزایش می‌یابد و مجدداً با همان شیب طبیعی به کاهش خود ادامه می‌دهد. با کاهش توده‌ی استخوانی، به تدریج بر میزان شکنندگی استخوان افزوده می‌شود. تغییرات هورمونی، تغذیه، عدم فشار مکانیکی و سایر عوامل پاتولوژیک با تأثیر بر روی جذب و تشکیل استخوان، سبب به هم خوردن تعادل بین آن‌ها می‌شود و توده‌ی استخوانی کاهش می‌یابد و در نتیجه، بیماری متابولیک استخوان یا استئوپروز به وجود می‌آید.

عوامل تأثیرگذار بر تراکم مواد معدنی استخوان عبارت است از زمینه‌ی ژنتیک، جنسیت، تغذیه، نژاد، وضعیت هورمونی در زمان بلوغ و پس از یائسگی، وزن بدن، عادات زندگی از قبیل خوردن قهوه، الکل، استعمال دخانیات، میزان قرارگرفتن در معرض آفتاب، بیماری‌های مختلف و بالاخره فعالیت بدنی در دوران کودکی، نوجوانی، جوانی، بزرگسالی، میان‌سالی و کهن‌سالی.

تحقیقات در زمینه‌ی پیش‌گیری از پوکی استخوان روزبه‌روز بیشتر می‌شود و اطلاعات جدیدی در دسترس قرار می‌گیرد. در نتیجه‌ی صد سال تحقیق، نشان داده‌شده که بافت استخوانی قابلیت ترمیم، سازگاری و سازندگی دارد. تمرینات منظم، یکی از روش‌های مؤثر پیش‌گیری از کاهش مواد معدنی و در نتیجه پیش‌گیری از پوکی استخوان و کاهش خطر شکستن استخوان ران، ساعد و ستون مهره‌ها است.

خوش‌بختانه، اخیراً تلاش بسیاری برای پیش‌گیری از پوکی استخوان انجام شده و محققین و کارشناسان تربیت بدنی نیز هم‌گام با سایر محققین به دنبال راه‌حل مناسب برای پیش‌گیری و درمان این بیماری و ایجاد جامعه‌ئی سالم هستند. با توجه به این ضرورت، به‌ویژه در میان زنان، محقق بر آن شد تا وضعیت تراکم استخوانی ورزشکاران تیم‌های ملی زنان را بررسی و با استاندارد غیرورزشکاران ایران و جهان مقایسه کند.

ضرورت و اهمیت تحقیق

پوکی استخوان (استئوپروز) بیماری‌ئی است با مشخصات کاهش چگالی استخوانی، تغییر ساختمان میکروسکوپی استخوان و افزایش ریسک شکستگی آن. این بیماری، اپیدمی خاموش عصر حاضر است و مطابق آمار موجود، بعد از سن ۵۰ سالگی، ۴۰ درصد زنان و ۱۵ درصد مردان دچار شکستگی‌های ناشی از استئوپروز می‌گردند. در زنان، مرگ و میر ناشی از استئوپروز، به تنهایی برابر است با مجموع موارد حاصل از سرطان پستان، تخمدان و رحم. هزینه‌ی سرسام‌آوری که صرف درمان این بیماری می‌گردد بسیار در خور تأمل می‌باشد، به طوری که کریس چیلز^۱ (۱۹۹۴) تخمین زده‌است که در طول ۱۰ سال آینده حدوداً بیش از ۴۵ میلیارد دلار هزینه، صرف مراقبت و سلامتی زنان مبتلا به شکستگی ثانویه به استئوپروز خواهد شد. پوکی استخوان، علاوه بر مسائل مالی مربوط به بیماری، تأثیر زیادی نیز بر کیفیت زندگی افراد خواهد داشت. این

افراد عموماً بی‌حرکتی، درد، از دست دادن استقلال، فشارهای روانی همراه با وضعیت بدنی نامناسب و ترس از شکستگی را تجربه می‌نمایند. این کم‌تحركی، خود باعث کاهش بیشتر BMD^۱ و افزایش پوکی استخوان می‌گردد که همه‌ی این عوامل، احتمال افتادن را افزایش داده و همان طور که توسط محققین مکلتون^۲ (۱۹۹۳) و پنگ^۳ (۱۹۹۴) گزارش شده‌است، ۹۰ درصد شکستگی‌های لگن در نتیجه‌ی افتادن اتفاق می‌افتد (۱۳ و ۱۶).

بنابراین با توجه به مطالب ذکرشده، لزوم استراتژی پیش‌گیری مؤثر به وسیله‌ی عوامل تأثیرگذار بر دو فاکتور مهم میزان توده‌ی استخوانی و خطر افتادن احساس می‌شود. توده‌ی استخوانی، در هر زمان، نتیجه‌ی مجموعه رویدادهایی است که تا آن زمان برای استخوان اتفاق افتاده‌است. فعالیت فیزیکی به عنوان یک فاکتور قوی، هم در رسیدن به حداکثر توده‌ی استخوانی (PBM^۴) و هم در کاهش احتمال افتادن مؤثر می‌باشد.

یک وظیفه‌ی مهم سیستم اسکلتی، ایجاد ساختمان قابل‌ارتجاع قوی برای مقاومت در برابر نیروی جاذبه و دیگر نیروها و از طرف دیگر، ایجاد ساختمان مناسب برای حرکت است که برای انجام این وظایف، استخوان باید با فشارهای مکانیکی که به آن وارد می‌شود تطابق یابد. این امر، به وسیله‌ی تغییر در میزان و انتشار توده‌ی استخوانی صورت می‌گیرد. وقتی فشار روی استخوان افزایش یابد، استخوان متراکم شده و هنگامی که فشار برداشته‌شود، توده‌ی استخوان از دست می‌رود. مقدار فشار را می‌توان به وسیله‌ی شدت، طول مدت، تعداد یا سیکل فشار وارده بر اسکلت بدن توصیف کرد.

بهترین روش ایجاد فشار بر سیستم اسکلتی بدن، فعالیت بدنی و ورزش است و پژوهش در زمینه‌ی چگونگی تأثیر فعالیت ورزشی با توجه به نوع و شدت آن می‌تواند در این زمینه راه‌گشا باشد.

1. Bone Mineral Density
2. Melton
3. Peng
4. Peak Bone Mass

پیشینه‌ی تحقیق

در زمینه‌ی ارتباط بین فعالیت فیزیکی و چگالی استخوانی تحقیقات متعددی صورت گرفته‌است. بهترین مثال این ارتباط را در کاهش توده‌ی استخوانی به دنبال بی‌حرکتی کامل بیماران آسیب نخاعی می‌بینیم. طبق گزارش‌های ارائه‌شده توسط غریب‌دوست (۱۳۸۱) و جورجنسن^۱ (۲۰۰۱)، بیماران بی‌حرکت تا حدود ۴۰٪ چگالی استخوان خود را طی سال اول از دست می‌دهند، در حالی که در بیماران بستری‌شده، حداقل ۳۰ دقیقه ایستادن در طی روز، جلوی این کاهش را می‌گیرد (۲ و ۱۱).

گزارش‌هایی که توسط کریس چیلز (۱۹۹۴) و نیشی‌مورا^۲ (۱۹۹۴) و جورجنسن (۲۰۰۱) ارائه شده نیز، اشاره به از دست دادن توده‌ی استخوانی قابل‌توجهی در غیاب فعالیت‌های ورزشی با تحمل وزن دارند؛ مثل آنچه که در مسافرت‌های فضایی و استراحت‌های طولانی در بستر اتفاق می‌افتد (۴، ۱۴ و ۱۱). از سویی، هارا^۳ (۲۰۰۰) طی تحقیقی نشان داد که توده‌ی استخوانی در میان افراد فعال و ورزشکاران به طور قابل‌ملاحظه‌ئی در مقایسه با افراد غیرورزشکار بالاتر است.

او در پژوهشی که بر روی ۹۱ زن ژاپنی در سنین ۲۰ تا ۳۹ سال انجام داد به این نتیجه رسید که افرادی که در دوره‌ی جوانی ورزش‌های پرفشار و سنگین انجام می‌دادند در برابر افرادی که به ورزش‌های سبک می‌پرداختند BMD بیشتری در ستون فقرات داشته‌اند (۸).

البته همیشه سطح بالای فعالیت عضلانی به معنی تحمل بار مکانیکی توسط استخوان نمی‌باشد؛ مثلاً در مطالعاتی که توسط بسیاری از محققین، از جمله تافه^۴ (۱۹۹۵)، هاینریش^۵ (۱۹۹۰)، منکس^۶ (۱۹۹۳)، ریسر^۷ (۱۹۹۰)، فلینگ^۱

1. Jorgensen
2. Nishimura
3. Hara
4. Taaffe
5. Heinrich
6. Menkes
7. Risser

(۱۹۹۵) ونیز گریمستون^۲ (۱۹۹۳) انجام شده، بیان می‌گردد که ورزش‌هایی که تحمل وزن بدن در آن‌ها صورت نمی‌گیرد (NWB^۳) مانند شنا، BMD حتماً کمتر از افراد غیرورزشکار یا مشابه آن است (۱۹، ۹، ۱۲، ۱۷، ۵ و ۷). البته در همین زمینه، طی تحقیقی که جاکوبسون^۴ (۱۹۸۴) بر روی زنان تنیس‌باز و شناگر در دو ناحیه‌ی زند زبرین و مهره‌های کمر انجام داد، نتیجه گرفت که در هر دو گروه، BMD در ناحیه‌ی زند زبرین، بیشتر از دانشجویان غیرفعال بود؛ ولی در مهره‌های کمر فقط BMD تنیس‌بازان برتری معنی‌دار نشان داد (۱۰).

آدوین و جانویک^۵ (۲۰۰۱) نیز، در مقایسه‌ئی که بر روی ۱۴ نمونه‌ی ورزشکار در رشته‌های با تحمل وزن و ۱۱ نمونه در رشته‌های بدون تحمل وزن در BMD لگن انجام دادند، اختلافی معنی‌دار بین این دو گروه به نفع ورزشکاران با تحمل وزن مشاهده نمودند (۳). با این حال، اورول (۱۹۸۹) گزارشی ارائه نمود مبنی بر این که مردانی که به طور منظم شنا می‌کنند نسبت به غیر ورزشکاران، BMD بیشتری در مهره‌ها و زند زبرین دارند (۱۵).

هم‌چنین نوع ورزش نیز می‌تواند تأثیر متفاوتی در میزان BMD داشته‌باشد. چنان که رابینسون^۶ (۱۹۹۵) در طی پژوهشی نشان داده‌است که ورزش‌های قدرتی و انفجاری مثل وزنه‌برداری، ژیمناستیک و کشتی نسبت به ورزش‌های استقامتی مانند دوی استقامت و رشته‌ی تری‌اتلون تأثیر بیشتری در جهت مثبت بر توده‌ی استخوانی دارد (۱۸). گر/ندهد^۷ (۱۹۸۷) گزارش نمود که دویدن آهسته نیرویی مساوی یا کمی بیشتر از وزن بدن بر ستون فقرات وارد می‌نماید، در صورتی که وزنه‌برداری نیرویی معادل ۵ تا ۶ برابر وزن بدن، و تمرینات جهشی ژیمناستیک ۱۰ تا ۱۲ برابر وزن بدن بر سیستم اسکلتی اعمال می‌کند (۶). هم‌چنین دکتر غریب‌دوست (۱۳۸۱) در کتاب خود بیان می‌کند

1. Fehling
2. Grimstone
3. Non Weight Bearing
4. Jacobson
5. Advienne & Janowiak
6. Robinson
7. Grandhad

که در دو و میدانی نیرویی برابر با ۳ برابر وزن بدن به ستون مهره‌ها وارد می‌گردد (۲).

در کشور ما، در رابطه با تأثیر نوع رشته‌ی ورزشی در BMD، به دلیل هزینه‌ی فراوان تست سنجش تراکم استخوان، تحقیقات بسیار محدود می‌باشد که از جمله پژوهشی است که خانم شجاعی (۱۳۷۶) بر روی تیم‌های ملی کشورمان انجام داد و به این نتیجه رسید که شناگران نسبت به ورزشکاران رشته‌های با تحمل وزن، از BMD کمتری در دو ناحیه‌ی ران و مهره‌ها برخوردار بوده‌اند و همچنین در مقایسه با استاندارد غیرورزشکاران جهان از تراکم کمتر و در مقایسه با استاندارد غیرورزشکاران ایران از تراکم مشابه برخوردار بوده‌اند (۱).

اهداف پژوهش

مطالعات ورزشی تلاش نموده‌اند برنامه‌های ورزشی مختلفی را بررسی نمایند تا بهترین تجویز ورزشی را برای سلامت استخوان و پیش‌گیری از استئوپروز ارائه نمایند. نتایج این تحقیقات همچنان که نمونه‌هایی از آن ذکر شد بحث‌برانگیز است. پژوهش حاضر در راستای همین هدف صورت گرفته و علاوه بر این، بررسی وضعیت BMD ورزشکاران تیم‌های ملی کشور به عنوان Pilot-study می‌تواند وضع سلامتی آنان را نسبت به استاندارد ایران و جهان بررسی کند. بنابراین، به طور کلی، این تحقیق در پی رسیدن به اهداف زیر می‌باشد:

۱- تعیین میزان BMD گردن استخوان ران زنان تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک و مقایسه‌ی هر یک با استانداردهای غیرورزشکاران ایران و جهان.

۲- تعیین میزان BMD استخوان زند زیرین زنان تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک و مقایسه‌ی هر یک با استانداردهای غیرورزشکاران ایران و جهان.

- ۳- مقایسه‌ی BMD گردن استخوان ران زنان ورزشکار تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک با هم.
- ۴- مقایسه‌ی BMD استخوان زند زبرین زنان ورزشکار تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک با هم.
- ۵- مقایسه‌ی BMD گردن استخوان ران و زند زبرین زنان ورزشکار تیم‌های ملی رشته‌های بدون تحمل وزن با رشته‌های با تحمل وزن.

اهداف کاربردی تحقیق

- ۱- افزایش سطح آگاهی افراد جامعه، ورزشکاران و مربیان از تأثیر ورزش و شدت و نوع آن بر سلامت استخوان‌بندی بدن.
- ۲- مطالعه‌ی زمینه‌ی تهیه‌ی نورم ورزشکاران زن تیم‌های ملی کشور.

محدودیت‌های تحقیق

- آ- محدودیت‌های غیرقابل کنترل:
- ۱- ویژگی‌های ژنتیکی آزمودنی‌ها.
 - ۲- عادات غذایی آزمودنی‌ها.
 - ۳- ترکیبات بدنی آزمودنی‌ها.
 - ۴- برنامه‌ی بدن‌سازی آزمودنی‌ها.
- ب- محدودیت‌های کنترل‌شده:
- ۱- محدوده‌ی سنی آزمودنی‌ها: ۲۰ تا ۲۵ سال.
 - ۲- جنسیت آزمودنی‌ها: زنان.
 - ۳- حداقل مدت تمرینات در هر رشته: ۱۰ سال.
 - ۴- عدم فعالیت قابل‌توجه در سایر رشته‌های ورزشی.
 - ۵- منظم بودن دوره‌ی قاعدگی.
 - ۶- عدم حساسیت نسبت به شیر و مواد لبنی.

۷- نداشتن بیماری‌های تیروئید، پاراتیروئید و سایر بیماری‌های مؤثر در

BMD.

تعریف واژه‌ها

- چگالی املاح استخوانی (BMD): مقدار نمک‌های کلسیم در واحد حجم استخوان که مترادف است با غلظت مواد معدنی استخوان.
- ورزش‌های با تحمل وزن: تمریناتی که با تحمل وزن بدن همراه است و با نیروی جاذبه‌ی زمین در ارتباط است (در این تحقیق، منظور رشته‌های تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک می‌باشد).
- ورزش‌های بدون تحمل وزن: تمریناتی که بدون تحمل وزن بدن انجام می‌شود و ورزشکار در لحظه‌ی فعالیت تحت تأثیر جاذبه‌ی زمین قرار نمی‌گیرد (در این تحقیق، منظور رشته‌ی شنا می‌باشد).
- استاندارد BMD در ایران و جهان: اندازه‌های طبیعی مواد معدنی استخوان زنان غیرورزشکار ایران و جهان در محدوده‌ی سنی ۲۰ تا ۲۵ سال (متأسفانه استاندارد ایران فقط در ناحیه‌ی ران موجود می‌باشد و در ناحیه‌ی استخوان زند زبرین نورمی گزارش نشده‌است).

فرضیات تحقیق

- ۱- بین BMD گردن استخوان ران زنان ورزشکار تیم‌های ملی کشور با استاندارد ایران و نیز استاندارد جهان اختلاف معنی‌دار وجود ندارد.
- ۲- بین BMD زند زبرین زنان ورزشکار تیم‌های ملی کشور با استاندارد ایران و نیز استاندارد جهان اختلاف معنی‌دار وجود ندارد.
- ۳- بین BMD گردن استخوان ران و نیز استخوان زند زبرین زنان ورزشکار تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک با هم اختلاف معنی‌دار وجود ندارد.

۴- بین BMD گردن استخوان ران و استخوان زند زیرین زنان ورزشکار تیم ملی شنا (فعالیت بدون تحمل وزن بدن) با تیم‌های تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک (فعالیت‌های با تحمل وزن بدن) اختلاف معنی‌دار وجود ندارد.

روش‌شناسی تحقیق

جامعه‌ی آماری این پژوهش را بانوان ورزشکار نخبه‌ی سراسر کشور تشکیل می‌دادند که عضو تیم‌های ملی در رشته‌های مورد نظر بودند. از این جامعه، ۲۳ نفر در محدوده‌ی سنی ۲۰ تا ۲۵ سال که هر کدام دارای دست‌کم ۱۰ سال سابقه‌ی ورزشی در رشته‌های مورد نظر با حداقل ۳ جلسه تمرین در هفته بودند، با استفاده از پرسش‌نامه به صورت انتخابی به عنوان نمونه‌ی طرح برگزیده شدند.

طرح پژوهشی

در این پژوهش که از نوع علی پس از وقوع و مقایسه‌ی می‌باشد، به منظور انتخاب نمونه از میان ورزشکاران تیم‌های ملی بانوان در رشته‌های تنیس، تنیس روی میز، ژیمناستیک و شنا، با استفاده از پرسش‌نامه، ورزشکارانی که در محدوده‌ی سنی ۲۰ تا ۲۵ سال با حداقل ۱۰ سال سابقه‌ی فعالیت قابل‌ملاحظه در رشته‌ی مورد نظر بوده‌اند و نیز به لحاظ فاکتورهای مؤثر در میزان BMD مانند نظم دوره‌ی قاعدگی، عدم حساسیت به مواد لبنی و شیر و مصرف آن، عدم ابتلا به بیماری‌های تیروئید و پاراتیروئید، عدم مصرف دارو، الکل، سیگار و ... شرایط مناسبی داشتند به تعداد زیر انتخاب شدند: شنا، ۸ نفر؛ تنیس و تنیس روی میز، ۹ نفر و ژیمناستیک، ۶ نفر.

میزان تراکم توده‌ی استخوانی آزمودنی‌ها، با هم‌آهنگی با اعضای هر تیم به طور جداگانه و جمعاً در ۴ جلسه، در مرکز سنجش تراکم توده‌ی استخوانی در تهران و با روش DEXA که از معتبرترین و دقیق‌ترین روش‌ها برای

سنجش BMD با دستگاه‌های بسیار پیش‌رفته (با مارک Lunar) می‌باشد، مورد اندازه‌گیری قرار گرفت.

آزمودنی، پس از مصاحبه و اندازه‌گیری قد و وزن توسط کارشناس مربوطه، بر روی تختی که زیر دستگاه قرار دارد بدون حرکت مستقر شده و دو ناحیه از بدن (گردن استخوان ران و یک‌سوم تحتانی استخوان رادیوس دست راست)، هر کدام به صورت جداگانه مورد ارزیابی قرار گرفت که هر سنجش حدود ۱۵ دقیقه به طول انجامید. در طی آزمایش، رویدادها و نتایج مربوط به هر ناحیه در روی نمایش‌گر کامپیوتر ثبت شده و پس از اتمام آزمایش، اطلاعات لازم همراه با عکس رنگی چاپ و آماده گردید. سپس پزشک مربوطه این اطلاعات را تجزیه و تحلیل کرده و میزان BMD هر فرد را که با واحد میلی‌گرم بر سانتی‌مترمربع توسط دستگاه مشخص می‌شود، در نواحی مورد نظر با استاندارد موجود در جهان و ایران (جدول ۲) مقایسه کرده و به صورت درصد بیان نمود.

سپس همه‌ی اطلاعات توسط محقق جمع‌آوری و در جداولی ثبت گردید. این اطلاعات شامل وزن، قد، BMD در ناحیه‌ی گردن ران و استخوان رادیوس برای هر فرد و نیز استاندارد جهان و ایران در ناحیه‌ی گردن ران در زنان با محدوده‌ی سنی ۲۰ تا ۲۵ سال و نیز استاندارد جهان در ناحیه‌ی رادیوس در همین سن بود (در ناحیه‌ی رادیوس در ایران استاندارد گزارش نشده‌است).

سپس داده‌های مذکور توسط روش‌های آماری برای بررسی فرضیه‌های تحقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

ابزار اندازه‌گیری تراکم توده‌ی استخوانی (DEXA)^۱

در این روش، منبع انرژی، اشعه‌ی ایکس است که از استخوان و بافت‌های نرم عبور داده‌می‌شود و به وسیله‌ی کامپیوتر تفاوت بین مقدار اشعه ورودی و

1. Dual Energy X-ray Absorptiometry

خروجی اندازه‌گیری می‌شود و بر این اساس، مقدار ماده‌ی معدنی استخوان بر حسب گرم بر سانتی‌متر مربع محاسبه می‌گردد. دقت دستگاه بسیار بیشتر از دیگر روش‌های سنجش BMD است (تا ۹۹ درصد) که این ویژگی، اندازه‌گیری تغییرات چگالی را در طول زمان به بهترین نحو، ممکن می‌نماید. به‌علاوه، زمان لازم برای انجام BMD خیلی کوتاه است و نیز اشعه‌ی دریافتی بسیار کم می‌باشد (کمتر از اشعه در گرفتن عکس ریه). در طی DEXA، بیمار با لباس روی تخت دستگاه می‌خوابد و BMD در ناحیه‌ی مورد نظر در طی چند دقیقه اندازه‌گیری می‌شود.

پس از اتمام اسکن هر استخوان، اعداد متعددی از کامپیوتر گرفته می‌شود، از جمله:

- یک عدد مطلق توده‌ی استخوانی بر حسب گرم بر سانتی‌متر مربع.
- مقایسه‌ی توده‌ی استخوانی فرد با متوسط هم‌سن و هم‌جنس خود (نمره‌ی Z).
- مقایسه‌ی توده‌ی استخوانی فرد با بالاترین رقم میزان توده‌ی استخوانی آن ناحیه (نمره‌ی T).
- با استفاده از عدد T، هم وضعیت استخوان (سالم، استئوپستی، استئوپروز) و هم ریسک شکستگی تعیین می‌شود. مثلاً $T = -2$ نشان‌گر این است که ریسک شکستگی ۴ برابر فرد نرمال است.

روش آماری

برای مقایسه‌ی BMD ورزشکاران رشته‌های مختلف ورزشی با هم، از آزمون t و تحلیل واریانس یک‌متغیره (Anova) استفاده گردید که در صورت معنی‌دار بودن، تست F آزمون شفه برای بررسی معنی‌دار بودن تفاوت‌ها به کار رفت. هم‌چنین برای مقایسه‌ی آن با استاندارد ایران و جهان از روش T تک‌نمونه‌ئی استفاده گردید.

همه‌ی داده‌های آماری به وسیله‌ی کامپیوتر و با نرم‌افزار SPSS تجزیه و تحلیل گردید.

یافته‌های تحقیق

اطلاعات به‌دست‌آمده از این پژوهش (جدول ۱) فرضیه‌های محقق را به نتایج زیر رساند:

۱- اختلاف بین BMD گردن استخوان ران ورزشکاران تیم ملی شنا و استاندارد غیرورزشکاران جهان، با وجود برتری ورزشکاران، معنی‌دار نیست ($P > 0/05$) (جدول ۳)، ولی در مقایسه با استاندارد غیرورزشکاران ایران، اختلاف به نفع ورزشکاران معنی‌دار است ($P = 0/016$) (جدول ۴).

۲- BMD گردن استخوان ران ورزشکاران تیم ملی تنیس نسبت به غیرورزشکاران جهان و نیز غیرورزشکاران ایران در حدی معنی‌دار بیشتر است ($P = 0/000$ و $P = 0/001$) (جدول‌های ۳ و ۴).

۳- BMD گردن استخوان ران ورزشکاران تیم ملی تنیس روی میز نسبت به غیرورزشکاران جهان و ایران، با وجود برتری ورزشکاران، اختلاف معنی‌دار نشان نمی‌دهد ($P > 0/05$) (جدول‌های ۳ و ۴).

۴- BMD ران ورزشکاران تیم ژیمناستیک نسبت به غیرورزشکاران جهان و ایران در حدی معنی‌دار بیشتر است ($P = 0/001$ و $P = 0/000$) (جدول‌های ۳ و ۴ و نمودار ۱).

۵- BMD استخوان رادیوس ورزشکاران تیم ملی شنا به طور معنی‌داری از استاندارد جهان کمتر است ($P = 0/003$) (جدول ۵).

۶- BMD رادیوس ورزشکاران تیم ملی تنیس به طور معنی‌داری از استاندارد جهان کمتر است ($P = 0/001$) (جدول ۵).

۷- BMD رادیوس ورزشکاران تیم ملی تنیس روی میز از استاندارد جهان کمتر است ولی این اختلاف معنی‌دار نباشد ($P > 0/05$) (جدول ۵).

- ۸- BMD رادیوس ورزشکاران تیم ملی ژیمناستیک از استاندارد جهان کمتر است ولی معنی دار نیست ($P > 0.05$) (جدول ۵ و نمودار ۲).
- ۹- اختلافی معنی دار در BMD ران ورزشکاران تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک وجود دارد ($P = 0.025$)، اما آزمون شفه تفاوت بین هیچ کدام از جفت‌گروه‌ها را معنی دار نشان نداد. (جدول ۶ و نمودار ۱).
- ۱۰- اختلافی معنی دار در BMD رادیوس ورزشکاران این چهار تیم وجود دارد ($P = 0.039$) که آزمون شفه تفاوت بین تیم ژیمناستیک و تنیس را به نفع ژیمناستیک در ناحیه‌ی مذکور معنی دار نشان داد (جدول ۶ و نمودار ۲).
- ۱۱- بین BMD ران ورزشکاران رشته‌های بدون تحمل وزن (شنا) و رشته‌های با تحمل وزن با وجود برتری ورزشکاران با تحمل وزن، اختلاف معنی داری مشاهده نشد ($P = 0.05$) (جدول ۷ و نمودار ۳).
- ۱۲- بین BMD استخوان رادیوس ورزشکاران ملی رشته‌های بدون وزن و با تحمل وزن نیز با وجود برتری ورزشکاران رشته‌های با تحمل وزن، اختلاف معنی داری مشاهده نشد ($P = 0.05$) (جدول ۷ و نمودار ۴).
- لازم به ذکر است که در این پژوهش، که به خاطر پرهزینه بودن آزمایش پوکی استخوان و نیز کوچک بودن جامعه‌ی آماری، تعداد نمونه‌ها محدود بود، در تمامی موارد آزمون تحلیل واریانس و تست T برای گروه‌های کوچک و مستقل به کار گرفته و فرض همگنی واریانس‌ها در تمامی موارد بررسی و اثبات شد، که این امر به اعتبار نتایج پژوهش حاضر می‌افزاید.
- بنابراین، به طور کلی، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که BMD استخوان ران در همه‌ی گروه‌های آزمودنی‌ها نسبت به استاندارد جهان برتری داشته که جز در تیم‌های شنا و تنیس روی میز، این برتری معنی دار است. BMD گردن استخوان ران نیز در همه‌ی گروه‌ها نسبت به استاندارد ایران برتری داشته که جز در تیم تنیس روی میز، برتری معنی دار است. BMD رادیوس در همه‌ی گروه‌ها نسبت به استاندارد جهان کمتر است که جز در تیم‌های تنیس روی میز و ژیمناستیک، این اختلاف معنی دار می‌باشد. همچنین

BMD ران و نیز رادیوس هر چهار گروه در مقایسه با یکدیگر اختلاف معنی‌دار دارد که از میان آن‌ها ژیمناست‌ها در هر دو ناحیه برتری نشان دادند (جدول ۸). نهایتاً، با وجود کاهش BMD در هر دو ناحیه‌ی ران و رادیوس، شناگران (رشته‌ی بدون تحمل وزن) نسبت به سایر رشته‌ها (با تحمل وزن)، اختلاف مشاهده‌شده معنی‌دار نبود.

جدول ۱- شاخص‌های آماری ورزشکاران تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک

تعداد	وزن	قد	سن	BMD ران		BMD مچ دست		
				میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	
۸	۵۵/۹	۱۶۸/۴	۲۱/۵	۱/۰۷۸	۰/۱۲۳	۰/۶۵۳	۰/۰۴۰	شنا
۵	۵۳/۲	۱۶۴/۲	۲۰/۲	۱/۱۱۶	۰/۰۳۱	۰/۶۱۲	۰/۰۲۴	تنیس
۴	۵۵/۰	۱۶۶/۰	۲۱/۵	۱/۰۳۵	۰/۱۴۶	۰/۶۶۷	۰/۰۶۹	تنیس روی میز
۶	۵۳/۵	۱۵۸/۵	۲۰/۵	۱/۲۴۰	۰/۰۸۹	۰/۷۰۰	۰/۰۵۰	ژیمناستیک

جدول ۲- استاندارد BMD جهان و ایران در دختران ۲۰ تا ۲۵ سال

BMD گردن استخوان ران (gr/cm^2)	BMD مچ دست راست (gr/cm^2)	
۰/۹۸۰	۰/۷۱۴	استاندارد جهان
۰/۹۴۱	گزارش نشده	استاندارد ایران

جدول ۳- نتایج حاصل از مقایسه‌ی BMD ران ورزشکاران تیم‌های ملی با استاندارد جهان (استاندارد جهان = ۰/۹۸۰)

t	درجه‌ی آزادی	سطح معنی‌داری دوطرفه	اختلاف میانگین	نتیجه
۲/۲۶۱	۷	۰/۰۵۸	۰/۰۹۸	معنی‌دار نیست
۹/۶۷۴	۴	۰/۰۰۱	۰/۱۳۶	معنی‌دار است
۰/۷۷۰	۳	۰/۴۹۸	۰/۵۵۲	معنی‌دار نیست
۷/۱۹۶	۵	۰/۰۰۱	۰/۲۶۰	معنی‌دار است

جدول ۴- نتایج حاصل از مقایسه‌ی BMD ران ورزشکاران تیم‌های ملی با استاندارد ایران (استاندارد ایران = ۰/۹۴۱)

نتیجه	اختلاف میانگین	سطح معنی‌داری دوطرفه	درجه‌ی آزادی	t	
معنی‌دار است	۰/۱۳۷	۰/۰۱۶	۷	۳/۱۶۱	شنا
معنی‌دار است	۰/۱۷۵	۰/۰۰۰	۴	۱۲/۴۵۳	تنیس
معنی‌دار نیست	۰/۰۹۴	۰/۲۸۱	۳	۱/۳۱۳	تنیس روی میز
معنی‌دار است	۰/۲۹۹	۰/۰۰۰	۵	۸/۲۷۴	ژیمناستیک

جدول ۵- نتایج حاصل از مقایسه‌ی BMD مچ دست ورزشکاران تیم‌های ملی با استاندارد جهان (استاندارد جهان = ۰/۷۴۱)

نتیجه	اختلاف میانگین	سطح معنی‌داری دوطرفه	درجه‌ی آزادی	t	
معنی‌دار است	-۰/۰۶۱	۰/۰۰۳	۷	-۴/۳۸۰	شنا
معنی‌دار است	-۰/۱۰۲	۰/۰۰۱	۴	-۹/۵۳۴	تنیس
معنی‌دار نیست	-۰/۰۴۷	۰/۲۶۶	۳	-۱/۳۶۲	تنیس روی میز
معنی‌دار نیست	-۰/۰۱۴	۰/۵۳۶	۵	-۰/۶۶۵	ژیمناستیک

جدول ۶- نتایج تحلیل واریانس یک‌طرفه‌ی BMD ورزشکاران تیم‌های ملی شنا، تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک

نتیجه	سطح معنی‌داری	نسبت F	میانگین مجذورات	درجه‌ی آزادی	مجموع مجذورات		
معنی‌دار است	۰/۰۲۵	۳/۹۹	۰/۰۴۳	۳	۰/۱۳۰	بین گروه‌ها	BMD ران
				۱۹	۰/۲۱۰	درون گروه‌ها	
				۲۲	۰/۳۴۰	کل	
معنی‌دار است	۰/۰۳۹	۳/۴۰۶	۰/۰۰۷	۳	۰/۰۲۲	بین گروه‌ها	BMD مچ دست راست
			۰/۰۰۲	۱۹	۰/۰۴۰	درون گروه‌ها	
				۲۲	۰/۰۶۲	کل	

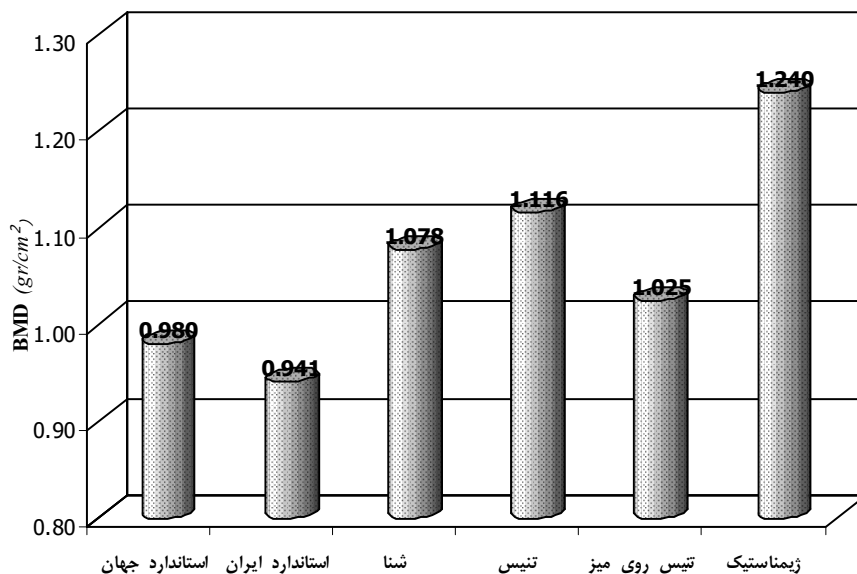
جدول ۷- نتایج حاصل از مقایسه‌ی BMD ورزشکاران تیم ملی شنا با سایر ورزشکاران

نتیجه	اختلاف میانگین‌ها	سطح معنی‌داری دوطرفه	درجه‌ی آزادی	t	
معنی‌دار نیست	-۰/۰۶۶	۰/۲۳۳	۲۱	۱/۲	BMD ران
معنی‌دار نیست	-۰/۰۰۹	۰/۷۰۹	۲۱	۰/۳۷۸	BMD مچ دست راست

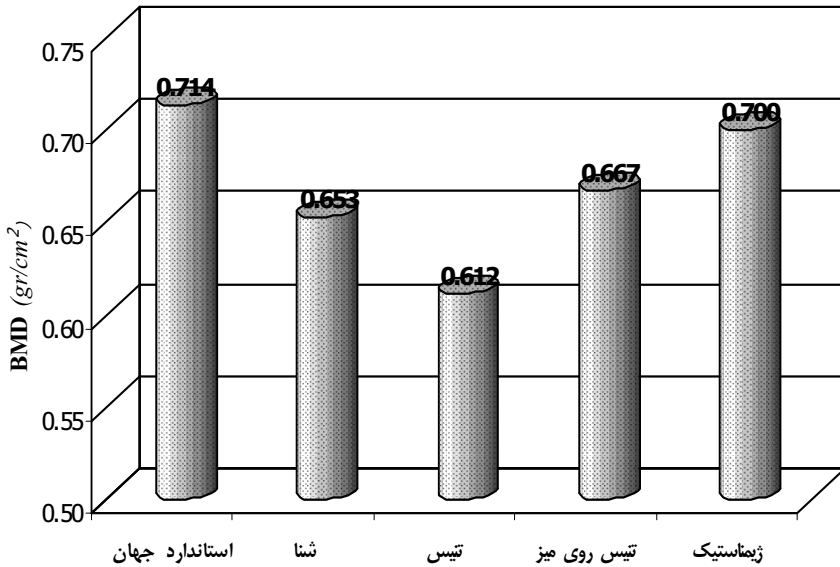
جدول ۸- میانگین BMD ران و مچ دست راست زنان ورزشکار نخبه‌ی کشور (۲۰ تا ۲۵ سال)

BMD مچ دست راست (gr/cm ²)	نوع فعالیت	BMD ران (gr/cm ²)	نوع فعالیت
۰/۷۰۰	ژیمناستیک	۱/۲۴۰	ژیمناستیک
۰/۶۵۳	شنا	۱/۰۸۰	تنیس و تنیس روی میز
۰/۶۳۶	تنیس و تنیس روی میز	۱/۰۷۸	شنا

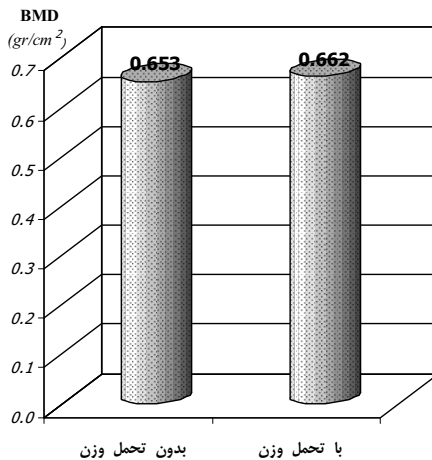
نمودار ۱- مقایسه‌ی BMD ران ورزشکاران با هم و با استاندارد غیرورزشکاران ایران و جهان



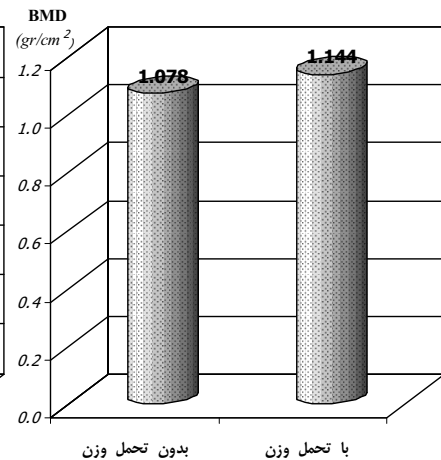
نمودار ۲- مقایسه‌ی BMD مچ دست راست ورزشکاران با هم و با استاندارد غیرورزشکاران جهان



نمودار ۴- مقایسه‌ی BMD مچ دست راست ورزشکاران رشته‌های ورزشی با تحمل وزن و بدون تحمل وزن



نمودار ۳- مقایسه‌ی BMD ران ورزشکاران رشته‌های ورزشی با تحمل وزن و بدون تحمل وزن



بحث و نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ورزش، به طور کلی، بر تراکم توده‌ی استخوانی ران تأثیر مثبت دارد، به طوری که در همه‌ی موارد، در مقایسه با استاندارد غیرورزشکاران جهان و نیز استاندارد ایران (که طبق تحقیقات انجام‌شده کمتر از استاندارد جهان است) BMD ورزشکاران بیشتر بوده‌است، هرچند که در مواردی محدود تفاوت معنی‌دار نبود. این نتیجه، با نتایج تحقیقات بسیاری (۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۴) هم‌خوانی دارد.

از طرفی، ورزش بر BMD استخوان رادیوس تأثیر منفی داشته و حتی در مواردی که در مقایسه با استاندارد جهان تفاوت معنی‌دار نبوده نیز، BMD ورزشکاران کمتر بوده‌است. این نکته بسیار قابل‌تأمل است و انجام پژوهش‌های بیشتر در این زمینه بسیار ضروری به نظر می‌رسد و علت تأثیر متفاوت ورزش در دو ناحیه‌ی ران و رادیوس بانوان ورزشکار تیم‌های ملی کشورمان و ضعف استخوان رادیوس آنان باید بررسی شود. البته، در صورتی که این مقایسه با استاندارد BMD ایران در ناحیه استخوان رادیوس نیز صورت می‌گرفت نتایج مطمئن‌تر بود، ولی متأسفانه، همچنان که اشاره شد هنوز استاندارد در این ناحیه در کشور ما گزارش نشده‌است.

در مقایسه‌ی چهار رشته‌ی ورزشی از نظر BMD استخوان ران و رادیوس، ورزشکاران تیم ژیمناستیک به صورت معنی‌داری شرایط بهتری نسبت به سایر تیم‌ها داشته‌اند که این امر با تحقیقات انجام شده (۶ و ۱۸) که از ژیمناستیک به عنوان یکی از ورزش‌های مؤثر در افزایش تراکم استخوان نام برده‌است، هم‌خوانی دارد.

همچنین مقایسه‌ی تأثیر فعالیت درازمدت در رشته‌ی شنا (که رشته‌ی است که ورزشکار در حالت بی‌وزنی به سر می‌برد)، با سایر رشته‌ها (که در خشکی و همراه است با تحمل وزن بدن توسط ورزشکار در طول انجام

فعالیت، مانند تنیس، تنیس روی میز و ژیمناستیک) به این نتیجه رسید که شناگران BMD پائین‌تری نسبت به ورزشکاران سایر رشته‌ها داشته‌اند، اما این تفاوت معنی‌دار نبود که با نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات (۳، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۷ و ۱۹) قابل مقایسه است.

بنابراین، محقق موارد کاربردی زیر را پیشنهاد می‌نماید:

- ۱- فعالیت درازمدت در رشته‌های مختلف ورزشی، به‌خصوص ورزش‌های با تحمل وزن بدن، بر BMD ناحیه‌ی ران تأثیر مثبت دارد و با افزایش توده‌ی استخوان در این ناحیه همراه خواهد بود.
- ۲- BMD ناحیه‌ی زند زبرین ورزشکاران تیم‌های ملی کشورمان پایین‌تر از استاندارد غیرورزشکاران جهان است در حالی که BMD ناحیه‌ی ران آنان تقریباً به طور معنی‌داری بیشتر از غیرورزشکاران جهان می‌باشد. این نکته بسیار قابل‌تأمل می‌باشد و نیاز به تحقیقات وسیع‌تر در این زمینه احساس می‌شود.
- ۳- نوع رشته‌ی ورزشی در میزان تأثیر آن بر BMD استخوان‌ها مؤثر است، به طوری که در بین ۴ رشته‌ی مورد نظر تحقیق، ژیمناستیک بیشترین اثر را در جهت مثبت بر BMD هر دو ناحیه‌ی ران و زند زبرین دارد.
- ۴- در تأثیر فعالیت‌های بدون تحمل وزن بدن با فعالیت‌های با تحمل وزن تفاوتی به صورت معنی‌دار وجود ندارد و به نظر می‌رسد که شنا نیز با وجود عدم تحمل وزن بدن در آن، می‌تواند بر BMD ران مؤثر باشد.

منابع

- ۱- فریده شجاعی، ۱۳۷۶. بررسی تراکم مواد معدنی استخوان زنان ورزشکار تیم ملی و مقایسه با استاندارد غیرورزشکاران ایران و جهان. رساله‌ی دوره‌ی دکترا. دانشگاه آزاد.
- ۲- غریب‌دوست، فرهاد، و همکاران، ۱۳۸۱. استنوپروز. مرکز تحقیقات روماتولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران. انتشارات اندیشمند.
- 3- *Adviennc, L.; Janowiak, B. S.*, 2001. "Bone mineral Density in college female athletes participating in weight bearing". *13th Annual Research Day*.
- 4- *Chilles, Chris; E. Sherman, T.; Wallace, R.*, 1994. "Cost and health effects of osteoporotic fractures". *Bone*. 15, 377-376.
- 5- *Fehling, F. C.; Alekel, I.; Clasey, J.* et al, 1995. "A comparison of bone mineral densities among female athletes in impact in loading and active loading sports". *Bone*. 17, 205-2.
- 6- *Granhad, H.; Jonson, R.; Hansson, I.*, 1987. "The load son the lumbar spin during extreme weight lifting". *Spine*. 12, 146 -149.
- 7- *Grimston, S. K.; Willows, N. D.; Hanley, D. A.*, 1993. "Mechanical loading regime and its relationship to bone mineral density in children". *Med sci sports Exerc*. 25, 1203-1210.
- 8- *Hara, S.; Yanagi, H.; Amagai, H.; Endoh, K.; Tsuchiya, S.; Tomura, S.*, 1999. "Effect of physical activity during teenage years, based on type of sport and duration of exercise, on bone mineral density of young, premenopausal Japanese women". *Calcified tissue International*. Dol:10.1007/s002230001179.
- 9- *Heinrich, C.; Going, S.; Pamentor, R.* et al, 1990. "Bone mineral content of cyclically menstruating female resistance and endurance trained athletes". *Med sci sports Exerc*. 22, 558-563.
- 10- *Jacobson, P. C.; Beaver, W.*, 1997. Bone density in women- College athletes and older athletic women. *Bone*. 18
- 11- *Jorgensen, L.; Jacobsen, B. K.*, 1999. Functional stats of the paretic arm affects the loss of bone mineral in the proximal humorous after stroke: A 1- year prospective study. *Classified tissue Int*.
- 12- *Menkes, A.; Mazel, S.; Redmond R.* et al, 1993. "Strength training increase regional bone mineral density and bone remodeling in middle aged and older men". *Apple physical*. 74, 2473- 2484.
- 13- *Mclton, L. J.*, 1993. "Hip fractures: A worldwide problem today and tomorrow". *Bone*. 14, S1- S8.

- 14- Nishimura, H.; Fukuoka, H.; Kiriya, M. et al, 1994. "Bone turnover and calcium metabolism during 20 days bed rest in young healthy males and female Acta physical scand". **150 suppl.** 616, 27-35.
- 15- Orwell, E. S., 1989. "The relation ship of swimming exercise to bone mass in men and women". **Inter. Med.**, 149, 2197-2200.
- 16- Peng, Z.; Tukkanen, I.; Zhang, H.; Jamsa, T.; Vaanaen, H. K., 1994. "Bone Mineral Density". **Bone**, 15, 523-532.
- 17- Risser, W.; Lee, E.; Lebanc, A. et al, 1990. "Bone density in eumenorrheic female College athletes". **Med sci sports Exerc.**, 22, 570-574.
- 18- Robinson, T. L.; Snow-Harter, C.; Taaffe, D. R. et al, 1995. "Gymnasts exhibit higher bone mass than runners despite similar prevalence of amenorrhea and oligomenorrhea". **Journal of Bone Mineral Research**, 10, 26-35.
- 19- Taaffe, D. R.; Snow-Harter, C.; Connolly, D. A. et al, 1995. "Differential effects of swimming versus weight bearing activity on bone status of eumenorrheic athletes". **Journal of Bone Mineral research**, 10, 586-593.

خواننده‌ی گرامی

در صورت تمایل به خرید نشریه‌ی مطالعات زنان، فرم زیر را تکمیل و به نشانی دفتر مجله واقع در تهران، میدان ونک، دانشگاه الزهراء^س، پژوهشکده‌ی زنان، دفتر نشریه‌ی مطالعات زنان ارسال فرمایید. ضمناً مبلغ اشتراک مجلات درخواستی را به حساب شماره‌ی ۹۰۰۲۵ نزد بانک ملی، شعبه‌ی دانشگاه الزهراء^س واریز و فیش بانکی آن را به پیوست ارسال نمایید.

مبلغ اشتراک:

سالانه ۲۰'۰۰۰ ریال

تک‌شماره ۷'۵۰۰ ریال

برگ درخواست اشتراک

لطفاً نام این سازمان / این‌جانب را در
فهرست مشترکین «فصل‌نامه‌ی مطالعات زنان» ثبت و به تعداد نسخه‌ی
مجله را از شماره‌ی سال تا شماره‌ی سال به نشانی زیر
ارسال فرمایید.

نشانی:

.....

.....

شماره تلفن:

Maryam Rahimian, M.S.
Parisa Hejazi, M.S.
Physical Education Faculty
Al-Zahra University

Female Athletes Bone Mineral Density Measurement

Abstract

We took up as the purpose of this study the measurement of the BMD (bone mineral density) of the neck of femur and radius in female athletes participating in weight bearing (WB) as well as non weight bearing activities in Iran and the world. Non athlete females were also included in the measurement.

To initiate the study, 23 female athletes (age 20 to 25) were selected. They were all from the Iranian national teams engaged in swimming, tennis, table tennis, and gymnastics, and had sport activity at least for 10 years, 3 days a week. Subjects were free of problems, which would affect their bone mineral density.

BMD measurement was conducted in two areas of the body (necks of femur and radius), then statistical analysis was performed on data using ($\alpha=0.05$).

Results indicated that in the neck of femur, values of BMD for female athletes were higher than standard values of BMD for non-athlete females. Compared with standard values of BMD in Iran, the difference was significant for gymnasts, the tennis players and the swimmers, but not for the table tennis players. Comparison with world standard values showed the difference to be significant for gymnasts and the tennis players, but not for the swimmers and the table tennis players.

In radius, the values of BMD for the female athlete was lower than standard values for non athletes but the differences were not significant for the two groups of table tennis players and gymnasts. Comparing the four groups of athletes there were differences in values of BMD in the two areas, but the difference was meaningful only for the gymnasts. BMD for swimmers (NWB) was lower than other groups of athletes (WB) in this study but the difference was not significant.

Key Words: Bone Mineral Density, Female Athletes, Weight Bearing, Non-Weight Bearing

Simin Hosseinian, Ph.D.
Psychology Department
Al-Zahra University

Divorced Mothers and their Children's Mental Health*

Abstract

The investigation of the relationship and comparison of mental health of children and their mothers; who have and who lack the custody of their children, is the aim of this study. The number of the divorced mothers selected for the study is sixty out of whom thirty did have the custody of their children, and the other half did not. They were presented with two questionnaires: 1) the General Health Questionnaire (GHQ), and 2) Conner's Questionnaire. For data analysis, T-Test, and Pearson correlation were used. A summary of the results is listed as follows. First, there were not any significant differences between the mental health of mothers who had the custody of their children and that of those who did not. Second, there were significant differences between mental health of children who lived with their mothers and that of those who did not. Third, there existed a significant relationship between mental health of mothers and their children.

Key Words: Mental Health, Children, Mothers, Custody

* This is a research project approved by the Women's Studies Center of Al-Zahra University.

Susan Seif, Ph.D.
Psychology Department
Al-Zahra University

School Truancy among the Female Students of Tehran City Secondary Schools

Abstract

Bringing up mentally sound human beings is regarded to be one of the most fundamental objectives of education. Given the young population structure of Iran, the task becomes more crucial. This paper aims to examine the grounds for development of performing such crucial role in educating the young. In doing so, efforts are made to predict the effective factors, which are introduced here as the predicting variables. In psychology such causes are termed "Behavioral Risk Factors", which in turn cause the probability of the predicting variable (school truancy) to occur. In order to obtain such variables, a single sample taking process was adopted, and among the 19 school districts of Tehran City, four districts were selected as "indicator clusters".

In conducting the research, 178 students of first to third grades of secondary school, ranging from 14 to 18 years of age were selected who filled out the prepared questionnaire. In performing the statistical analysis, methods such as descriptive statistics (tables, mean-values, frequencies, standard deviations), and inferential statistics (χ^2 , logistics regression equation) have been applied.

The results indicated that samples for both; the group who faced the problems and the group with normal conditions, have been properly selected, because each with a reliability of 91.38% and 84.91%, respectively, showed that they have been properly located within the designated group.

In the section titled "Analysis", based on the obtained results, it has been shown that grounded on the predicting variables it is practically possible to minimize the rate of "school truancy". This is so because apart from such factors as low academic performance, economic status of the family, and effects of peers' conduct, there are still other factors that have proved to be both effecting and facilitating the occurrence of such phenomenon. These factors, if correctly recognized, can be used to properly control and guide this generation of youth.

Key Words: School Truancy, Female Students, Behavioral Risk Factors

Marzieh Arefi, Ph.D.

Department of Educational Science
Faculty of Literature and Humanities
University of Urmia
Urmia, Iran

Domestic Violence against Women in Urmia City

Abstract

This descriptive study aims to investigate factors affecting domestic violence against women in Urmia City of Iran. Since the researchers had no access to court documents, which are considered private evidence, the data for the research were gathered at two police stations, which more frequently received such complaints. The population under study comprised women who filed complaints of domestic violence at police stations number 11 and 17 within the period of one year (March 2001 to March 2002) in Urmia City. The required information was extracted from the available cases with respect to the purposes of the research. Results of the descriptive statistics indicated that 56 percent of violence against women were carried on women between 17 and 32 years old. In addition, 60 percent of victims had primary education while 25 percent lacked schooling. Response to the question that “who used violence” consisted of 82 percent by husbands, 3 percent by fathers, and 7 percent by sons. Reports on type of violence included: 50 percent physical, 25 percent emotional, and 23 percent as financial. In attempting to classify reasons why violence was erupted, finding indicated: 20 percent addiction, 29 percent worries about subsistence. Most men who used violence were unskilled or unemployed workers. The real number of women who are experiencing domestic violence can perhaps never be known because most cases are not reported. Cultural reservations inhibit most women from revealing the secrecy of domestic violence which otherwise would bring about shame and isolation. The main motivation to carry this study was to portray the major factors causing domestic violence. Structures and policies to support the safety of women have been lacking.

Key Words: Violence, Women, Urmia

Om-al-Banin Chaboki, M.A.
Al-Zahra University

Education and Gender in Iran

Abstract

Many factors influence educational inequality. One may, among others, point to war, poverty, racism, civil wars, and wrong educational policies. Female educational deprivation is a serious subject for discussion at national and regional levels. This descriptive-analytical paper aims at studying the educational status of girls in Iran, in terms of both quality and quantity. It attempts to identify causes of gender educational inequality, and seeks to find proper mechanisms for removing the existing impediments.

Key Words: Education, Gender, Women, Educational Discrimination

Mohammad Sadegh Mahdavi, Ph.D.
Habib Sabouri Khosrowshahi, M.A.

Department of Sociology
University of Shahid Beheshti

The Structure of Power Distribution within the Family

Abstract

This is an empirical study on power in the family. The structure of power within family has been measured in three aspects: symmetric relation, area of power, and the couple strategy. The study attempt to offer a definition of the democratic family, which leads to the construction of scales in order to measure the dimensions of family structure. Social survey is applied as the methodological orientation with a sample covering 200 cases. The statistical techniques used include: dispersion and central indices, bivariate and partial correlation, factor analysis, regression equations, and path analysis. The findings indicate that the structure of power in the south Tehran is less democratic than that of north Tehran. Results show that factors such as women's education, their employment and participation in spouse choosing would incline power structure closer to more democratic family, while submissive self-conception, on the part of women, and the authoritarian one, on the part of men, cause power structure to lean toward less democratic family.

Key Words: Power Distribution, Symmetric Relations, Area of Power, Couple Strategy

Gholamabbas Tavasoli, Ph.D.
Department of Sociology
University of Tehran

Can We Reconcile Women's Housekeeping with Outside Work?

Abstract

There is certainly a role conflict between women's employment, as a human resource, and their housekeeping tasks. The latter has been women's traditional role for centuries in Iran. Investigation into the nature of this conflict is a matter of important discussion. Through the Revolution and the Reforms, the rights of women have been reiterated by the media as well by the women's associations. This paper attempts at showing how far women have succeeded in satisfactory reconciliation of the conflict between their job and their home requirements. Women's share in the labor market is very small, viz., less than 10 percent of their active population. Our data analysis indicates that a majority of 60% of women who work outside the family think that there exists a contradiction between working and housekeeping, and that they prefer to maintain their traditional role, the housekeeping. This finding, among others, is a factor to be considered as an obstacle to the extension of women's work in Iran.

Key Words: Work, Women, Job, Housework

Editorial Board

- ❧ *Zahra Afshari, Ph.D.*
- ❧ *Zohreh Khosravi, Ph.D.*
- ❧ *Hakimeh Dabiran, Ph.D.*
- ❧ *Zahra Rahnavard, Ph.D.*
- ❧ *Homa Zanjanizadeh, Ph.D.*
- ❧ *Khadijeh Safiri, Ph.D.*
- ❧ *Fatemeh Alaei Rahmani, Ph.D.*
- ❧ *Shokoufeh Golkhou, Ph.D.*
- ❧ *Ahmad Jafarnejad, Ph.D.*
- ❧ *Bagher Saroukhani, Ph.D.*

*In the Name
of God*

Women's Studies

Vol. 1, No. 2
Summer & Autumn 2003

Quarterly Journal

Al-Zahra University
Women's Research
Center

Publisher *Al-Zahra University*

Executive Manager *Zohreh Khosravi, Ph.D.*

Chief Editor *Khadijeh Safiri, Ph.D.*

Persian Editor *Vafâ Sarmast*

English Editor *Mohammad Hosein Hashemi*

Layout Designer *Vafâ. Sarmast*

Cover Designer *Ashraf MoosaviLar*

Editorial Secretary *Maryam Fattahi*

Address *Vanak St., Vanak Sq., Tehran, IRAN*

Postal Code *1993891176*

Telephone & Fax *+98 (21) 8049809*

Email *women_rc@alzahra.ac.ir*